

فرخ‌نامه

دائرة المعارف علوم و فنون و عقائد

تأليف

ابوبکر مطهرت‌حالی بزدی

در ۵۸۰ مجری

بکوشش
ایرج افشار

انتشارات فرهنگ ایران زمین

۱۱

متون و تحقیقات

شماره ۱۱



تهران - ۱۳۴۶

فهرست مطالب

مقدمه مصحح
خطبه مؤلف

یک

۱

مقالات اول

درمنافع انسان و بهائم

۱۱	فصل اول : درمنافع انسان
۱۳	نوع اول درصفت آدمی
۱۷	نوع دوم درصفت زنان
۱۸	نوع سیوم در خاصیت کودکان
۱۹	فصل دوم در منافع بهائم

مقالات دوم

درمنافع طیور و هوام

۷۲	فصل اول در منافع طیور
۱۰۷	فصل دوم درمنافع هوام و حشرات

مقالات سوم

در منافع اشجار و اسفرهم و بقول و حبوب و غلات

۱۱۹	فصل اول در اشجار
۱۳۹	فصل دوم در درختان مشموم
۱۴۳	فصل سوم در اسپرهم
۱۴۹	فصل چهارم پالیزه
۱۵۶	فصل پنجم در بقول
۱۶۸	فصل ششم در غلات
۱۷۲	فصل هفتم اندر حبوب

مقالات چهارم

اندر حشایش

- ۱۷۶..... فصل اول اندر اوراق (سیزده نام)
- ۱۸۱..... فصل دوم در اوراق (سه نام)

مقالات پنجم

- ۱۸۲..... در صموغ بیست و دو نام

مقالات ششم

در جواهر و اجساد و احجار

- ۱۸۸..... فصل اول در جواهر
- ۱۹۲..... فصل دوم در اجساد گدازنده
- ۱۹۵..... فصل سوم در احجار
- ۲۰۰..... فصل چهارم در احجار معدنی
- ۲۰۳..... فصل پنجم در احجار معمول
- ۲۰۵..... فصل ششم اندر ارواح
- ۲۰۷..... فصل هفتم اندر احجار که از وادی یابند

مقالات هفتم

در معرفت داروها و طبع آن و عطرها

- ۲۱۰..... فصل اول اندر معرفت داروها و عطرها و طبع آن
- ۲۲۵..... فصل دوم در عطرها

مقالات هشتم

در روغنها و دانستن علم فراست

- ۲۲۸..... فصل اول در روغنها
- ۳۳۶..... فصل دوم اندر علم فراست

مقالات نهم

در معرفت الاکتاف و مدخلی در نجوم و معرفت موافقت و مخالفت

- ۲۴۳..... فصل اول در اکتاف

هفت	فهرست مطالب
۲۴۹	فصل دوم در مدخل نجوم
۲۵۰	باب اول در صدر کتاب
۲۵۰	باب دوم در شناختن تاریخ
۲۵۲	باب سوم در شناختن حساب جمعی
۲۵۴	باب چهارم در بروج
۲۵۴	باب پنجم در شناختن اسابیع
۲۵۵	باب ششم در شناختن علامات کواکب
۲۵۶	باب هفتم در شناختن اتصال کواکب
۲۵۷	باب هشتم در شناختن نیک و بد
۲۵۹	باب نهم در شناختن رسوم تقویم
۲۶۲	باب دهم در شناختن اتصالات
۲۶۳	باب یازدهم در شناختن سیروسط و معتدل ستارگان
۲۶۵	باب دوازدهم در شناختن مدت رجوع و استقامت ستارگان
۲۶۷	باب سیزدهم در اختیار کارها که اختصاص به برجها دارد
۲۸۳	باب چهاردهم در اختیار کارها
۲۸۶	باب پانزدهم در ختم رسالت
۲۹۲	فصل سوم در معرفت موافقت

مقالات دهم

در اختلاجات اعضا و جدول حیات و ممات و معانی الفاظ پهلوی

۲۹۳	فصل اول در اختلاج
۳۰۸	فصل دوم در جدول حیات و ممات
۳۰۹	فصل سوم در معانی الفاظ پهلوی
۳۲۹	علاج بواسیر

مقالات یازدهم

در صفت زهرها و تریاکها و حیل که درو کنند

۳۳۱	فصل اول در دانستن زهرها
۳۴۰	فصل دوم در حیل که در زهر دادن کنند

در مقالات دوازدهم

در محلول کردن زرو مروارید و طلق و شبه

۳۴۴	فصل اول اندر محلول کردن زر
۳۴۶	فصل دوم اندر حل کردن مروارید
۳۴۷	فصل سوم در حل کردن طلق
۳۴۸	فصل چهارم در حل کردن شبه

مقالات سیزدهم

در اعجوبه‌ها که خداوندان زرق نمایند

۳۴۹	فصل اول در حیلتها
۳۵۴	فصل دوم در زینة الكتاب
۳۵۴	فصل اول در مداد آمیختن
۳۵۶	فصل دوم در تزین قرطاس
۳۵۷	فصل سوم در محو کتابت
۳۵۸	فصل چهارم در اعجوبه که در کتابت کنند
۳۶۰	فصل پنجم در نوشته که مانند زر آید

مقالات چهاردهم

۳۶۱	در خواتیم الكواكب
-----	-------------------

مقالات پانزدهم

۳۶۵	در ادعیة کواكب
-----	----------------

مقالات شانزدهم

۳۶۹	در دخنه و زی حاجت خواه
-----	------------------------

۳۷۳	تصاویر نسخ
۳۷۷	توضیحات و اصلاحات
۳۸۰	فهرست عام

مقدمه^۱

من این نامه فرخ گرفتم به فال

«فردوسی»

در تمدن اسلامی کتبی که به بحث در منافع جانوران و خواص نباتات و اشیاء و بیان صناعات معمول زمان و علوم تجربی و فنون عملی اختصاص داشته و در حکم دائرةالمعارف امروزه بوده است متعدّدست.^۲

اگرچه درین نوع کتب عقاید عجیب و غریب و خرافه‌نما به کثرت دیده می‌شود از لحاظ تاریخ اندیشه بشری و نحوه تفکرات علمی و پیشرفت تمدن، این آثار از مآخذ اصیل دست‌اول به‌شمار می‌آید و محتوی بر نوادر اقوال و اطلاعات مفید است. یکی از کتب قدیمی زبان فارسی در این رشته کتاب مشهور **نزهت‌نامه علائی** تألیف دانشمند بنام **شهمردان مستوفی رازی** است (تألیف شده میان سالهای ۵۰۶ و ۵۱۳) که آن را به نام **علاءالدوله باکالیجار کرشاسپ بن امیر علی بن فرامرز**

۱ - ملخصی از مطالب این مقدمه به مناسبت هفتاد سالگی محمود فرخ شاعر صاحب‌دل خراسان در مجموعه‌ای که به نام «هفتادسالگی فرخ» زیر نظر مجتبی مینوی (تهران، ۱۳۴۴) چاپ شد درج و به آن سخنور مایه‌ور اهداء گردید، تا شاید نشانی از ارادت سالیان دراز بدان خداوند ذوق و مکرمت باشد. طرفه را نگرید که جمع‌کننده «فرخ‌نامه» هم چون تقدیم‌کننده آن مقاله به فرخ از مردم یزدست!

۲ - محمدتقی دانش‌پژوه در مقدمه «یواقیت‌العلوم و دراری‌النجوم» (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵) در باب این نوع کتب شرحی به تفصیل آورده و نام اکثر آنها را نقل کرده است، علی‌هذا مرا از بحث در آن باب بی‌نیاز می‌دارد. خوانندگان بدان مقدمه محققانه مراجعه کنند.

فرخ نامه

از امرای کا کویه دیلمی جمع و تألیف کرده است.^۱

در سال ۵۸۰ هجری^۲ یعنی قریب هفتاد سال پس از تألیف **نزهدت نامه** علائی فاضلی جوان جوان به نام **ابوبکر المطهر** بن محمد بن ابی القاسم بن ابی سعد **الجمالی** المعروف بالیزدی کتابی به پیروی از **نزهدت نامه** و به قصد تکمیل آن (یعنی تألیف مباحثی که شهردان بدانها پرداخته است) جمع می‌سازد و آن را **فرخ نامه** نام می‌گذارد.

نام کتاب

نام این کتاب در مراجع و در خود نسخ به سه وجه دیده می‌شود: **فرخ نامه**، **فرح نامه**، **فرج نامه**.

اینکه بعضی از کاتبان و به تبع آنان، جمعی از فهرست نویسان و مستشرقان نام کتاب را **فرح نامه** نوشته‌اند و حتی **فلو گل** در **کشف الظنون** چاپ خود^۳ همین وجه را اختیار کرده منحصرأ بدین سبب است که چون مؤلف در تألیف خود بر **نزهدت نامه** نظر داشته مناسبت معنوی میان دو کلمه **فرح** و **نزهدت** موجب آن شده است که نام

۱ - در باب این کتاب مفصل‌ترین بحث در مقاله آلبرت ناپلئون کمپانیونی تحت عنوان «حکیم ابوحاتم مظفر اسفرزای» در مجله دانشکده ادبیات تهران (سال ۵ شماره ۱/۲ حاشیه ص ۱۸۲-۱۹۵) مندرج است.

۲ - سال تألیف کتاب در اکثر نسخ ۵۸۰ است، بجز نسخه مورخ ۷۸۹ شماره ۸۳۴ کتابخانه ملی پاریس که در آن سال ۵۸۶ ذکر شده است (وا احتمال می‌رود که کاتب نسخه لفظ «سنة» را در نسخه‌ای که از روی آن استنساخ می‌کرده است «سنة» خوانده بوده است) و در سه نسخه براون مورخ ۸۸۶ و ملی پاریس شماره ۸۳۵ مورخ ۱۰۴۳ و مجلس شورای ملی مورخ ۱۱۶۶ سنة ۵۹۷ دیده می‌شود. شاید سبب این دو تاریخ مربوط به دو تحریر اول و دومی کتاب باشد. بدین توضیح که مؤلف در ۵۸۰ کتاب را در شانزده مقاله پرداخته و در ۵۹۷ آن را در هشت مقاله اختصار کرده بوده است.

۳ - تعجب است که **فلو گل التفات** نداشته است که حاجی خلیفه این کتاب را ذیل «فرخ نامه» ضبط کرده بوده است، بدلیل آنکه اسم این کتاب را پس از کتاب **فرخ نامه** ترکی و **فرخ** و **گلرخ** آورده است و طبعاً اگر «فرح» جزء اول نام کتاب بود می‌بایستی مقدم بر «فرخ» آورده شده باشد. (طبع استانبول، ۱۹۴۳)

اصلی و حقیقی کتاب بر محققان مکتوم مانده است و فرخ نامه را مرجح دانسته اند^۱. اما نام کتاب بی کمترین تردیدی فرخ نامه است. بدین دلیل که مؤلف در دو جای کتاب ضمن عباراتی چند نام کتاب را از باب مناسبت با لفظ فرخ ترکیب ساخته و این « بازی لفظ » خود روشن ترین برهان بر تسمیه کتاب بر « فرخ نامه » است نه « فرح »، و آن موارد بدین شرح است:

« زیرا که نام این کتاب فرخ نامه است، این نیز فرخ دانستیم. » (ص ۲۱۰)^۲،
« که نام کتاب فرخ نامه است تا فرخی زیادت باشد. » (ص ۳۴۳)

در غالب نسخ هم به شرحی که در جدول ضمیمه ملاحظه می شود نام کتاب « فرخ نامه » ضبط شده است. بناء علی هذا « فرح نامه » مذکور در فهرس ریو و بلوشه و مختار فلو گل در کشف الظنون را ناچار باید نادرست دانست.

موضع توطن مؤلف

نکته دیگری که در خور بحث و تحقیق است نام دیهیی است که مؤلف در آنجا زندگی می کرده است و هیچ یک از کسانی که این کتاب را معرفی کرده اند تا کنون بدین موضوع نپرداخته اند. ممکن است این عدم توجه بدان سبب بوده است که قسمتی از خطبه کتاب که محل زندگی مؤلف را در بردارد در چند نسخه سقط شده است (از جمله در نسخه کوپرولو یعنی نسخه اساس ما و نسخه شماره ۸۳۴ پاریس و نسخه براون).

عین عبارتی که متضمن نام مسکن مؤلف است مأخوذ از نسخ خطبه دار بدین شرح است: «... المعروف بالیزدی مقیماً بقرية ما یخ (؟) من ناحية

۱- Adolf Fonahn در کتاب خود موسوم به Zur Quellenkunde der Persischen Medizin

نیز آن را « فرخ نامه » نامیده و نسخ برلین و ۱۷۳۹ پاریس و قاهره را می شناخته است.

۲- نخستین بار محمد تقی دانش پزوه فهرست نگار شهیر روزگار ما بدین یک مورد اشاره و در معرفی نسخه شماره ۲۳۸۹ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران آن را نقل کرده است (جلد ۹:

۹۸۰-۹۸۹).

تون(؟) عن كورة اصطرخ...»

در این عبارت دو اشکال وجود دارد: یکی مربوط به نام قریه و دیگر نام ناحیت است. اگر ذکر کوره اصطرخ (= اصطرخ) درین عبارت نبود مشکل دشوارتر و پیچیده تر بود، ولی چون ناحیه مورد نظر خود را جزئی از کوره اصطرخ می نویسد ناگزیر ذهن نمی تواند متوجه «تون» بشود که شهری است در مفازه، میان یزد و خراسان، و نیک می دانیم که آنجا را هماره شهری نوشته اند و هیچگاه «ناحیه» نبوده است. بعلاوه در نسخه ۲۳۷۴ پاریس صریحاً «بوان» و در دو نسخه پاریس ۸۳۵ و مرکزی ۵۳۲۴ بصورت «البوان» و در دو نسخه ۲۳۸۹ مرکزی و شاه علائی بصورت محرف «توان» تحریر شده است. «بوان» نام ناحیه معین و شناخته ای است از کوره اصطرخ که در کتب جغرافیائی قدیم مشخصات و وصف آن بنحو روشن مندرج است (از جمله مسالک و ممالک اصطرخی، فارسنامه ابن بلخی). در کتب متأخر مربوط به فارس یعنی فارسنامه ناصری میرزا حسن فسائی و آثار جعفری میرزا جعفر خورموجی و آثار عجم فرصة الدوله این ناحیه (و به اصطلاح جدیدتر «بلوک») را «بوانات» نوشته اند و هنوز هم به همین نام مشهورست و مرکزش «ساریان» نام دارد.^۱ پس تردید نیست که ناحیت مورد ذکر مؤلف جائی جز «بوان» نیست که با شهرستان کنونی یزد هم مرز و هم سامان است.^۲

۱ - بوان (بوانات) جز شعب بوان (دره ای بسیار مشهور در منطقه ممسنی فارس یعنی ناحیت ارغان = ارجان قدیم که بمناسبت سرسبزی همطراز سفد سمرقند و غوطه دمشق شمرده شده) و نزدیک آباده است (فرهنگ جغرافیائی ایران، جلد هفتم) که قدمای چون یاقوت در «المشترک و ضعاً...» آن را میان فارس و کرمان معرفی کرده اند.

۲ - بنده احتمال گونه ای را اینجا مطرح می کنم و آن اینکه شاعری به نام جمالی مهریجردی از اوائل قرن ششم هجری می شناسیم که بنا بر ظن قوی از مردم مهریجرد (= مهریز) یزد بوده است و امکان دارد که مؤلف فرخ نامه فردی از خاندان او باشد و از مهریجرد که هم سامان «بوان» است هجرت و در «مانج» از ناحیت بوان سکنی اختیار کرده است. برای شرح حال جمالی مهریجردی نگاه کنید به مقاله ای که مرحوم سعید نفیسی نوشته است (مجله آینده، ۱: ۵۸۹)

اما در باب نام قریه‌های که مؤلف در آنجا اقامت گزیده بوده است به‌علت عدم ذکر اسمای قرای ناحیت بوان در کتب جغرافیائی قدیم تحقیق و تجسس منحصرأً مبتنی و محدود به کتابهای فارسنامهٔ ناصری، آثار جعفری و آثار عجم می‌شود و درین هر سه کتاب در جزء دیه‌های بلوک بوان از محلی به نام «منج» نام می‌رود که در «فرهنگ جغرافیائی ایران» بصورت «مونج» ضبط شده است و در سؤال از مردم آباده هنگام گذر از آنجا تلفظ غلیظ‌تر «مانج» شنیده شد و می‌توان بطور قریب به یقین گفت که (مایخ، مالخ، یانج، مانج، ماسخ) همه صور مختلف و محرف و نادرست و غیر مضبوط «مانج» است، و تبدیل شدن «مانج» به «مونج» و «منج» در تلفظ و تحریر، آن هم در طول مدت هشتصد سال فاصله به‌هیچ‌وجه غیر طبیعی نیست.

نام و تخلص مؤلف و پدرش

نکتهٔ دیگر موضوع بحث نام مؤلف و نسبت یا تخلص و نام پدر اوست که در نسخه‌ها به اشکال متفاوت دیده می‌شود.

کنیه‌اش ابوبکر بوده و در همه نسخه‌یکی است. نامش در کشف‌الظنون و اکثر نسخ فرخ‌نامه مطهر و در دو نسخهٔ ۸۳۴ پاریس و شاه‌علائی مظهرست. در دو نسخه هم مطهر را نام پدر او دانسته‌اند (پاریس ۸۳۵ و مرکز ۵۳۲۴) که درست نیست. اکثر نسخ نام پدر مؤلف را محمد ذکر کرده‌اند، ولی در کشف‌الظنون و نسخه‌های ۲۳۷۴ پاریس و برلین و قاهره نام پدرش را ابوالقاسم نوشته‌اند در حالی که در نسخ دیگر ابوالقاسم نام جد اوست، یعنی در حقیقت نام پدر از میان نام مؤلف و نام جد ساقط شده است.

در نام جد اعلای او هم اختلاف است. در سه نسخهٔ قدیمی مورخ ۷۵۴، ۷۸۹ و ۸۸۶ «ابوسعبد» و در دیگر نسخ و کشف‌الظنون «ابی سعید» است و حکم براینکه کدام صحیح تواند بود احتیاج به وجود قرائن خارجی دارد، یعنی باید احوال مؤلف در کتب و مآخذ دیگر مضبوط باشد که نیست و برچنین مدار کی دسترسی نیافته‌ام.

نسبت و شهرت و تخلص او «جمالی»^۱ است و در اشعاری که از خود در مقدمه کتاب نقل می کند دو جا «جمالی» را بصورت تخلص به کار برده است:

مقصود مهمات گنه کار جمالی دانی که چه باشد بکن از فضل به حاصل

یا

بنده جمالی^۱ به ثنا گفتنت بادز اقبال منور بصر

اطلاعاتی درباره متن

جمالی این کتاب را برای فرزند مخدوم خود (ظاهراً) موسوم به ابوالقاسم و بنام وزیری که مجدالدین احمد بن مسعود نام داشته است (وبا تجسس بسیار هنوز او را نشناخته‌ام) در هیجده سالگی^۲ به سلک تألیف در آورد، بدلیل این عبارت و بیت که در مقدمه کتاب می خوانیم:

«... و همچنین توقع است به کرم متأمل که این ضعیف در حال جمع کردن این [کتاب] کامل الآداب نبود و سال به بیست نرسیده و اثر محاسن بر عارض او نوپیدا آمده. اکنون ابتدا کنیم به یاد کردن شکر و سپاس بارخدای که مرا هدایت دادی تا هم در کودکی تألیفی سازم که تا ابد یادگار ماند و توفیق دریغ نداشتی...»

در سال ده و هشت به نظم چو جواهر در سلک ظهور آمده است از صدف دل...»

مؤلف بشرحی که در مقدمه می نویسد پیش از تألیف کتاب «فرخ نامه» منظومه‌ای بنام طارق و جوزا سروده بوده است که اکنون در مراجع و فهارس

۱ - در نسخه‌های پاریس ۸۳۵ و براون و لندن «جمال» آمده است.

۲ - این امر اگرچه امروزه خالی از غرابت نیست اما نظایر متعدد دارد. از جمله آنکه هم شهری دیگر این مؤلف بنام محمد جعفر بن محمد حسین نائینی در سن چهارده (۱) کتابی بنام «جامع جعفری» در حوادث مربوط به یزد و به شیوه «تاریخ و صاف» در نهایت قدرت و انسجام تألیف کرده است. این امر از علائم بارز معتبر بودن روش تعلیم و تدریس زبان فارسی و عربی تا یک قرن قبل تواند بود. اکنون کدام شیرپاک خورده مدرسه دیده، حتی امریکا رفته، است که در هیجده سالگی بر اعظم علوم و افکار زمان خود وقوف داشته باشد و آن مطالب را به زبان فصیح و روشن و خالی از عیب و نقص برشته تحریر در آورد.

نشانی از آن دیده نمی‌شود و نسخه‌ای هم از آن تا کنون به دست نیامده است. مؤلف در تدوین کتاب فرخ‌نامه به آثار دانشمندانی مانند محمدبن زکریای رازی، بیرونی، ابن‌سینا، عطار دحاسب، عمر خیام، کیخسرو شیرازی، هرمزد، شغیوثا، یعقوب‌کندی نظر داشته‌است و از کتب و مآخذی هم تصریحاً بدین شرح نام می‌برد: اختیارات کندی، کتاب فلاحه، کتاب نیرنج.

مؤلف در یکجا هم ذکر می‌کند که «من خود آزمودم.» (ص ۴۷) بعضی از نسخ فرخ‌نامه در شانزده مقاله و بعضی دیگر حاوی هشت مقاله است و از نسخ هشت مقاله‌ای چنین مستفاد می‌شود که مؤلف خود کتاب را در تحریر ثانوی به هشت مقاله اختصار کرده است. ما در جدول معرفی نسخ آنها را که هشت مقاله‌ای است معرفی کرده‌ایم.

فوائد لغوی

اگرچه باعث اصلی بر تصحیح و چاپ فرخ‌نامه جمالی توسط نویسنده این سطور مخصوصاً فوائد سبکی و لغوی کتاب است در عین حال او را اعتقادی راسخ است که نشر همه متون قدیمی زبان فارسی از وظایف و تکالیف قطعی ما ایرانیان است. اگر هم در چنین کتابهایی محتوی عقاید خرافی و نکات نیمه علمی و حتی غیر علمی باشد از لحاظ تحقیق در تاریخ علوم تجربی و نحوه تفکر و تعقل علمی پیشینگان انتشار این نوع متون کاری موجه و کاملاً معقول و صحیح است. کسانی که می‌گویند نشر مطالب مرده و اطلاعات غیر اساسی این نوع کتب موجب گمراهی و اشتباه و حتی غیر مفیدست تعمق و تصرف کافی نسبت به تاریخ علم ندارند. اگر رمل و جفر و سحر و جادو و حتی طب تجربی و مداوای غیر بهداشتی اما سنتی قدیم باموازین و معیارهای علمی امروز تباین دارد ولی بدون تردید تکوین علم و رسیدن پایه‌های به مراتب و مدارج کنونی طبعا و متوالیا بر اثر وجود و به کار بردن همان علوم خرافه گونه و مسخره نمای قدیمی است که به چشم انتقاد کنندگان کم مایه و بی پایه می‌آید!

به هر حال اگر خوانندگان اختلاج اعضا و تفأل و تطییر و ختم کواکب و خواص اجسام و نباتات و حیوانات مذکور در این کتاب را بی حاصل بیابند و بدانند باز در خلال عبارات این کتاب اصطلاحات و کلمات و تعابیر بسیاری به کار رفته است که هر یک امروزه برای ما با ارزش است و محتملاً آنها را می توان در موارد خاص استعمال کرد و زبان علم و صناعت کنونی را با اصطلاحات بازمانده قدیم دامنه بخشید و در تدوین فرهنگ کامل زبان فارسی از آنها سود جست و نیز ورود لغات فرنگی را حتی المقدور محدود ساخت.

باری، لغتهای نادر و با ارزش فرخ نامه را از چند دست می توان شمرد. یک نوع ترکیباتی است مانند پای کوفت، زود آموز، حاجت روا، نیک پوی، بادانگیز، بادافکن، دیر گوار، بد گوار، جفاور، شادخواره، دل کوبه، دما دما، دهان دمیده، گل خانه (لانه)، راستار است که مؤلف هر یک را در جای خود به استادی نشانیده است و تک تک آنها امروز نیز می تواند مورد استعمال قرار گیرد، فی المثل بجای «نفاخ» «بادانگیز» و بجای «بدهضم» «بد گوار» را می توان به آسانی به کار برد. نوع دیگر افعال و کلماتی است چون صحبت کردن به معنی مجامعت، بیدار بمعنای هوشمند، هموار بمعنای معتدل، پیشینگان معادل پیشینیان، گروهه کردن، کردار بمعنای مثل و گرفت بجای گرفتن و جمنده بمعنای جانور، و نیز اصطلاحاتی چون رندش، چربش.

نوع دیگر اسامی مهجور جانوران است مانند شگال گربه، بالشه مار، دیوچه، کرپاسو، کاسه پشت.

نوع دیگر صورت قدیمی استعمال کلمات است مانند زرد آلود، شفتالود، سنب، دنب، انبرود (امرود)، استه، چوزه.

۱ - که در متون دیگر از جمله ترجمه فارسی نهاییه شیخ طوسی ۱: ۲۲۶ (چاپ دانش پزوه) استعمال شده است.

نوع دیگر لغات مهجوری است که در متون قدیم مورد استعمال داشته و آرام آرام از میان رفته است. مانند آرخ، کش، درن، هرشه، تخمه، بوشاسب، منه (فک)، وارن، کالوج، فله، شتالنگ، مانگ، ناخنه، سخاله.

نیز در این متن یکی ضرب المثل کهن مندرج است که درینجا نیز نقل می کنیم: «تخمی که کلنگ دید نرسث.» (ص ۷۷)

ضمناً مناسب است بطور توضیح گفته شود که عده ای از لغات مورد استعمال این مؤلف که خود یزدی است بر زبان کنونی مردم یزد ساری است و امکان دارد که استعمال مؤلف هم استعمال محلی بوده است. مانند، مگس انگین (= زنبور عسل که امروز هم در یزد مگس عسل گفته می شود، سعدی هم استعمال کرده)، کاسه پشت (= لاک پشت)، تخمه، هرشه، بالشه مار (که بالشته مار می گویند)، کهره (کره).

بجز آنکه در مطاوی این متن ازین دست لغات به کثرت دیده می شود یک فصل آن بعنوان «فرهنگ لغات پهلوی» مختص ضبط لغات و حاوی قریب ۳۵۰ کلمه فارسی است که از لحاظ قدمت یکی از مراجع پس از لغت فرس اسدی قرار می گیرد و برای لغت شناسان مأخذ با ارزشی است. این فصل در همه نسخ موجود نیست و در دو نسخه مقدمه کوتاهی برین فصل الحاق شده است که در آن نام «بهاءالدین محمد بن روزبهان» با تکریم و تجلیل برده می شود و این فصل گوئی برای او تدوین شده بوده است.

نا گفته نگذیریم که در میان این فرهنگ چند لغت عربی هست (مانند نخوت، نکبت) که محتمل است در نسخ به اشتباه کتابت شده و نویسنده نتوانسته است که صحیح آنها را بیابد و ضبط کند. مرا نیز توفیق آن دست نداد که همه لغات فارسی را به صورت مضبوط و اصیل نقل و ضبط کند و ناگزیر با گذاشتن علامت سؤال در کنار کلماتی که ناشناخته ماند و در مأخذ و مراجع و لغت نامه ها دیده نشد

(مخصوصاً که از دکتر جعفر شهیدی نیز یاری خواستم) عجز و شک خود را نشان داد.

به هر حال برای آنکه علاقه‌مندان با لغات قدیمی و مهجور و اصطلاحات علمی و حرفتی این متن به آسانی آشنا شوند فهرستی در انتها ترتیب داده شد که حاوی اکثر لغات و اصطلاحات و مفردات و ابزارها و اسماء جمندگان و غیر آنان است.

نسخه‌های این کتاب

شرح نسخه‌های این کتاب در جدول ضمیمه به تفصیل دیده می‌شود و از میان شانزده نسخه‌ای که از وجود آنها مطلع به دوازده نسخه نگریسته‌ام و پنج نسخه را در تصحیح متن زیر دست داشته‌ام.

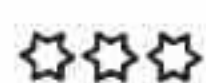
نسخه‌ای که اساس قرار گرفت و اقدم نسخه‌هاست جزئی است از مجموعه کوپرو کو که عکسش را استاد مجتبی مینوی برای کتابخانه‌مرکزی فراهم فرمود. نسخه‌های موزه بریتانیا و سه نسخه متعلق به کتابخانه ملی پاریس نیز مورد استفاده بود و نسخه بدلها مأخوذ از آنهاست. در بعضی موارد هم که در محل خود مورد اشاره قرار گرفته به قسمت‌هایی چند از نسخه‌های ملی ملک و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران مراجعه کرده‌ام.

در این نوع کتب، متن هیچ‌یک از دو نسخه باهم تطبیق کامل ندارد. کاتبان به میل و ذوق و حتی بر اساس اطلاع و تخصص و اعتقاد و تجربه خود در متن تصرف می‌کرده‌اند. مطالبی را که نمی‌پسندیده‌اند نمی‌نوشته‌اند. مطالبی را هم که نسبت به آنها صاحب تصرف و تجربتی بوده‌اند تغییر داده و احتمالاً نکته‌هایی از خود بر آنها الحاق می‌کرده‌اند. بنا بر همین علل است که ضبط مطالب و نحوه انشاء و تحریر نسخ این کتاب هم مختلف است و میسر نبود که نسخه بدلها به صورت جامع‌تر ازین نقل شود.

در تصحیح کتاب حاضر مطالبی که در نسخه موزه بریتانیا و سه نسخه پاریس اضافه بود میان () گذاشته شد که همواره متن نسخه اساس مشخص و معین باشد و اصولاً از آوردن نسخه بدل‌های را، که، و، بر، به، آن، او، در، اندر، و افعالی که در سوم شخص به صورت جمع یا مفرد استعمال شده خودداری و هر جا که اقتضای عبارت حکم می‌کرد صیغ افعال تصحیح شد.

یکی از اشکالات این نسخ عدم ضبط صحیح کلمات و مخصوصاً بی نقطه بودن آنها یا مشابه بودن دو کلمه است که باعث بر اشتباهات گمراه کننده و عجیب می‌شود و من هم یقین ندارم که در نقل متن از اشتباه مصون مانده باشم. بخصوص که ممکن است در دو نسخه به صور مختلف باشد. مانند خیار، چنار - حبشی، چینی - بینی، پیسی - بوره، نوره - زیبق، زنبق - شهدانه، سپیدانه (شاهدانه، سیاهدانه) و موارد عدیده دیگر.

نکته دیگری که در چاپ متن بر اساس نسخه کویپر و لومراعات شد ض : کلمات مشکول بهمان شکل مضبوط در آن نسخه است، مانند: سپید، سپاه، چنانک، آورده، سپیده، دمل.



تصحیح این کتاب برای نویسنده این سطور کاری بسیار گران و دشوار بود. چه مباحث آن در علوم مختلف است و با بسیاری از آنها نا آشنا بود. ناچار می‌داند با همه کوششی که در تصحیح متن به کار برده باز مشکلات و معایب زیادی بجای مانده است. ولی امیدش بدان است که دوستان علاقه‌مند و نکته‌یابان خرده‌سنج آن موارد را حتماً یادآوری نمایند تا در چاپ دیگر رعایت شود. بنده به حقیقت حکم کاتبان قدیم را داشته‌ام، با این تفاوت که به چند نسخه نگریسته و نسخه بدل‌ها را نقل کرده‌ام.



در پایان فرض است که از لطف ژیلبر لازار (G. Lazard) به مناسبت تهیه فیلم

نسخه‌های پاریس و محمدتقی دانش پژوه برای معرفی نسخه کوپرولو اظهار امتنان
کنم.

نیز از محبت عبدالرحیم (تقی) جعفری دوست قوی الاراده و پایه گذار
انتشارات امیر کبیر به آزادی و سپاس یاد می کنم که چاپ این متن کهن را از راه
لطف خود به رهی قبول فرمود.

ایرج افشار

تهران ، ۲۴ مهر ماه ۱۳۴۶

فرخ نامه

(متن)

حیه	قریه	سنه تألیف	تعداد مقالات	فهرست کتابخانه یا مرجع
—	—	رمضان ۵۸۰	۱۶ مقاله (خطبه ناقص)	—
—	—	رمضان ۵۸۶ (۱)	۸ مقاله	۹۲
—	—	رمضان ۵۹۷	۱۶ مقاله	ص ۲۸۸
—	—	—	۱۶ مقاله‌ای	—
نون	مایخ	رمضان ۵۸۰	۱۶ مقاله	۴۶۶ - ۴۶۵ : ۲
یونان	مالح	رمضان ۵۹۷	۱۶ مقاله	۹۴ - ۹۳ : ۲
مر	—	—	منتخباتی از جاهای مختلف آن از فرهنگ بید	۳۱۵۹ : ۱۳
—	—	—	۸ مقاله	ص ۵۷۸ - ۵۷۳
—	مانج	پنجشنبه ۲۲ رمضان ۵۸۰	۱۶ مقاله (اما فقط ۱ تا ۳ و ۶ تا ۱۰ را دارد)	۳۰۸ - ۳۰۶ : ۴
یان	مالح	۵۹۷	۱۶ مقاله	—
یوان	مالح	—	۱۶ مقاله - کاتب مقدمه را با نشاء خود خلاصه کرده است	۴۲۰۴ : ۱۵
ز	—	—	—	ص ۵۱۵
یان	مانیج	رمضان ۵۸۰	۱۶ مقاله (ناقص)	۹۸۹ - ۹۸۰ : ۹
—	—	—	(ناقص)	۵۱۸ - ۵۱۷ : ۲
تقی یوان	مالح	۹۵۷ (?) ظاهراً این است که کاتب در محل ذکر تاریخ تألیف تاریخ کتابت را قید کرده است	۱۶ مقاله و بدون فرهنگ لغات	—
یان	مانج	پنجشنبه ۲۲ رمضان ۸۵۰	۸ مقاله (در خطبه ۱۶)	—

؛ : سنه سته و ثمانین و خمسمائه، ظاهراً «سنه» را کاتب «سته» خوانده و پس از سنه
الدر سر عنوان نام کتاب «فرخ نامه» است اما چون سر «فاء محو» شده (اگرچه
نقشستشرق و کتابدار بوده و در شرحی که به انگلیسی در ابتدای کتاب نوشته بنقل
از

[۳۱۳ b] بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شکر و سپاس بی قیاس آن پروردگاری را که معالم اشیا و مظهر اسماست ،
 آفریننده‌ای که اندرین سقف مدور صد هزاران اختر منور برخشانید^۱ و اندر
 ساحت این سپنج^۲ سرای از خاک تیره هزار گونه گل و لاله برویانید ، بینا و
 دانا و توانا و شنوا^۳ ، و پادشاهی او را مسلم است . خداوندی که اندر شب مظلم
 در قعر بحر قعیر حس و حرکت جانوری شنود و مسکن و مقر او بیند و آواز ضمیر او^۴ ۵
 داند و او را روزی رساندن^۵ تواند ، قوله تعالی : « یعلم خائنة الاعین و ما تخفی
 الصدور »^۶ ، و زمین و زمان پدید آورده مشیت اوست ، و مکین^۷ و مکان هست کرده
 ارادت اوست .

بیت

(قدرت اوست هر چه بود و بود
 خالق هر که بود و باشد اوست ۱۰
 مار بی دست و پا جز به قوت ارادت او راه نیابد ، و مورچه در جوف شب
 تاریک جز به شعله هدایت او نرود.)^۸
 خالق کل حی و رازقهم
 صانع کل شیء و حافظهم
 آرمیده^۹ ز قدرتش به صواب
 مار در خاک و ماهی اندر آب

۱- نسخه «م» به علت پارگی ورق از اینجا آغاز می شود | ۲-ك: این کلمه را ندارد | ۳-ك: بینائی و دانائی و
 توانائی و شنوائی | ۴- م: کلمه را دارد | ۵- رسانیدن | ۶- قرآن، سوره غافر / ۱۹ | ۷-ك: اوست و
 مکان | ۸- این قسمت بین دو هلال در «م» نیست | ۹-م: آرمیدو |

و به عدد اقطار و امطار و اوراق و اشجار درود و تحیت^۱ و سوائف اسبوع و شهرو
ایام و سنین و لیل و نهار بر انبیاء مرسل و کلام منزل او باد مطهر که خرد کافی از
بیان او^۲ قاصر ماند و عقل شافی از آن جافی، علی الخصوص سید کونین و رسول
ثقلین صلوات الله و سلامه علیه^۳ آن سیدی که هر چند انبیا در صف صفه نبوت^۴
بنشستند طفیل جود^۵ او بودند، و هر اولیاء^۶ که صدر محفل الوهیت باستانند محتاج
نظر حمایت و عنایت شفقت او شدند، قدم آخرین بر فرق زمره اول نهاد که
«نحن الآخرون السابقون».

و دلها [ی] زنگار خورده را که زنگ^۷ شرك داشت به دلایل واضح و معجزه
ظاهر بزدائیدو به وعظ و وعده بهشت و خوف دوزخ رنگ شرك از خاطره ها
و دلها برداشت. ۱۰

بیت

دنيا شريف گشت ز بهر لقای او
از سمك تا سما شدش خاك زیر پای^۸
ای جان اقرباى من و من نثار او
عقبی نهاد سر به خطوط رضای او
هر سر که یافت سایه ز فرّ همای او
وی عمر مادرو پدر من فدای او
(صلواة الله عليه و ملائكة المقربین علی الخصوص جبرئیل الامین علیه السلام،
ظاهر کردن این کتاب راسببی ظاهر بود و پدید کردن این بنات نعش راعلتی شایع.)^۹
بدانك مؤلف و جمع کننده این کتاب ابوبكر المطهر بن محمد بن
ابی القاسم بن ابی سعد الجمالی^{۱۰} المعروف بالیزدی است^{۱۱} مقيماً بقريّة مانج^{۱۲} من
ناحية بوان^{۱۳} عن كورة اصطرخ عمره الله، گفت چون مدتی در گفتن و خواندن اشعار

۱- م : «وتحیت» ندارد | ۲- م: از آن | ۳- ك : محمد مصطفی علیه السلام و علی آله | ۴ ك : انبیاء
۵- م: طفل و جود | ۶- ك : انبیا | ۷- ك: رنگ | ۸- كذا در اصل | ۹ - این قسمت بین دو هلال در «ك»
نیست | ۱۰- م: ابی سعید الجمال | ۱۱- از اینجا در نسخه «م» مبلغی مطلب اضافی بود که در متن نقل شد و جایی
که آن قسمت با تمام میرسد در حاشیه ذکر خواهد شد. | ۱۲ و ۱۳- رجوع کنید به جدول تطبیقی که
در مقدمه طبع شده است. |

روزگار به سر بردم و در گفتن شعرو دانستن [آن] طبع چون آتش را چون آب روان
 کردم و آهنگ آن کردم که کتاب **طارق و جوزا** که من نهاده‌ام از مسوده [به] بیاض
 تحویل کنم اتفاق را در این اندیشه که جماعتی از اقران به حکم فرزند اعزّ **ابوالقاسم**
 ابقاه الله [واعطاء] علما نافعاً وجعله من الصالحین آمین یا رب العالمین در پیش این
 ۵ ضعیف شدند به حکم تفرج اشعار این نحیف خواستند که در آن تأملی کنند و چون به میان
 آوردم یکی از میان ایشان خاطبهم الله تمنای مطالعه **نزهت نامه علائی** که شهردان
 المستوفی جمع کرده است یاد کرد. در حال حاضر کردم و آن را تأمل می کردم و
 به چشم اعزاز و کرام می نگریستند و من حکایت و قصه داستان **طارق و جوزا** با ایشان
 می گفتم در معنی جمع و تصنیف که کرده‌ام.
 یکی از محبتان محاضرة ضعیف که مایه محبت او در ضمیر دریای محیط بود روی
 ۱۰ به من کرد و گفت:

فوالله قد احلی کلامک عندنا من الشهد و الفانید و القند و العسل

هر چند که اشعار تو در دل ما حلاوتی دیگر دارد صد هزار رحمت خدای بر مؤلف و
 جمع کننده **نزهت نامه علائی** باد که او را قو کلمات او سبب منفعت و دفع مضرت
 می آید. هر چند که اشعار به سر خویش دری ثمین است اما مایده معنی خود گوهر
 ۱۵ متین است، یعنی **نزهت نامه علائی**. در خدمت ایشان بر خویشان واجب کردم که
 بموجب آن کتابی سازم نام آن **فرخ نامه جمالی**^۲ از کتب متفرق که ازین انواع
 باشد و هر آنچه در **نزهت نامه** باشد الهی ما شاء الله. در اثنای این مفاوضه همه برخاستند و
 چشم مرا بوسه دادند و گفتند:

روای روی تو فال سعد بر ما وی رای تو اصل عقل اعلی^۳

پوشیده نماند که مقصود عالمین خبر داده که « اذامات ابن آدم یقطع عمله

۱- اصل: شهره ان | ۲- در باب نام کتاب فرخ نامه جمالی یا فرح نامه جمالی در مقدمه به تفصیل

بحث شده است. | ۳- اصل: اعلا |

الاعن ثلث صدقه جاریه و علم ینتفع به و ولد صالح یدعو له بعد موته « و هر آینه اگر این امنیت به پایان رسانی صدقه جاریه تواند بود و دعا و ثنای خیر تو بر...^۱ ماند، و هر کلمه از آن احسانی مبرور و مقبول باشد. بر تو واجب باشد که این پیش گیری، بعد ما که خدای عزوجل بر تو فضلا کرده است و از هر نوعی بهره داده. دادست ترا خدای ما راز همه چیز نصیبی ده نیز

و از فضلهای حق تعالی بر تو یکی آن است که سایه پدر عزیز را بر تو ارزانی داشته است، پاینده باد، که موجب راحت و فراغت تو در آن است. جدی بلیغ نمای و این امنیت را قبول حلول المینة محصول و موصول گردانند، موجب شرف دنیاوی و اخروی تو و فرزندان تو باشد و یادگار ماند.

آن را به سمع مطاوعت قبول کردم و دست از کل امور برداشتم و از کتبهای متفرق این جمع ساختم به تأیید آفریدگار.^۲

نخواستم که چنین کتابی از نام کریمی خالی ماند. فراوان تجربت کردم، دست آویزی شایسته و کریمی بایسته تر از مخدوم ولی النعم صدر عادل مجدالدوله و الدین ملک الوزرا احمد بن مسعود ادام الله اقباله شناختم، پس از آن که نعمتهای^۳ او بر من ضعیف سابق^۴ بود و انواع مبررات و کرامات^۵ (از جانب بزرگوار او اعلاه الله بر من و پدر من ابقاه الله متواتر و مرا در خدمت بارگاه او عمره الله شرف خدمت داشت و تیمار استمالت و دل گرمی مترادف، هر چند که کرم و احسان او بدیع نیست.

و بر خلق جهان پوشیده نماند که من این کتاب را به اقبال و یمن او بساختم و به دولت پردازم و آن معدن مکرمت را سزاوار این شناختم و این خدمت را احسن الاعمال دانستم و این يك بيت را مناسب حال خویشتن خواندم:

۱- يك کلمه خوانده نشد | ۲- از سطر ۱۷ صفحه ۴ تا اینجا نسخه «ك» فاقدست | ۳- م: کرمهای |

۴- م: شایع | ۵- از اینجا تا جایی که کمان بسته می شود در نسخه «ك» نیست و منقول از نسخه «م» است. |

خدمتش را ز روی نخوت و باد هر که گردن نداد سر بنهاد
و یقین است ضمیر خردمند را که هر که سر در خدمت چنان بار گاهی نهد
پای بر فرق پادشاهی نهد، خدمت صدی که ملك از فلك هر زمان به نیابت این
ضعیف این ابیات بر خواند:

- ای ز کرم گشته به عالم سمر
ظلم ز دیدار تو بر بست روی
شد ز سخای تو زمین پر ثنا
بحر بود گوش زمین چون شنید
گوش قمر گر شنود مدح تو
پیش ثنای تو عطارد ز رشك
چون به ثنای تو ز نم دست من
پیش خورار مدح تو خواند کسی
گر بر بهرام ثنایت رسد
طالع سعد آیدش از مشتری
اسم زحل تا به نحوست بود
بنده جمالی به ثنا گفتنت
تا گذرد روز و شب^۲ ای کریم
- ۵ وی ز سخا کرده تهی گنج خور
عدل به اقبال تو بگشاد در
شد ز عطای تو جهان پر گهر
مدحت تو گشت مکان درر
گوید: «العیش الا ما قصر»
۱۰ رقص کنان خامه زند بر جگر
پای همی کوبد زهره به سر
صلب ازو یابد و نور از قمر
خیزدش از تیغ شرنگی شکر
آنکه ببندد ز ثنایت کمر
۱۵ باد به اعدای تو از نحس اثر^۱
باد ز اقبال منور بصر
از سر اقبال مبادت گذر

(و سپری شد این کتاب در هنگامی که شاخ درختان چون رمح اعرابی
عریان بود و باد خزان بر اطراف عالم پیران)^۳ فی یوم الخمیس^۴ من شهر الله المبارک
(الاعظم)^۵ رمضان سنة ثمانین و خمسمائة من هجرة النبی^۶ محمد علیه الصلوة و آله^۶
(در وقتی که قرص آفتاب از میان سرو [ی] بزغاله گردون می تابید و جرم ماهتاب

۱- تا اینجا در نسخه «ک» نیست | ۲- ک : تاگذر روز و شبست | ۳ میان دو کمان در نسخه «م» نیست |

۴- م: در روز پنجشنبه | ۵ اصل : الهجرة | ۶- م: من هجرت سید الانبیاء علیه السلام |

از پله ترازوی فلك می رخشید در روز اردیبهشت من ماه دی سنه مذکوره به همت همایون مخدوم **ملك الوزراء** ادام الله اقباله که ایزد عزوجل سایه اقبال او را بر من ضعیف پاینده دارادو آفتاب شفقت و حمایت بر من تابنده ، بجاه محمد و آله . سزد از عواطف اشرف مخدومی که این خدمت قبول فرمایدو اگر در آن لہوی و سہوی بیند دامن عفو برو پوشدو همچنین توقع است به کرم متأمل که این ضعیف در حال جمع کردن این کامل الآداب نبود و سال به بیست نرسیده و اثر محاسن بر عارض از نو پیدا آمده و با همگی دل و جان طالب ادب ، سهل الله له و جعله من عباده الصالحین .

۵
۱۰ اکنون ابتدا کنیم به یاد کردن شکر و سپاس بار خدای را که مرا هدایت دادی تا هم در کودکی تالیفی سازم تا ابد یادگار ماند و توفیق دریغ نداشتی .

۱۵ ای آنکه خدائی، و ترا نیز نزیب
جز تو که^۲ تواند که کند در همه عالم
اندر دو جهان گرنه گرمهای تو بودی
در سال ده و هشت به نظم چو جواهر
ای پاک و منزّه که ترا هست سزا حمد
تا هست ترا فضل و کرم بی حد و بی مر
مقدار همه ملك تو شکر تو خدایا
گر معصیتی کرد به فضل تو خدایا
۲۰ مقصود مهمات گنه کار **جمالی**

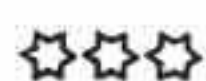
مانندو نظیر و زن و فرزند و قبایل^۱
آن لاله زاین ژاله، آن گل زچنین گل
کس را نبدی^۳ جز به ضلالت منازل
در سلك ظهور آمده است از صدف دل
وی گفتن حمد تو به اقبال مقابل
تا نیست ترا حاجت^۴ اقران و امثال
زین بنده محروم سیه توشه غافل
اندر گذرانش که بد او کودک و جاهل^۵
دانی که چه باشد بکن از فضل به حاصل^۶

۱- این بیت در نسخه «د» نیست | ۲- اصل: کی | ۳- اصل: نبودی | ۴- اصل: حاجت و | ۵- در نسخه «د» این بیت اضافه است :

با بنده جمال و کرمت گر نبدی جفت

ای از کرم تو شرف و جاه افاضل

۶- از سطر آخر صفحه قبل تا اینجا در نسخه «ک» نیست!



و بنیان^۱ این کتاب برشازده^۲ مقالت نهاده شد^۳ و فهرست آن در این جایگه یاد کرده آمد^۴ تا خواننده را آسان بود یافتن آن. [۳۱۴۵]

مقالت اول: درمنافع انسان و بهایم

مقالت دوم: درمنافع طیور و حشرات

مقالت سوم: درمنافع اشجار و اسپرغم و بقول^۵

مقالت چهارم: درحشایش و اوراق

مقالت پنجم: در صموغات

مقالت ششم: در جواهر و اجساد و احجار

مقالت هفتم: در معرفت داروها

مقالت هشتم: در خاصیت روغنها و علم فراست^۶

مقالت نهم: در معرفت اکتاف و مدخل نجوم و معرفت موافقت

مقالت دهم: در اختلاج [اعضاء] و الفاظ پهلوی و جدول حیوة و ممات

مقالت یازدهم: در محلول کردن زر و مروارید و طلق

مقالت دوازدهم: در صفت زهرها و تریاقها و حیلت که در آن کنند

مقالت سیزدهم: در اعجوبات^۸ که خداوندان زرق نمایند

مقالت چهاردهم: در خوا تیم الکوا کب

مقالت پانزدهم: در ادعیه الکوا کب

مقالت شانزدهم: در دخنه و زی^۹ حاجت خواه

این مقالاتها برین موجب که یاد کرده شد بیاید سپرد ، از^۹ خردمندی

۱ - ك : بیان | ۲ - ك : شانزده | ۳ - ك : بنهادم | ۴ - ك : کردم | ۵ - م : دریافتن | ۶ - م : ازینجا
بعده عناوین در نسخه «م» عبری است مانند فی منافع الاشجار والاسپرغم و البقول | ۷ - م : ازینجا دنباله
فهرست مقالات رافاقدست | ۸ - ك : عجوبه | ۹ - در نسخه «م» بجای «و بیاید سپرداز» آمده است: «درین کتاب
از شانزده مقالت به هشت مقالت اختصار کردیم بقدر حاجت و هشت مقالت آخر تحریر نیفتاد سزاوار...»

دارنده که خوار ندارد این کتاب را^۱ و به دست نا اهل^۲ ندهد.
 اکنون ابتدا کنیم به یاد کردن آن و استعانت کرم^۳ به ایزد عزّاسمه تا توفیق
 دهد در اتمام آن^۴. وهو حسبى الله و نعم الوكيل، نعم المولى و نعم النصير.^۵

۱- م: خردمندی که این کتاب را | ۲- م: هر نا اهل | ۳- م: کردیم اجرا | ۴- م: این | ۵- م:
 «نعم المولى و نعم النصير» ندارد |

مقاله اول

در منافع انسان و بهایم، دو فصل است

فصل اول

در منافع انسان: زن و مرد و کودک

- بدانك ايزد تعالى آدمی را بيافرید از نطفه چنانك خواست و درو موجود کرد از هر نوعی، و اندر تن او دو یست و چهل و شش پاره استخوان آفرید، و از بر^۱ استخوان گوشت آفرید، و از بر گوشت رگ آفرید، و از بر رگ پوست آفرید، و رگ سیصد و شصت آفرید. و جسم مردم غذا به رگها رساند و نیروی عصب دهد، و عظام گوشت بر جای بدارد و به قوت یکدیگر و ارادت ایزد عزاسمه توانند کرد.^۲ ۵
- و بدانك ایزد عزوجل دل مردم را بر جمله تن شاه گردانید، و همه اعضا سپاه، و چون دل در صلاح باشد همه تن در صلاح است و چون که دل را فساد پیدا آید همه تن فساد پذیرد. و دل همه جانوران میانه سینه باشد و دل آدمی سوی دست چپ گراید.
- ۱۰ و دل معدن جان است، و مغز جایگاه و معدن عقل است، و جگر معدن حرارت است و شجاعت، و معده انبار تن است، و شش خادم تن است، و سپرز زندان تن است.

و جگر در طبایع جایگاه خون است، و زهره جایگاه صفراست، و شش جایگاه بلغم، و سپرز جایگاه سودا.

و ایزد عزوجل در معدهٔ مردم چهار باد^۱ آفریده است: یکی را باد جاذبه گویند، و دیگر را ماسکه، و سوم را هاضمه، و چهارم مبرزه. و جمله به حکمت آفرید، از آنک جاذبه طعام در معده کشد، زیرا که جنب طعام کند او را جاذبه گویند، و ماسکه طعام در معده بشوراند، و هاضمه طعام هضم کند، و سپرز طعام از معده بیرون آورد به امر ایزد عزّاسمه.

و قوت جاذبه از صفراست، و از آن ماسکه از سودا، و آن هاضمه از خون، و آن مبرزه [۳۱۴b] از بلغم.

و ایزد عزوجل هیچ چیز به حیلت و قوت آدمی نیافرید، و بر وی بسیار فضل کرد که بر دیگر حیوان^۲ نکرد چون علم و خرد و عقل و نطق و تمییز^۳ و آفریدگار شناسی و پرستش او کردن، و اگر صفت فضلها [ی] خدای عزوجل بر آدمی کنم دراز گردد، و اندر و بهایی و هیبتی آفرید که بر دیگر حیوان نیافرید.

اکنون باز^۴ گردیم به منافع و مضار او و آنچه از اعضای او به کار آید، بتوفیق عزّاسمه، [و] خاصیتها که در موجود است.

۱-م: ماده | ۲-م: حیوانات | ۳- اصل در هر دو نسخه و در همه موارد تمیز | ۴- ک: یاد |

نوع اول از فصل اول از مقالات اول

در صفت آدمی

ایزد عزو علا در سجه آدمی، مرد و زن و کودک، هر یکی جدا گانه خاصیتها آفرید. از هر سه نوع مرد را بر گزید به عقل و خرد و آلت و تمیز. و اندر آدمی خاصیتها موجود کرد.

موی^۲: اگر موی سر مردم بسوزانند و به گرم به سر که تر کنند و برسنگ گزیده نهند سود دارد.

و اگر بر جراحی زشت نهند سود دارد.

و اگر موی سر مردم بسوزانند و خاکسترش به گلاب تر کنند و بر سر زنی نهند که دشوار زاید در ساعت فارغ شود.

و اگر موی سر مردم پیش خود دود کنند حفظ یفزاید.

و اگر موی سر مردم همچنان به سر که تر کنند و بر زخم کلب الکلاب نهند،
و آن سنگ دیوانه است، سود دارد.^۳

مغز: اگر مغز سر مردم بر گزیدگی مار و کژدم نهند در ساعت درد بنشانند.

و اگر با بوی خوش بیامیزند هر که بوی آن بشنود تابع دارنده گردد.^۴

استخوان: اگر استخوان مرده را بسوزانند^۵ و بسایند و در بواسیر کنند ظاهر و

۱ - م: صفت آفریدن آدمی | ۲ - م: خاصیت موی سر | ۳ - این قسمت اخیر در «م» نیست | ۴ - م: مطیع او شود | ۵ - م: به آتش بسوزند |

باطن نیست گرداند و متفعت کند، ولیکن پنهان در وی باید دمید.

کله : یا اگر کله سر آدمی بر گیرند و گل در آن کنند و تخم شاسفرهم^۱ در آن بکارند و خون آدمی عوض آب در آن کنند چون بروید آن شاسفرهم هر که بوی آن بشنود مطیع دارنده گردد.

لعاب : لعاب مردم بر گزندگان زهرست، خاصه که مرد گرسنه یا تشنه باشد. ۵

اگر لعاب مردم بر ریشها مالند سود دارد و گزیدگی هوام سود دارد.
ریم گوش : اگر ریم گوش مردم در شراب کنند و به خورد کسی دهند بیهوش شود. ۱۰

و اگر با فلفل بسایند و در چشم هر چهار پای که کشند کور شود. پس چون خواهند که روشن شود نوشادر بیاید گرفت و خون سیاوشان و نمک، از هر یکی برابر، و خرد کنند و در چشم آن چهار پای افکنند روشن شود. و این خداوند زرق و ناموس به کار دارد.^۲

دندان : اگر کسی را دندان درد کند دندان مردم مرده بر دندان گیرد بهتر شود. ۱۵

خون : اگر خون آدمی بستانند از حجامت و آن را خمیر کنند به آرد حلبه و تر کیش به آب سداب و عسل کنند و بمالند بر جراحتهای که بر تن بود خصوصاً بر ساق و بر جراحتهای نهانی که از وی خون آید در وی پراگند سلامت یابد، به فرمان خدای عزوجل.

اگر دانگی کبریت زرد با درمسنگی خون مردم معجون کنند و فندقی^۳ سازند و با خوددارند جوامع دوست دارنده آن باشند و آرزوی مجامعت او کنند، یعنی زن. و اگر خون مرد [۳۱۴b] در جایگاهی کنند کیکان همه آنجا گرد آیند.

۱-م: شاهسپرم | ۲-م: خداوندان زراق به کار دارند | ۳-م: بیدقی (ظ: بندقی)|

و اگر در چراغدان کنند همچون روغن بسوزد.

منی : اگر منی مرد بر پیسی مالند سود دارد، و نیز بهق هم سود دارد.
اگر منی مرد با شکوفه غیرا بیامیزند هر که بوی آن بشنود تابع دارنده آن شود.

و اگر منی مرد با مغز خرو فانید بیامیزند و به خورد کسی دهند مطیع آن کس شود فاعل را.

اگر منی مرد بستاند و با سیده خایه بیامیزد و در میان جوی آب پنهان کند یا در میان درخت بید نهد شهوت بسته شود.

اگر کسی در آن وقت که قمر ناظر بود به زهره به تسدیس یا تثلیث و بستاند قدری آب منی و با قدری خون بیامیزد و در شربت می کند و به خورد کسی دهد ۱۰ عاشق وی گردد.

زهره : **یحیی ماسویه** گوید که زهره مردم زهرست.

جالینوس گوید زهره مردم چون با شیر بیامیزند پا زهرست.

اگر زهره مردم خشک کنند و خرد کنند و در چشم کشند سیدی ببرد.

پیه : **اندر کتاب نیرنج** گفته اند که پیه مردم چون بگدازند و روغن آن ۱۵ در چراغدان کنند هر کجا آن چراغ بیفروزند چراغ بمیرد، الا جائی که گنج باشد.

و همچنین اگر از شیر مردم روغن گیرند هم بر آن مثال که از آن گوسفند گیرند و بگدازند آن روغن همین کار کند.

بول : اگر بول مردم به خورد دیوانه دهند بهتر شود، و سود دارد زخم ۲۰ هوام را.

اگر کسی بول مرد باز خورد هر گز جادوی بروی کار نکند.

۱- در نسخه «ك» گذاردن است و گذاردن بمعنی صاف کردن هم آمده است. |

و اگر کسی را تب گیرد بول مرد با زرد آلو [ی] کشته بجوشاند و باز خورد تب ببرد.

و اگر کسی را کژدم بزند بول مرد بر زمین ریزد و آن گل بر گیرد و بر جراحت مالده درد ساکن گردد.

۵ ایضاً استخوان^۱: هر که استخوان مردم بستاند خشک کرده و بکوبد و بد آب سداب خشک پیامیزد و بر جایگاهی که خورده^۲ بود از تن مردم سود دارد و گوشت باز آورد.

اگر استخوان آدمی و نمک آندراب^۳ پیامیزند و بر چشم چهارپا دمنده سپیده ببرد.

۱۰ و اگر استخوان خشک شده بسایند و به عسل خمیر کنند و طلا کنند و بر گردن خداوند خناق بندند شفا یابد.

و اگر تازه بر اصلع^۴ بندند موی بر آرد.

کرم طویل در شکم^۵: اگر کرم دراز شکم از زیر فرو آید در سایه خشک کنند و بسایند و ببیزند و در چشم کسی کشند که سپیده دارد ببرد.

۱۵ ریم پای^۶: اگر کسی ریم پای کسی در طعام بخورد یا به کسی دهد محب^۷ او شود به غایت.

۱- م: رجیع | ۲- م: خرده، منظور «خوره افتاده» است | ۳- م: اندرانی (ظاهراً اصلح است) |

۴- م: کل | ۵- م: کرم معده | ۶- م: ریم پای آدمی |

نوع دوم از مقالات اول [از قسم اول]

در صفت زنان

اندر زنان نیز جدا گانه چند خاصیت است. هر چند که اندر باب مردان گفته شد همه مردم راست، اما غرض از آن تفریق بود میان مرد و زن و كودك. شیر: اگر شیر زنان و شکر و طبرزد بسایند و در چشم کشند سیدی چشم ببرد. اگر در گوش چکانند درد ببرد.

اگر شیر زنان با انگین بیامیزند و به كودك دهند سنگ از مثانه بر دارد. ۵ و اگر شیر مادر پسر و دختر را دهند، پسر را چون زنان مرد خواهد و ناپارسا باشد.

و همچنین دختر چون شیر پسر خورد (شوخ و دلیر باشد)، و چون زنان که خون به وی اضافه کرده باشد با سداب خشك [۳۱۵a] کنند و خردسوده و مشك بر ناشتا بیاشامد سنگ از زهار ببرد. ۱۰

اگر شیر زن بستانند و مازو و مازریون و صمغ عربی و خیری پارسی راستا راست و جمله با شیر زن بیامیزد و طلا کنند پیسی بشود.

موی: موی زنان را خاصیتی عجیب است که چون در آب ایستاده افکنند به روزگار هر مویی ماری گردد و به مدت يك سال ممکن که شود.

موی زن را چون به سر که تر کنند و بر گزیدگی سگ دیوانه و غیره نهند ۱۵ سود دارد. و موی آدمی، مرد و زن و كودك، این فعل کند.

بول: بول زن در چشم مانند آب باز دارد و آن مرد همچنین.
 ❀ **(حیض):** اگر جامه حیض که يك بار حیض دیده باشد به پای خداوند نقرس
 بندند درد را ببرد.

و اگر در کشتی نهند باد وزد بعد باز دارد از کشتی.
 و اگر پیرامن خرمن بنهند یا بیاویزند مورچه از آن خرمن ببرد. ۵
عجوبه: اگر زن بر گمیز كودك گمیز کند آبستن نشود.
 و اگر خواهند که بدانند كودك در شکم مادر نرست یا ماده، زن را باید فرمود
 که شیر را در آب بدوشد. اگر بر سر آب آید كودك ماده است، و اگر در زیر آب
 رود دلیل نرینه است.

نوع سیم از مقالات اول از قسم اول

۱۰

در خاصیت کودکان از پسر و دختر

در کودکان نیز جدا گانه خاصیت است.

گمیز: اگر تارك رز را بسوزانند و خاکسترش را با گمیز كودك بیامیزند و
 بر جراحت نهند بهتر شود.

ناف: و اگر ناف كودك چون بیفتد خداوند قولنج با خود دارد به شود. ۱۵
ایضا بول: و اگر گمیز كودك بر چشم کسی مالند که آب از چشم او آید
 دویدن باز دارد.

فصل دوم از مقالات اول

در منافع بهائم از سی و پنج جنس

فهرست: شیر، فیل، پلنگ، گرگ، [خوك]، خرس، كفتار، یوز، اسپ، استر، خر، خرگور، گاو، [گاو زرد، گوساله، گاو] کوهی، [گوسفند، بزغاله، میش]، گوسفند کوهی، اشتر، آهو، [خرگوش]، سگ، روباه، شغال، کپی، گربه، دلق، خارپشت، موش، [موش دشتی]، سمندر، خفاش، راسو.

۵

شیر

شیر از موش بترسد. و چنین گویند که شیر دیر زاید، و گروهی گویند در همه عمر يك بار زاید، و بیم باشد که مورچه بخوردش از خردی، و بری^۲ باشد. و شیر عالی همت و بخرد باشد، و از جمله خردی او یکی آن است که اگر کسی در راهی پیش آید و آن کس از وی زهار خواهد به سلامت بگذرد و هیچ گزند نکند.

۱۰

و گویند شیر ماده با پلنگ نر گشن کند. چون بزاید یوز باشد. و یوز میان ددان همچون استر باشد میان بهیمه. و شیر از درخت سوسن عجب منهرس^۳ بود.

۱- م: سی و يك، تصحیح مبتنی بر پاریس ۱۴۰ و خود متن است | ۲- م: تری | ۳- ك: منهوس، م: منهدس، پ: ۱۴۰: مدهوش |

و اندر او خاصیتها است.

پیه : اگر پیه او بر ناسور نهند، و همچنین اگر بر سر خشکی نهند سود دارد.
و اگر در چیزی آهنین بگدازند و با گوگرد زرد بیامیزند پس بندق سازند
هر که با خود دارد عجایب بیند.

و اگر پیه او در خود مالند دد و دام نزدیک او نشود.

۵

و اگر بردست و پای مالند سرما باز دارد.

زهره : اگر زهره او در چشم کشند هرگز درد چشم نباشد.

و اگر کسی زهره او بخورد دلیر و خون خوار شود، چنانکه ازو کارها [ی]
بزرگ خطر ناک آید.

اگر زهره او با زهره گرگ کسی با خود دارد در چشم خلق عزیز و محبوب بود.
[پوست چشم خانه] : اگر پوست چشم خانه شیر با خود دارند میان مردم با
شکوه و هیبت بود.

دیده : اگر دیده شیر با خود دارد همه دد و دام از او بگریزند.

پیه ابرو : گویند در زیر پوست ابرو پیه باشد. هر که آن بستاند و بکوبد

با روغن كوك^۲ گداخته بر روی مالند محبوب شود و هیبت بیفزاید.

۱۵

دندان : اگر دندان او کسی با خود دارد به شب دلیر گردد.

چنگال : اگر چنگال او جایگاهی در آویزند هیچ دد و دام آهنگ آن
حوالی نکند.

موی : اگر موی او زیر خداوند تب دود کنند سود دارد.

و اگر در خانه بنهند پشه در آن خانه نشود.

۲۰

گوشت : اگر کسی گوشت او بخورد دلیر و نامدار گردد به دلیری.

۱- (= خونخوار) | ۲- در ذیل به خط دیگر لفظ «کاهو» که همان كوك باشد الحاق شده است، در نسخه «م»
كرك (= گرگ) آمده و غلط است. |

- پوست** : اگر بر پوست او نشینند از پشه ایمن باشند.
و اگر دود کنند بر جایگاهی که روباه و شغال باشد همه بگریزند و هرگز باز نیایند.
- مغز** : اگر مغز او بگیرند و در روغن زنبق کنند و اگر در گوش کر شده کنند شنا گردد.
- خون** : اگر خون او خشک کرده بر گنده اندایند که بر اندام کرده باشند ۵ پاك گرداند.
- سرگین** : اگر يك دانگ شنگ سرگین او اندر نبیذ به خورد کسی دهند بوق [۳۱۵b] دشمن شود.

فیل

- ۱۰ به جز از هندوستان هیچ جای دیگر نباشد و آنها که به اطراف عالم برند از آن جایگه برند. زیرا که در **نزعت نامه علائی** صفت او و تدبیر گرفتن او گفته است، درین جایگه ثقلی شمردم.
- و چون مست شود عجب مصاف کند و دوست دارد و باشد که چون بر طرف دیگر باشد و مست شود **هندوستان** را و چرا گاه نخستین یادش آید. همچون اشتر ۱۵ هرآ کند و روی بر آن جایگه نهد، و زود آموز بود.
- و گفته اند که چون پیلی زنده بود صد دینار ارزد، یعنی استخوان او قیمت گیرد و دندان او باشد که صد من بر آید.
- و چون از صناجه در گذرند هیچ بهایم صعب تر از وی نیست. و با این همه صعبی از بانگ غوك ترسد.
- و اندر او خاصیتهاست .
- ۲۰ **پیه فیل** : جالینوس گوید هر که هر روز پنج درم پیه فیل بخورد به مقدار يك

هفته فر به شود.

زهره: اگر زهره او خشك کرده بسایند و در چشم کشند سپیده کهن ببرد.
عاج: اندر سرو [ی] گاو یا گردنش بیاویزند هیچ دد و جمنده^۲ نزدیک او نشود.

۵ ریم گوش: ریم گوش او چون در نبید به خورد کسی دهند بخسبد، چنانك هفت روز بیدار نشود.

کف: اگر کف دهان فیل زنی باخویش دارد هر گز آ بستن نشود.

ناخن: اگر ناخن او خداوند ناسور بر خود دود کند فایده دهد.

و اگر باخود دارد نافع بود.

۱۰ سرگین: اگر سرگین او بر اندام اندایند جمنده^۳ [از] اندام بگریزد.
و اگر در خانه دود کنند جمنده^۴ خانه و موش همه گریزند.

پلنگ

ددی باشد عظیم با تکبر، و از غایت کبر اگر جانوری را در کوه بر بالای خود بیند قصد او کند، و اگر فرصت یابد هلاک کند.

۱۵ (و همچنین با ماه جنگ می کند که بر بالای من چرائی و بر کوههای بلند می رود و از آنجا جستن می کند به گرفت ماه و به پائین می افتد و پاره پاره می شود. پوستش می کنند و به شهرها می فروشند.)

و همچنین اگر آدمی باشد و پلنگ از ترك سر آدمی چون برهنه بود بترسد و بگریزد.

۲۰ و اگر سفال خرما ساینده^۴ و بر گوشت پراگند و پلنگ بخورد بمیرد؛ و یوز همچنین.

۱-م: جهنده | ۲-م: کفك | ۳-م: جنبنده | ۴-ك: نابند(؟) | * این قسمت مأخوذ از نسخه «م» است.

و اندرو خاصیت است.

گوشت : اگر گوشت پلنگ بخورد فر به شود و دلیر و به قوت.

و گوشت او چون با زیتون پزند و بر ریشها نهند سود دارد.

پوست : اگر پوست پلنگ به کمر کنند و بر میان بندند و با هر که جنگ

کند ظفر او را باشد. ۵

ناف : اگر کسی ناف پلنگ با خود دارد سگ بر وی بانگ نکند، و چشم

بد به وی نرسد.

زهره : زهره او از جمله زهرست. اما اگر خشک کرده به آب غوره بر بهق

کنند سود دارد - بهق سیاه را.

مغز : مغز سر او چون گنده شود هر که بوی آن بشنود در ساعت هم هلاک باشد. ۱۰

و گویند پلنگ [را] دو مغز بود : از آن دو، یکی زهر قاتل است و دیگر

چون با عطر بیامیزند هر که بوی آن بشنود بر دارنده مبتلا شود و مطیع آن

کس گردد.

و این مغزها چنان بتوان دانست که هر دو بنهند و آن یکی که مگس بروی

نشیند یا چون بنشیند بمیرد زهر است و دیگر پازهر. ۱۵

موی : اگر موی پلنگ در خانه دود کنند کژدم از آن خانه [۳۱۶a] بگریزد.

پیه : هر کجا که پیه پلنگ دود کنند هر چه اندر آن حوالی موش باشد همه

آن جایگه جمع شوند.

دندان : [اگر] دندان پلنگ با دندان موش خرد کنند زهری قاتل گردد.

فرك : پلنگ ماده از آن جهت که زادش دشوار باشد برود و گیاهی که آن ۲۰

را زراوند خوانند بطلبند و بخورد، تا چون نر با وی گشتن کند بار بگیرد.

و اندر میان سر گین پلنگ ماده بجویند چیزی یا بند بر مثال استخوان غیرا و

رنگ او سفید و زرد فام، و شناختن آن چنان است که اگر بر سر زبان نهند سوزش

کند و اگر در آب افکنند در بن آب شود، و هر که با خود دارد ازو فرزند نیاید و آن را به پارسی «نرک» خوانند.

و اگر زنی قدی از آن نرک بخورد هر گز آبتن نگردد.

و پاره [ای] از آن بر ریشی نهند که پلید باشد آن ریش درست شود. لیکن نیز

۵ از آن کس فرزند نیاید، و نیز هر که دارد او را هیت بیفزاید، والله اعلم.

گرگ

گرگ ددی مکار باشد و عظیم بوی برد و باشد که به بوی ده فرسنگ از دنبال گله گوسفند بشود.

و از مردم برهنه عظیم ترسان باشد.

و نیز از خاک بگریزد، چون بروی فشانند.

و بوی پیاز موش^۱ نتواند شنید.

و اگر پیاز با خطمی کوبند و بر خویشتن اندایند گرگ نزدیک وی نرود.

و اگر زنان بر گمیز گرگ گمیز کنند آبتن نشوند.

و از مورچه عجب ترسد.

و اگر ستوری پای بر استخوان گرگ نهد لنگ شود.

و چنین گویند که چون گرگ بیمار شود خاک بخورد درست شود.

اگر استخوان پیل از گردن بز بیاویزند که در میان رمه باشد گرگ بر آن

گله زیانی نکند.

و نیز گویند که چون سپرز شتر بخورد بیمار شود. خاک بخورد درست شود.

و چندان خاصیت دروست که در هیچ ددی نیست. اما مختصر یاد کنیم.

دندان: هر که دندان گرگ بر کودک بندد هر گز او را باد صرع نباشد.

۱- ك: پیاز و موش |

و اگر دندان نیش در روغن یاسمین افکنند چند روز و بعد از آن روغن در قضیب مالند با هر که جماع کند دوستی افزایش بیرون از حد.
و اگر از آن روغن بهموی اندر مالند بر همه کس عزیز باشد، و چون حاجتی خواهد از کسی روا باشد.

۵ و اگر دندان گرگ با خود دارند سگ بانگ نکند.
و اگر دندان گرگ در پوست شیر گیرند و برگردن اسپ بندند آن اسپ از همه اسپها سبق برد و بهتر دود.

و اگر خواهد که خصم را از اسپ بیفکند دندان گرگ در آن نیمه که اسپ وی ایستاده است در خاک باید کرد که چون اسپ بدواند در حال بیفتد، چون بر سر آن رسد.

۱۰ چشم: اگر چشم راست گرگ کسی با خود دارد از هیچ کس و دد و دام بیم نباشد.

و اگر از گردن کودک بیاویزد به شب نترسد.

و اگر دیده گرگ به آب غوره بسایند و در چشم کشند روشن گردد و تاریکی بر دو آب باز دارد.

۱۵ گوشت: اگر گوشت او بخورند محتال و بسیار دان گردند.
پوست: اگر پوست او کمر کنند و بر میان بندند دارنده دلیر شود خاصه به شب.

[۳۱۶b]

و اگر پوست او به زه کمان سازند چون از آن کمان تیر اندازند هر کمان که حاضر باشد زه ببرد.

۲۰ اگر از پوست او کمر کنند قولنج بگشاید.

خون: اگر کسی خون او بخورد دیوانه شود و قوی دل گردد.

استخوان: اگر استخوان گرگ در میان سروی گاو کنند و از گردن گوسفند

بیاویزند که پیشرو گله باشد گرگ از آن حوالی بشود .

پیه : اگر پیه او در دست مالند و پای، سرما باز دارد.

اگر پیه او در قزیب مالند و مجامعت کنند دوستی افزاید.

اگر پیه در دست و پای مالندو دست بر ران خفته نهند و بگویند مرا خبر

۵ ده از فلان، خفته در سخن آیدو از آن کس خبر دهد اورا - بی آنک خبر دارد.

سرگین : اگر سرگین او خداوند قولنج بخورد سود دارد.

و اگر در میان سرگین او چون بجویند استخوانی یا بند که خداوند قولنج

با خود دارد فایده باشد و صرع ببرد.

اگر سرگین گرگ در پوست پاره کنند و با خود دارند نقرس را سود دارد.

سرگین او با انگین و روغن بیامیزند، يك كفچه از آن به خورد قولنجی دهد

۱۰

شفا یابد .

قزیب : اگر قزیب او خرد کنند و به گاه مجامعت لختی به آب دهان تر

کرده به قزیب درمالند با هر که مجامعت کند هرگز از وی نشکاید.

و اگر در دیگ بریان کنندو پاره کنند هر که از آن پاره‌ای بخاید جماع

۱۵ را قوت دهد.

و اگر قزیب گرگ بگیرندو به نام زنی که راه زهدان بسته بود و نگشاید

و تا آن بسته بود هیچ مرد با وی گرد نتواند آمدن تا آن گه که بگشاید.

چنگال : چنگال گرگ در بالین كودك خرد بنهند به شب نترسد و دلیر باشد.

دنبال : يك شاخ از دنبال گرگ در گوش نهد مستی^۱ باز دارد.

شش : اگر شش او بگیرندو خشك کنند و با گشنیز يكجا بسایند کسی را

۲۰

که دمادم دل کوبه^۲ باشد بخورد بهترشود..

۱- م، مبنی، تصحیح مبتنی بر پ ۱۴۰ و پ ۱۶۱ | ۲ - م: طباك (؛) شاید تباك (تپ + اك)
بمعنی طپش.

زهرة : زهره گرگ چون بگیرند و خشك کنند و با کنجده بر جراحت نهند سود دارد.

و گزیدگان [را] همچنین سود کند چون درش مالند.

اگر زهره گرگ با روغن گل یا روغن یاسمین بگدازند^۱ و به نام کسی قطره‌ای از آن بر میان ابرو مالند چون همان کس بیند فتنه شود.

۵

و اگر مرد زهره گرگ بر ذکر طلی کند و با زن جماع کند بار گیرد.

خایه : و اگر خایه گرگ بشکافند و نمک و آرد جو درو کنند هر که را درد پهلوی بود مثقالی از آن بخورد شفایابد، ان شاء الله تعالی.

اگر خایه گرگ بگیرند و به زیت بزدایند و در شیشه کنند و زیت در آن

کنند و سرش محکم کنند پس در هنگام مجامعت از آن روغن بر ذکر مالند با هر که جماع کند به جز آن کس نخواهد.

۱۰

کعب : اگر کعب پای گرگ بر نیزه بندد بر خصم ظفر یابد و خصم با وی مقاومت نتواند کرد.

و اگر دنب گرگ به در دیهی در زیر زمین کنند گرگ بدان دیه نرود.

۱۵

زبان : اگر پوست زبان گرگ بر کودک بندند صرع باز دارد.

خوک

خوک، جانوری زورمند است و مصاف او سخت باشد، خاصه خوک نر، و در گاه

هیجان نران با هم [۳۱۷a] بکوشند و جنگ کنند.

خوک با آدمی تا زخم نخورد مصاف نکند و بسیار دود و در جنگ دندان بسیار

برهم زند. اما درو آن خصلت است که در جنگ زخم برابر نکند و بر چپور است نتواند
گردید. سبب آنک گردن کوتاه باشد

وزخم او به غایت سهمگن باشد .

و بچه بسیار کند. و چون بروی زخم کنند برود و در آب نشیند و خود را تر کند تا هیچ زخم دیگر بر وی کار نکند.
و اندرو خاصیتهاست.

۵ **جگر** : هر که جگر خوک با سداب بخورد مار گزیده را سود کند، و زهر بروی کار نکند.

و اگر به عسل بزند و کسی بخورد او را هر گز بول نگیرد .

بول : اگر خاک که خوک بر آن بول کرده باشد خداوند صرع با خود دارد
سود دارد .

۱۰ **پیه** : اگر پیه او به در خانه کسی مالند در آن خانه دشمنی خیزد میان قوم.
اگر برسم اسپ مالند [که] سوده و تباه باشد (درست شود) ^۱ .

و اگر کسی سرما یافته باشد بردست و پای مالند دفع سرما کند .

سرگین : سرگین خوک در زیر بادام تلخ یا درخت زردالو در مغاک کنند
چنانک به بیخ درخت رسد شیرین استه گردد .

۱۵ **موی** : اگر موی او در ورق زربیوندند و در زیر بالین خفته نهند از خواب بیدار نشود .

استخوان : اگر استخوان او در رکو بندند و از گردن خداوند تب چهارم
بیاویزند نافع ^۲ بود .

سر : رومیان گویند هر که سر خوک زیر بالین خفته نهد تا آن سر در زیر
بالین آن کس باشد خوابش نیاید، والله اعلم. ۲۰

خرس

- خرس جانوری سهمگن باشد و در شب قوی تر باشد . به جنگ آدمی آید و به پای بایستد و سنگها به مقدار ده من برگردد و بیندازد، و زود آموز بود .
 و در حدود پارس بسیار باشد
 و در بهاران به غایت فربه باشد و در زمستان در هر سوراخی شود .
 و قوت او آن باشد که دست و پای می لیسد .
 و از آموختن بسیار گریزد .
 و از آتش نیز ترسد .
 و چون بر اندام او اندک جراحتی افتد تا بدان حد می کاود که جراحت بزرگ کند و خویشتن را هلاک کند .
 (و در او خاصیتهاست :)
 پیه : فله خرس هر که بخورد فربه گردد .
 پوست : پوست او خداوند ناسور و نقرس را سود دارد .
 نیش : هر که نیش خرس بر جای دندان کودک مالد دندان او بی درد
 بر آید .

چشم : هر مزه گوید دو چشم خرس در کوی کتان بندند و بر بازوی کسی بندند که تب چهارم آید او را سود دارد .
 دندان : اگر دندان خرس بر کودک بندند آن کودک دلیر و خوش خوی گردد .

گفتار

گفتار جانوری بود گریز دانا ، تا حدی که او را به سحر نسبت کنند .
 و او نغمه و الحان دوست دارد . چنانکه اگر شبی کسی سازی زند یا چیزی موزون

گوید ممکن کی در آن حوالی کفتار باشد بیاید و گوش دارد .
و چون ناتوان شود سنگ بخورد درست شود.

و از جمله خاصیتها [ی] او اگر کسی اندامی از اندامها [ی] او پاره ای گوشت از آن او با خود دارد هر کجا که رود گرمی دارندش.

۵ دندان : دندان او مادر کودکی که به شب در جامه میزد^۱ با خود دارد سود کند.

و اگر دندان راست کفتار با شاخی موی از آن طرف که دندان باشد بیاویزد سود دارد.

اگر کسی با خود دارد [۳۱۷a] سنگ بروی بانگ نکند.

۱۰ پوست : اگر خداوند ناسور بر پوست او نشیند نافع بود .

زهره : اگر زهره کفتار نیم دانگ سنگ زنی بخورد شهوت و جماع از وی بشود .

زهره به چشم در کشند درد بشکند.

اگر بر اندام انداید زردی ببرد.

۱۵ سرگین : سرگین او در خانه کبوتر بنهند کبوتر بسیار شود .

اندر اختیارات کندی گوید که اگر سرگین کفتار بگیرند و از کسی بیاویزند که آماس دارد نافع بود .

و هم او گوید اگر از کسی بیاویزند که درد سردارد درد بنشانند .

۲۰ سر : اگر سر کفتار بر آستانه دری بنهند هر چهار پای که دردشکم کند چون بدان آستانه بگذرد بهتر شود.

دست : اگر دست کفتار در شکم کسی مالند که درد کند شفا یابد.

اگر دست راست کفتار چون زنده باشد ببرند و با خود دارند پیش همه کس

۱ - از فعل میزیدن (شاشیدن) یعنی شاش می کند.

عزیز باشد و حاجت روا باشد دارنده را .

و اگر خواهند که بیازمایند به کودکی باید داد که آن کودک پیش پادشاهی
برند و بنگرند که با او چه اکرام کند.

پیه : اگر پیه کفتار به خود اندایند سگ پرو بانگ نکند .

۵ و اگر روغن پیه او کسی بخورد خشکی اندام برود و اندام سپید گردد .

و اگر پیه کفتار در خود مالند از پلنگ ایمن باشد .

اگر کفتار همچنان بریان کنند و روغن بگیرند هر که را درد مفاصل بود یا

باد بود و در خود بمالد شفا یابد .

خون : اگر کسی خون کفتار بخورد نامهربان شود .

۱۰ **[گوشت] :** اگر کسی گوشت کفتار بخورد فر به شود و دلیر و سخت دل .

موی : اگر موی در کون کفتار نر بگیرند و بسوزانند و اندر روغن زیت کنند

و بر در کون مخنث بمالند علت ازو بشود .

و اگر همین موی از کفتار ماده به آب دهان بر در کون مردی مالند مأبون

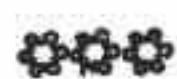
گردد بدون شک .

۱۵ **قضیب :** قضیب کفتار در سایه خشک کنند، چون به زنی دهند بخورد آرزو [ی] جماع کند .

جماع کند .

و در نسختی دیگر دیدم که گفته بود آرزوی مجامعت ازوی بشود .

فرج : فرج کفتار هر که با خود دارد همه کس او را دوست دارند، خاصه زنان .



۲۰ زنی که او را فرزند بنماند موی کفتار بر او بندند فایده گیرد .

جگر : اگر جگر کفتار با دنب خر گوش بسوزانند و خرد کنند پس در بینی

زنی افکنند که آبستن و حیض نشود سود دارد .

زبان : هر که زبان کفتار با خود دارد سگ پرو بانگ نکند و او را رنجه

ندارد ، والله اعلم واحکم .

یوز

یوز جانوری بیدار باشد ، تا بدان حدّ که اگر جائی شکار کرده باشد و بعد از آن به عمری باز آنجا رسد باز داند و طلب شکار کند .

۵ (و یوز در میان ددان همچون استر است در میان بهمیۀ انسی ، و یوز از مادر شیر باشد و از پدر پلنگ ، و در حال گشن کردن ایشان اگر شیر نر بداند هر دورا بکشد ، و یا مادر پلنگ باشد و پدر شیر .

۱۰ اگر سفال خرما بسایند و بر گوشت پرا کنند و به یوز دهند تا بخورد بمیرد .
و درو خاصتیهاست .

[گوشت] : اگر کسی گوشت یوز بخورد لقوه ببرد و قولنج بگشاید .
پیه : اگر پیه او در نقرس مالند سود دارد ، و همچنین اگر گوشت او به سر که پزند و بخورند .

۱۵ خون : اگر کسی خون یوز به سایه خشک کند و با شکر سفید بساید کسی را که طعام ناگوار بود بخورد سود دارد .

دندان : اگر کسی دندان او با خود دارد همه گزندگان از او بگریزند .

بول : اگر زنی بول یوز [۳۱۸a] بردارد هر گز آستن نشود .

مغز : اگر مغز او به خورد کسی دهند دیوانه شود ، والله اعلم .

اسپ

۲۰ اسپ چهارپایی بود با کبر و کثی ، و بدان می ماند که به خود خرم است ، و هیچ چهارپای از وی سرور تر و رعنا تر نیست .

* - ازینجا تا ۵ سطر بعد مأخوذ از نسخه پاریس ۱۴۰ است .

و نیروی او تا بدان حدست که روز مصاف مردو سلاح و ساخت و برگستوان و غیره پانصد من بار او باشد و به تک^۱ دود، و هیچ جانوری راطاقت این نباشد. پس دانسته شد که هیچ چهارپای از او سرورتر نیست.

اگر کسی را اسپ حرون و نا فرمان بود پیازموش در دندان او مالند نرم و

خاموش شود. ۵

و در رنگ او گردانیدن حیلست است.

اگر آب گرم کنند و برستور ریزند تا موی بشود مویش با رنگی دیگر آید.

و اگر خواهند که اسپ سفید سیاه گردد مرداسنگ باید گرفت و مازو و

زنگار و آهک و زاج و حنّا و گل خوردنی و همه به آب گرم بر باید کرد و برستور

اندایند سیاه شود. ۱۰

و اگر خواهند که ستور سیاه سفید شود ایشان نیک به آب باید جوشانید با

ورق خرزهره و آب صافی باید گرفت و قلیا درو کردن با مغز گوزدانگ^۲ و برستور

سیاه ریختن که سفید شود.

و اگر خواهند که سفید دیگر باره سیاه شود پوست گوزتر باید گرفت و

پختن با مورد^۳ و سخاله آهن و ستور پاک شستن و این آب برو ریختن تا سیاه شود و ۱۵

مدت شش ماه بماند.

نیز اندرو خاصیتهاست.

گوشت: گوشت اسپ گرم بود و شکم نرم کند و معده قوی کند.

اگر کسی گوشت اسپ خورد بادهای گرم بشکند و قوت زیادت کند.

[زبان]: و از سراسپ زبان به کار آید، دیگر همه نابکار بود، و هر که زبان ۲۰

اسپ خورد زبانش نیکو شود.

۱- م: به مرد و سلاح و بیمه (?). و جوشن پانصد رطل! ۲- م و پ ۱۴۰: مائل (جوزمائل = تاتوره.)

۳- پ ۱۴۰: نخاله.

مغز : مغز سراسپ باروغن یاسمین گروهه کنند، از آن، وهر کجا که بمالند موی بر آرد .

اگر مغز او بخورد نادان گردد .

مغز او با بوره وانگین و مُرّ به آتش بجوشانند تا سخت شود و آنگاه بر جراحیها نهند سود دارد . ۵

شیر : شیر اسپ ترش شده بخورند روی سرخ گرداند و نشاط آرد .

اگر زنی شیر بر پنبه کند و به خویشتن بر گیرد اندامش تنگ شود و دوشیزه نماید .

و اگر با انگین به زنی دهند تا بخورد به جماع لذیذ بود .

اگر شیر اسپ با شکر پیامیزند و گروهه کنند و هر زن که گروهه‌ای از آن بردارد آبتن نشود . ۱۰

پیله : اگر پیله اسپ بر دنبال نهند یا بر ریشی که سخت باشد نرم کند و سر باز کند .

سرگین : اگر سرگین اسپ بیفشارند و آب که از آن بیاید در گوش کران کنند شفا یابد و درد بنشانند . ۱۵

و اگر سرگین اسپ گرم بر جراحی نهند سود دارد .

و اگر به زیر زنی دود کنند که بار دارد فرزند از وی جدا شود، مرده و زنده .

سم : اگر سم اسپ دود کنند مگس از آنجا بگریزد، و زنبور همچین .

اگر سم اسپ بسوزانند و خاکسترش بر روغن یاسمین پیامیزند و زن را دهند تا بر گیرد به پاره‌ای پشم، فرزند از وی جدا شود بی دردی و رنجی . ۲۰

سم اسپ و گوگرد پارسی بر آتش نهند موش بگریزد .

و اگر سم اسپ [۳۱۸b] بسوزند و خاکستر آن با روغن زیت معجون کرده بر خنازیر نهند نافع بود .

خون: اگر خون اسپ گرم بگیرند و پای در آن نهند گند پای ببرد و خوش

بوی کند.

زهره: اگر زهره اسپ به خورد کسی دهند مفلوج گردد.

موی: اگر موی دنبال اسپ بگیرند و به نام کسی که خواهند هفت گره

برزنند و به هر گره‌ی بگوید: «ای فلانه بنت فلانه، بستم خواب ترا بدین موی اسپ!»
۵ پس در زیر بالین وی کند هفت شبانروز خوابش نیاید، مگر که سراز بالین بگرداند و
برجائی دیگر نهد.

اگر موی پیشانی اسپ در طعام کنند و به خورد کسی دهند چون بخورد

نالان گردد.

دندان: اگر دندان اسپ در گردن کودکی بندند دندانش بی درد برآید،

۱۰ والله اعلم بالصواب.

استر

استرمیان همه بهیمه همچنان است که یوز میان ددان.

و جانوری است که عظیم رنج تواند کشید، و بیدارست تا بدان حد که اگر

۱۵ وقتی به راهی گذشته باشد بعد از ده سال آنجا گذر کند اگر چه راه ناپدید بود

یا شب باشد راه گم نکند.

و به غایت لجوج باشد، و گشن خواهد، و اگر گشنی کند ماده در وقت زادن

هلاک شود و از این جهت قفل برفرج افکنده اند تا اگر وقتی اتفاق افتد.

واسپ بر خرافکنند هم استرزاید. اما نادر افتد.

۲۰ و درو خاصیتهاست:

مغز: اگر مغز او با روغن گل و یاسمین گرم کنند هر کجا که در مالند موی

بر آرد:

دل: اگر زنی دل او بخورد هر گز بار نگیرد.

سم: اگر سم او بسوزند و خاکسترش با روغن زیت بیامیزند و مرهم کنند و هر کجا که طلا کنند به دو هفته موی بر آرد.

ریم گوش: اگر ریم گوش در نبید به خورد کسی دهند مست شود.

و اگر بر ناف زنان اندایند آ بستن نشوند.

و اگر ریم گوش او به پوست او در کنند و تعویذ سازند و هر زن که با خود دارد بار گیرد.

خون: اگر خون او بر پاره‌ای پشم زن بر گیرد آ بستن نشود.

خر

خر جانوری باشد رنج کش. در طبع او شوخی هست که در هیچ چهار پای نیست. و همچون استر هر راهی که یکبار دیده باشد گم نکند، و اگر خر بنده راه گم کرده باشد و خررها کند باز راه رود.

و در کتاب نیرنج گوید که اگر مشتی خاک از آنجا که خر مراغه کرده باشد بیارند و پنهان به زیر خوانی اندر فشانند که اندران نان خورند مردمان ☆ (که در آن خوان نشسته باشند همه به یکبار بخندند).

و گفته‌اند که) همچون خر نر بر ماده شود! و در کار باشد و موی از دنبال خر نر بگسلاند هر که آن موی دارد پیوسته حمدان او قایم باشد و هر گه که خواهد برخیزد، و آن گه قوی تر باشد [که] زهره کلاغ سیاه در آن موی بندند و هر دو را بر دان بندند. و گفته‌اند که چون خر بانگ کند سگ را پشت به درد آید.

و محمد زکریا رازی گفته است که چون خر بانگ کند سگ را درد کون برخیزد.

و هم در کتاب نیرنج گفته اند هر به چندی بعضی از خران [را] در گردن چیزی پدید آید بر مثال مهره‌ای و آن مهره پازهری بزرگ است، و چاره در گرفتن آن چنان است که استره‌ای بر گیرند و به چابک دستی [۳۱۹۵] آن جایگاه بشکافند و بیرون آرند و به تازگی نرم باشد و در آب افکنند سنگی گردد سپید زرد فام. و آن پازهری باشد به غایت سودمند گزندگی و ریشها و ورم را و زهر داده را، و مبالغ علتها ۵ علی‌الخصوص هر چه تعلق به زهر دارد. و هر که با خود دارد به چشم مردم عزیز باشد و قیمتی نهند آن را.

و اندر طبیعات گویند اگر سنگی از دنبال خریاویزند خربانگ نکند، و همچنین گوش، اگر گوش خربه رسی بندند، و اگر در کونش به روغن چرب کنند.

۱۰ و گویند اگر کسی را کژدم بگزد و به گوش خرفرو گوید که مرا کژدم بگزید دردش بنشیند.

و اگر کسی را علتی باشد که بر اعضای انگشت پدید آید با هیچ کس نگوید و برود و به گوش خر در نهد ساکت شود.

۱۵ و درو خاصیتها است.

سر: اگر سر خر به خانه در زمین کنند هیچ کس در آن خانه خواب نکند،

پوست: اگر مصروع بر پوست خر نشیند سود دارد و صرع از وی بشود.

و اگر در خانه دود کنند جمندگان بگریزند.

و اگر بر دندان (نهند) درد ببرد.

و اگر بر زنی آویزند بار نگیرد.

۲۰

و اگر پوست او از گردن کودک بیاویزند نترسد.

سرگین: اگر سرگین خرب فشارند و سه قطره در بینی کسی چکانند که خون

آید خون باز بندد .

و اگر پر جراحی نهند سود دارد .

و اگر بسوزانند و بار کوی کتان سوخته و سیاهی دیگ و نمک جمله بهم

بیامیزند و بر جراحی کنند درست شود و ریم نکند و خون باز گیرد .

۵ شیر : اگر شیر گرم کسی باز خورد بمیرد و کس از آن نرهد ، مگر که

سرگین آدمی خشک کرده دهند او را .

اگر زنی را در رحم ریشی باشد پنبه به شیر خر تر کند و به خویشتن بر گیرد

شفا یابد .

و شیر خر چون سرد باشد پازهر باشد .

۱۰ جگر : جالینوس گوید هر که جگر خر خرد کند و به هر دو درم سنگ یک

درم سنگ جاوشیر برافکنند و به خورد دیوانه و مصروع دهند شفا یابد و به دو هفته

درست شود .

اگر جگر خر خشک کنند^۱ و بر مصروع بندند نافع بود .

مغز : اگر مغز سرخر به در خانه در مالند در آن خانه جنگ و آشوب پدید

۱۵ آید .

و اگر کسی بخورد مفلوج و نادان گردد .

و مغز او کسی (را) که داروی بد خورده بود سود کند .

و کسی را که مار گزیده بود مغز خر در آن بندند درد بنشانند .

و چون در پیوندها بمالند درد بنشانند .

۲۰ ریم گوش : ریم گوش خر اگر دانگی سنگ با شراب به خورد کسی دهند

بیهوش گردد .

[خون] : و اگر خون خر به خورد کسی دهنده دلیر و خونریز گردد .

پیه : اگر پیه او گداخته با روغن سندروس بیامیزند بر اعضای مالند ریش گرداند و بیم هلاک باشد .

اگر پیه خر کره جایی دود کنند مار* (بگریزد .

سنب : اگر سنب خریدیزه جایگاهی دود کنند مگسان) بگریزند.

و هرهمزد گوید اگر سم دست راست خرانگشتری کنند و در انگشت دست

(راست خداوند) صرع کنند سود دارد . ۵

سپرز : اگر سپرز خر بگیرند و خشک کنند و بکوبند و در پوست آهو بندند و

با خود دارد دارنده آن محبوب باشد میان مردم و حشمتش بیفزاید .

قضیب : اگر قضیب او بسوزانند [۳۱۹b] و باروغن زیت بر موی کنند دراز گردد.

۱۰ واگر خشک کنند و در پوست آهو کنند همان فعل کند .

خر گور

جانوری بود به غایت رعنا ، و رعنائی او تا به حدی بود که در صحرا چون

سواری بیند بیاید و پیش او بگذرد و خود را برو عرض کند،

و همه جانوری چون آبتن باشد گشن به خود رها نکند به جز خر گورو

۱۵ خرس که همچون آدمی کند .

(و اندرو خاصتیهاست.)

گوشت او لطیف است و سرد . کسی که خورد بادهای گرم ازو بشود.

و قولنج را سود دارد.

و درد سر را عظیم سود دارد، و درد پشت همچنین.

۲۰ مغز : مغز خوردن او دست و پای راست گرداند .

و اگر بر مار گزیده بندند سود دارد .

واگر مغز سر گور با مغز استخوان او با روغن گل بگدازند! و بر تفرس نهند
سود کند و همچنین ریشها .

اگر مغز سر او با کرفس وانگین بیامیزند و بر آتش بجوشانند و به خورد
کسی دهند که او را بیماری دق بود ناشتا بخورد اندر گرما به چند کُرت زود
درست شود . ۵

زهرة: اگر زهرة او را بگیرند و خشك کنند و با شکر بسایند و کسی را که
ناسور بود بخورد نافع بود .

پیه: اگر پیه او بگیرند و بگدازند! و با روغن گل کوفی بر آمیزند و هر شب
بینی و گوش بدان چرب کنند خشکی ببرد .

۱۰ واگر پیه او به خورد کسی دهند که در بستر میزد سود دارد .

واگر پیه او با روغن زیت تازه بیامیزند و بر کلف کنند ببرد .

پوست: اگر پوست او بر کود کی بندند بیماری کهن ببرد .

سرگین: سرگین گور ماده بگیرند و به موی در بندند موی سخت کند .

اگر خشك کرده بسایند و با زهرة گاو ماده بیامیزند و بر موی کنند موی

۱۵ سیاه کند .

گاو

هیچ جانوری از جانوران از ذوات الظلف زورمندتر و با نیروتر از گاو
نیست .

و بسیاری منافع آدمی پیوندد .

۲۰ و از هیچ گونه، خجسته تر و زورمندتر از گاو خرما رنگ نباشد .

واگر کسی خواهد که شاخ گاو کثر بود راست گرداند چاره آن است که نان

گرم چند کُرت نیک به شاخ گاو در گیرند تا نرم شود، چنانک باید راست کند یا خم^۱ دهند، و آب سرد بر آن ریزند همچنان بماند.

و اگر گاو را سرو چرب کنند بانگ نکند.

و اگر زیبق در گوش ریزند در ساعت بمیرد.

(و درو خاصیتهاست.)

۵

گوشت : جالینوس گوید گوشت گاو گران است و بد گوار و خشکی دارد و

سرد باشد .

و هر که [را] از خوردن گوشت گاو چاره نبود آن را به سر که و زعفران

باید پخت و قاقله و زیره و قرنفل و سداب اندر دیگ باید کرد . پس به فایند شیرین

کند تا زیان نکند .

۱۰

خون : اگر خون گاو بر جراحی مالند که خون آید در ساعت باز ایستد.

سرگین : اگر کسی را خون از بینی آید و باز نه ایستد سرگین گاو به گرم

برپیشانی باید بست تا خون باز ایستد.

زنی که باردارد سرگین گاو پیش خود دود کند بار بنهد.

سرگین گاو ماده را خاکستر در میان کنند و با روغن زیت بر نقرس نهند^۲

۱۵

درد بشود .

اگر [۳۳۰۵] سرگین او خشک کرده بخورد استسقا را سود دارد .

سرگین گاو و زهره او زیر زنی دود کنند زهدان بیفگند .

سرگین گاو به گرم بر گزیدگی نهند سود دارد.

اگر زنی از حیض پاک نشود سرگین گاو بر آنجا نهند پاک شود .

۲۰

زهره : هر که را درد خایه باشد زهره گاو درش مالد درد بشود.

اگر زهره گاو با روغن سوسن زنان بخورند از حیض پاک شوند.

اگر زهره گاو و آب انار ترش به گوش در چکانند درد بنشانند.
 اگر زهره گاو بر چنگال خروس مالند بانگ کند و پرزند و نشاط آورد.^۱
 ☆ (واگر زهره گاو بانظرون و سیکی میویزی بیامیزند و در شقیقه مالند
 سود دارد.)

۵ واگر زهره گاو خشک کرده زن بردارد فرج تنگ کند.
 اگر کسی زهره گاو بخورد خشکی او بشود.
 واگر زهره گاو بر میوه خام مالند پخته گردد.
 واگر در دیوار خانه مالند گزند گان بگریزند.
 زهره گاو بر ذکر مالند قوی گردد.
 ۱۰ زهره گاو با قطران و سیکی میویزی^۲ بیامیزند و بر سر کل مالند موی بر
 آرد.

زهره گاو چون بخورند اندام نرم دارد.
 زهره گاو به آب خطمی بزند و سر بدان بشویند سبوسه سر ببرد.
 زهره گاو ماده لختی باروغن گل بیامیزند لختی قطران درو کنند و در گوش
 ۱۵ افکنند درد بنشانند.
 زهره گاو ماده و تخم حنظل و بادیان کوفته بیامیزند و بر مقعد قولنجی مالند
 قولنج بگشاید.

اگر زهره گاو بر کلف مالند ببرد.
 اگر زهره گاو ماده در گوش کسی نهند که او را درد چشم بود سود
 ۲۰ دارد.
 اگر زهره گاو و زهره ماهی با خرما یکجا بسایند و بر پشم سیاه کنند و زن
 به رحم در گیرد حیض بگشاید.

۱- این قسمت در «م» نیست. | * - مأخوذ از نسخه پ ۱۴۰ و م | ۳- م : میویزی.

و زهره گاو ماده بستاند و بادام تلخ و پشك گوسفند در سر که نهند تا همه حل شود پس به ریش اندایند درست شود .

اگر گندم گرم بریان کنند به زهره گاو، آنکه بکارند گندم (را موش) نبرد و کرم نخورد و دیوچه در نیفتد.

۵ واگر قطره ای زهره گاو در گوش چکانند درد بنشانند.

کعب : اگر کعب گاو بسوزانند با گشنیز^۱ و با زهره گاو پیامیزند و بر کلف مالند ببرد .

و اگر کعب گاو بسوزانند و در شیر کنند و بر دندان نهند درد ببرد .

و اگر کعب در سر که و انگین کنند بخورند سپرز آماسیده را سود دارد.

۱۰ **موی** : موی گوش گاو به طعامی در کنند و به خورد کسی دهند نالان شود و بیم هلاک بود .

سنب : اگر سم او بسوزانند و خا کسترش به جایگاه ریش کنند خشک گرداند.

استخوان : اگر استخوان گاو ماده بسوزانند و با خون سیاوشان^۲ و نمک

اندرانی پیامیزند و بر ریش چهارپای و مردم نهند سود دارد، خصوصاً اسپ .

۱۵ **سرو** : واگر سرو [ی] گاو ماده بسوزانند و خا کسترش بسایند و اندر سر که

کهن کنند و بر پیسی مالند و اندر آفتاب بدارند نیک بود.

اگر سرو [ی] گاو سرخ بسوزانند و بسایند با گمیز و خداوند تب چهارم بخورد

سود دارد ، والله اعلم.

(گاو زرد)

[اندر و] جدا گانه خاصیت است.

۲۰ **مغز** : اگر مغز گاو زرد با روغن گل بگدازند^۳ و بردست و پای خشک شده

۱ - م: کتیرا | ۲ - م: خون سیاوشان | ۳ - م: بگذارند

کشد درست شود .

بول : اگر بول گاو زرد با عسل پیامیزند و در چشم کشند شب کوری ببرد.

قضیب : اگر قضیب گاو زرد به خورد زنی دهند که مرد را دوست ندارد

سود دارد.

شش : اگر شش گاو ماده، اگر زرد و اگر سیاه، [۳۲۰b] به آرد پیامیزند تا

چون مرهم شود پس به سر انداید درد سر ببرد .

گوساله

گوساله جدا گانه خاصیتی چند دارد.

زهرة : اگر زهرة گوساله در خانه بریزند كيك آنجا گرد آیند .

و اگر خواهند که موش و مگس یکجا گرد آیند خانه را و دیوار را به زهرة

گوساله بپایند اندود.

خایه : اگر خایه گوساله خشك کنند و بکوبند و بخورند بر جماع کردن

ببفزاید.

اگر کسی از مباشرت بی قوت باشد بستاند خایه گوساله و در سایه خشك کند.

پس بساید و به آب بخورد، هم در ساعت قوی شود و مباشرت خواهد .

بول : اگر بول گوساله در گوش چکانند باد بشکند.

مغز : مغز گوساله بر روی كودك کرنید مالند زیرك شود.

اگر مغز استخوان او بگدازند و روغن بگیرند و بر بینی طلا کنند خواب خوش

آرد و مغز تر دارد.

گاو کوهی

گاو کوهی با مار عظیم دشمنی دارد، و اگر یکی ببندد و اگر هزار زینهار ندهد.

و سروی او به سه چهار شاخ باشد و زیادت.

و اندر صحرای بلاد سردسیر باشد.

و اندر گاه هیجان بانروی هرچه تمامتر باشد

و اندر و چند خاصیت است..

۵ سرو: اگر سرو با سنب او بر آتش نهند مار و پشه بگریزند.

و اگر سروی او به سوهان بسایند و با انگین معجون کنند هر که آب آن

بخورد گرم که در شکم باشند همه بمیرند.

و هر که را از شکم خون رود سه درم سنگ سروی او با سه درم سنگ تخم حمّاض

بسایند و بخورند خون از شکم باز دارد و طبع سخت کند.

۱۰ پوست: پوست اودیوانه با خود دارد به یک هفته نیک شود.

قضیب: اگر قضیب او خشک کنند کسی را که گمیز گرفته باشد چون بشویند و

آب آن باز خورد بگشاید.

و اگر به خداوند قولنج دهند سود دارد.

زهره: اگر به زهره چیزی نویسند بر کاغذ و مهره زنند زر نماید.

۱۵ و اگر در چشم کشد شب کوری ببرد.

مغز: اگر مغز او بسوزانند و بسایند و با سیکی بسر شدند و بردندان نهند که در دصعب

کند سود دارد.

خایه: خایه او بریان کنند و بخورند مجامعت را سود دارد.

استخوان: استخوان او خداوند تب با خود دارد سود کند.

۲۰

گوسفند

در چاره دشمن خستن^۱ هیچ جانوری عاجز تر از گوسفند نباشد که چون خصم

را دید هیچ چاره نتواند کردن و خویشتن را بدو تسلیم کند.
لیکن در گشن کردن هیچ قویتر از او نباشد.
و از ذوات الظلف که باشد که هشتاد بار بر گوسفند ماده جهد، و هیچ جانور
دیگر این طاقت ندارد.

۵ و در گاه گشن گویند گاه اگر پیشتر گوسفند پیر به گشن آید دلیل سال نیکو
بود و اگر جوان آید سال نیک نباشد.
و اندرو خاصیت بسیارست.

گوشت : گوشت او قوتی تمام دارد و هر که بسیار خورد خشکی از او برود و
قوی گردد.

۱۰ و گویند هر که متواتر خورد دل سخت گرداند.
جگر : اگر جگراو بریان کنند و بخورند شکم نرم سخت کند.
اگر جگر گوشه بز^۱ تنک کنند [۳۲۱۵] و بر آتش نهند و آب گیرد پس فلفل یا
دار فلفل سوده بر آن کنند هر که در چشم کشد شب کوری ببرد.

شیر : هر که را آواز گرفته باشد شیر گوسفند غرغره کند آوازش
۱۵ بگشاید.

اگر شیرو روغن بز گرم کنند و کسی را دهند که داروی بد خورده باشد
سود دارد.

مغز : مغز سراو با روغن گل پیامیزند و اندر پیوندها بندند پیوند نرم کند.
ریم : اگر ریم بغل گوسفند مقدار یک باقلی با مریامیزند و بادافکن رادهند
۲۰ (بخورد سود دارد).

استخوان : استخوان او بسوزانند و خاکسترش با شیر زنان مرهم کنند و بر
ریشی نهند که در آن کرم باشد کرم آن بریزد.

سرگین: سرگین گوسفند غرغره کنند آواز بگشاید .
و اگر برورم نهند سود دارد .

و اگر دود کنند جمنده بگریزد .

اگر با انگین بر زخم چوب نهند درد ساکن شود .

۵ و چون به آرد جو بیامیزند و خمیر کنند و برورمها [ی] سخت نهند و آماس سپرزو درد زانو برپاره ر کونهند و بر آنجا نهند سود دارد، و من خود آزمودم، و چون بسو ترانند لطیف تر باشد و متفعت کند داء الثعلب را و پیسی را و باز افتادن موی را و ریش سرو خارش اندام، و این را «گوهر بی بها» خوانند .

پشک: و اگر پشک گوسفند بکوبد و باهچمندان جو در جایگاهی کنند و چندان

۱۰ آب بر آن کنند که هر دورا پیوشد پس پزند تا آب بشود و آنکه خشک کند و بکوبد و با سر که میویز^۱ کرده بر روی آلاینده نشان آبله ببرد و پاک گردد .

جالینوس: گوید اگر کسی را مار بگذرد پوست بز گرم بدان نهند سود دارد و زخم همه جمندگان سود کند .

و در کتاب نیرنج گفته اند که اگر چهار پوست بز^۲ پر باد کنند و از چهار گوشه

۱۵ خانه بیاویزند آواز رود از آن خانه بیرون نرود .

گرده ۳: کسی را که درد گرده باشد گرده گشن بافانید و شکر بخورد درد

بشود .

زهره ۴: اگر زهره بز در گوش چکانند درد برود .

زهره او خشک کنند و در چشم کنند هر گز درد چشم نباشد .

۲۰ زهره او در ذکر مالند با هر که جماع کند دوستی افزاید .

زهره او با روغن گل بیامیزند و به آب گرم به خورد کسی دهند که او را

۱- در «م» آمده است : با سرکه می خمیر کرده (؟) | ۲- پ ۱۴۰ : گوسفند | ۳- م : زهره |

۴- «م» ندارد و متصل به عبارت قبلی شده است .

ضيق النفس بود سود دارد .

زهره او به نوشادر به هم پیامیزند به هر کجا که براندایند هر گزموی تباه نشود.

زهره [او] به زیر ناف كودك مالند شکم براند.

زهره او دود کنند گزند گان همه بگریزند .

زهره بزبه آب کافور سه قطره در گوش چکانند درد دندان نباشد .

اگر مغز دانه شفتالود با زهره گوسفند بکوبند و شاف کنند کسی را که خارش

مقعد بود و کرم خرد اندر آن بود سود دارد .

و اگر زهره بز گشن خشک کرده بسایند و در چشم کنند سود دارد تاریکی

چشم را و شب کوری را.

خون : اگر کسی خون گوسپند بخورد دلیر و سخت دل گردد .

(سرو): اگر زنی دشوار زاید پاره‌ای سرو [ی] بزپیش او بر آتش نهند در

ساعت فارغ شود .

سرو به خانه بسوزانند و با زرده خایه طلا کنند بر سر ، و گوز و سرو دخنه

سازند به ساعت از درد سرو شقیقه شفا یابد .

اگر سرو [ی] گوسفند بز سفید در زیر بالین بیماری نهند تا آن در زیر بالین

[۳۳۱b] باشد بیدار نشود .

و اگر بسوزانند و بر جایگاه سوخته پراگند درست شود و درد و ریم باز

دارد.

[گرده]: اگر گرده او بریان کنند و قطره‌ای از آن در چشم کشند شب

کوری برود .

ناردی : ناردی گوسپند بگیرند و خشک کنند و به کسی دهند در میان طعام

چون بخورد نالان گردد و بیم هلاک بود .

پیه : اگر پیه بز سرخ بگیرد و روغن بر گیرند و ذکر بدان طلا کنند قوی

گرداند .

اگرپیه بز و بادام تلخ و مغز دانه زردالو [ی] تلخ همه به یکجا بکوبند و پیش ددی افکنند چون بخورد حالی بمیرد .

ریم : اگر ریم پستان او با هم چندان صمغ به خورد کسی (دهند) که او را باد

اندر اندام باشد بهتر شود .

(سم) : اگر سم او زیر کود کی دود کنند که در جامه خواب میزد سود دارد .

(ریش) : اگر ریش (بز) ^۱ گشن از خداوند تب بیاویزند سود دارد .

شکنبه : اگر کسی شکنبه گوسفند اندر پالیزی همچنان با سر گین اندر زمین

کند هر چه بدان نواحی کرم باشد هم آنجا گرد آیند .

بزغاله

بزغاله را نیز چند خاصیت است .

کهره بز که در ساعت بزاید و قلیه کنند به خورد کسی دهند که داروی بد

خورده باشد سود دارد، و همچنین شش این .

(شاخ) : ^۲ شاخ بزغاله در زیر بالین کسی کنند هر چه کرده باشد در خواب

بگوید .

خون : خون او کسی که داروی بد خورده باشد [بخورد] سود دارد .

میش

میش را جدا گانه چند خاصیت است .

پیه : اگر پیه او کوفته با بادام تلخ و مغز استخوان زردالود جایی نهند و هر

جانوری که از آن بخورد بمیرد .

شش : هر که کلفه باشد ولگه شش بره در آن مالند سود کند و مجرب است^۱.

زهرة : اگر زهره او زنان در ابرو مالند ابرو شان سیاه شود .

و اگر زهره او با قطره ای آب و عسل در گوش چکانند درد ببرد .

و زهر (ه) او خاصیتی دارد نیکو با درد گلو، چون طلا کنند .

پستان : پستان میش پازهرست. کسی را که داروی بد خورده باشد بخورد

سود دارد .

شیر : اگر شیر میش به گرم بگیرند و بر آن چیزی بر کاغذ نویسند هیچ پیدا

نبود، و چون در آب افکنند کتابت سپید پیدا آید .

اگر يك رطل شیر میش بگیرند و همچندان آب بر افکنند و بپزند تا آب بشود

پس شکر اسفید در افکنند و چند روز از ترشی و شوری پرهیز کنند و بعد از آن بخورد

خفقان و درد سینه را سود دارد .

پشم : اگر پشم او فتیله کنند و بردست کسی بندند که نقرس دارد سود کند .

خون : اگر خون او بر لگه پیس کنند سود دارد .

(گوشت) : اگر کسی را درد سپرز باشد گوشت پشت مازة میش بر آتش دارد

به کباب و در سر که افگند پس بخایند و ثقلش بیندازند و سر که بیاشامند درست

شوند .^۲

گوشت کبش سود دارد کسی را که درد و رنج خورده باشد.

گرده : گرده او بریان کرده هر که بخورد شکم باز گیرد .

سرو : اگر سروی او در زیر درخت دفن کنند میوه آن درخت زود برسد.

سر : اگر سر او همچنان با مغز بر آتش نهند تا بجوشد پس آرد گرمه بیز^۳ و

زیره و حلبه با او بیامیزند و بزنند تا چون مرهمی شود پس هر کجا شکسته باشد بر

۱ - این قسمت در «م» نیست . | ۲ - این قسمت در «ك» تحت عنوان «سپرز» آمده است . |

۳ - ۲، ۱۶۱، گرمه و زیره |

نهند [۳۲۲۵] درد سا کن شود .

هرشه: اگر هرشه^۱ میش با آردجو بیامیزند و خشک کنند و خرد کنند و انگین و صبر در آن کنند و برپستان زنی بندند که درد کند سود دارد و همه آماسها نیز .

گوسفند کوهی

- جنسی بود عجب دانا ، و گویند همه جمع شوند چون چرا کنند . یکی را ۵
به دیده بانی بر بالا بدارند تا نگه می کند و دیگران چرا می کنند، تا اگر دشمنی
ایشان را ظاهر شود این یکی ایشان را آگاهی دهد .
و در وقت آن که سهیل طلوع کند اول دفعه جمع آیند و نگاه می کنند. آن
یکی که پیشتر سهیل ببیند او را مقدم سازند و همه متابع باشند او را تا سال دیگر .
و به نادر از کوه به زیر آیند، مگر به وقت گشنی کردن که به صحرا آیند و از ۱۰
کوهی بر کوهی دیگر گذار^۱ کنند، و در آن وقت عظیم مست باشند، چنانک از هیچ
چیز حذر نکنند و خبر ندارند .
و گوسفند بود که خود را از مقدار هزار گز به زیر اندازند و بر سر و نشیند، و
او را هیچ الم نرسد .
و عجایبی دیگر در وهست: هر گاهی که در کمر باشد و سیاد او را تیر زند ۱۵
به سر و دفع تیر می کند . تأمل کن تا او را از کجا معلوم شده که دفع مضرت
خویش می کند، سبحان الله العظیم .
و اندرو چند خاصیت است .
زهره: اگر زهره^۱ او با روغن زیت بیامیزند و بر دیوار خانه اندایند هیچ
پشه در آن خانه نیاید .
- ۲۰ **خون:** خون او در سنگ یا قوت کنند و در آتش نهند، پس چون بیرون

- آرند و بشورند رنگ او نیکوتر آید .
- و اگر دیوانه خون او بخورد درست شود .
- و خوردن خون او سنگ از گمیزدان پاک کند .
- سرگین** : سرگین او برجائی کنند که کژدم گزیده بود درد ببرد .
- گوشت** : گوشت او دیوانه را سود دارد، و اگر خون او بر گوشت اندایند هر که از آن بخورد فربه شود.
- خایه** : خایه او بریان کرده بخورند مجامعت را قوت دهد .
- شاخ** : سه درم شاخ او با شکر و طبرزد بسایند و بخورند خون از شکم باز ایستد .
- دنبال** : اگر دنبال او بسوزند و با نیند کهن بر ذکر مالند قوی و سخت گردد.
- استخوان** : استخوان او خداوند طب چون با خود دارد سود کند .
- شیردان** : شیردان او بریان کرده به خورد مار گزیده دهند منفعت کند .
- و در بعضی از آن پازهر یابند بر مثال سنگی سیه رنگ، منفعت کند زهرها را
- ۱۵ و داروی بد را .^۱
- بول** : بول او اگر زنی باز خورد کودک بیفکند .
- سبوسه** : سبوسه سر او با گندم بیامیزد خوره در آن نیفتد .

اشتر

- هر اشتر که چشم او بر سهیل افتد بمیرد .
- واز جانوران هیچ کدام کینه و رتر از اشتر نباشند، تا به غایتی کینه بورزد که گویند يك بار اشتری جائی می گذشت و مردی سنگی برو زد. سال دیگر مست بود و
- ۲۰

۱ - این قسمت در « م » تحت عنوان « سرگین » آمده است . |

هم آن جایگه می گذشت و آن مرد می آمد و اشتر آن مرد را بگرفت. هر چند او را زدندرها نکرد، و سراشتر بپریدند و همچنانرها نکرد تا مرد هلاک شد! و گویند اشتر چون بیمار شود بلوط بخورد بهتر شود. (و درو خاصتیهاست.)

۵ **کف**: اگر کف دهان اشتر بر گیرند و در حوض گرما به کنند هر که از آن آب بر سر ریزد قضیب او سخت شود. و اگر به خورد کسی دهند [۳۲۲b] آن کس را صرع پیدا شود و هر سر ماه بیفتد.

۱۰ **مغز**: مغز استخوان اشتر با انگین بیامیزند و به خورد کسی دهند که او را درد گلو باشد درست شود. و اگر مغز او بگدازند با روغن زنبق بیامیزند و بر جایگاه زخم نهند از کژدم و غیره درد بنشانند.

و اگر مغز او با انگین بخورند درد پهلو سود دارد.

و اگر مغز او یک مثقال با روغن کنجد در چشم مالند تاریکی چشم ببرد.

۱۵ **ششقه**: اگر ششقه اشتر مقدار دانگی کسی بخورد هرگز او را درد گلو باشد.

موی: اگر موی او را بسوزانند و خاکسترش بر جراحت نهند سود دارد.

و همچنین اگر در بینی افکنند خون باز دارد.

دل: اگر دل اشتر بریان کرده کسی بخورد دلیر شود و قوی دل.

۲۰ **استخوان**: استخوان ساق اشتر لختی بکوبند و در آب و در سوراخ موش ریزند

همه بمیرند.

شش: اگر کسی شش اشتر گرم بر روی نهد زردی روی ببرد که از بیماری

زرد شده باشد.

واگر شش اشتر خشك کنند و بسایند و خداوند درد خایه بخورد سود دارد .
واگر سگ (شش) اشتر بخورد بیمار شود .

کوهان : کوهان اشتر با روغن استخوان زردالود در پشم کنند و بر ناسور

۵ نهند درد بشکند .

واگر بگذارند و اندر آتش افکنند و بریان کرده بخورند آب پشت بیفزاید و

بسیار آورد .

(سرگین) : و اگر اسبی از اشتر ترسد تو بره او پر از سرگین اشتر کنند و

بر سر اسب کنند، بامداد تا نیم روز، پس بر گیرند و سرگین بریزند و جودر تو بره

۱۰ کنند و به خورد اسب دهند و تا سه روز چنین کنند که بعد از آن نترسد.

سرگین بچه اشتر آن گه از مادر جدا شود بردارند و به طعامی در کنند و به

کود کی بدخوی دهند تا خوش خوی شود .

سرگین اشتر سود دارد نقرس را و عرق التّسارا .

گوشت : اگر کسی گوشت اشتر بسیار خورد بدمهر و خون ریز گردد، و خورنده

۱۵ را گرمی غالب شود و سردی ببرد.

خون : اگر کسی خون او به گرم در پای مالد گند پای ببرد .

اگر خون اشتر با عود خام میان دو کس بر آتش نهند میان ایشان عداوت

افتد .

موی : اگر موی دنبال اشتر مست بر گیرند و جایگاهی که مستان باشند بر آتش

۲۰ نهند میان ایشان عداوت باشد و جنگ.

بول : اگر بول اشتر به آماس در مالد آماس بنشانند.

اگر سر به بول اشتر بشویند سود دارد ریش را .

و اگر در گوش چکانند که آنجا ریش باشد سود دارد .

و نیز سپرز را سود دارد که درو مالند.

شیر : اگر کسی را از بیماری روی زرد شده باشد و خواهد که سرخ شود شیر
اشتر به گرم درو مالند نیکو شود .

زهرة : اگر زهرة به گوش اندر چکانند درد ببرد .

۵

آهو

(ازذوات الظلف) هیچ پاکتر از آهونیست و بوی دهن به غایت خوش است.
چنان که او (را) بینند و آواز بدو دهند دنبال بجنبانند و آواز مردم او را
خوش آید و از دور بایستد و در مردم نگاه می کند و دنبال و سر می جنبانند .

و اندرو خاصیتهاست.

۱۰

سرگین : سرگین او بسایند و با روغن شاسفرهم در موی مالند موی نیک
سیاه شود .

شش : شش او با سداب بیامیزند و روغن زیت درو کنند و بر جای دندان کودک
نهند بی درد ببرد آید . [۳۳۳۳]

۱۵

سنب : اگر سنب او بسوزانند و بر ریش نهند سود دارد.

زهرة : زهرة او با پاره ای قطران و نمک تلخ کسی را دهند که سرفه بود و خون
از گلو آید چون به آب گرم بخورد بهتر شود.

و اگر زهرة او در آب بجوشانند و گردا گرد کشت زار بنهند آهو در آن کشت
زیان نکند.

گوشت : گوشت آهو و پیه خر گوش پزند تا نیک از هم بشود. پس زیره و
حلبه و ستر کوهی و سلیخه و گل برو افکنند و بسایند و گروهه کنند، هر که را

دما دم بود و درد شش یا پهلوی، یا بهق که بر اندام دارد يك گروه از آن به آب گرم بخورد بهتر شود، بعون الله .

و گوشت آهو بادهای گرم بشکند و مردی غالب شود.

مغز : مغز او بخورد دل کوبه راسود دارد و درد معده ببرد .

استخوان : استخوان سینه او بکوبند و به سر که کهن بجوشانند و به سایه خشک کنند و خرد کنند و جایگاهی که دمّل بود و ریشی زشت ، بر او افکنند درست شود.

سرو : سرو [ی] آهورا بسورانند و خاکستر بردارند و با روغن زنبق بیامیزند و بر کوفتگی نهند درست شود، والله اعلم.

خر گوش

حکیمان گفته اند که خر گوش يك سال نر باشد و يك سال ماده .
و هیچ جانور ترسنده ترازو نیست.

و رفتن او الا دويدن و جهیدن نباشد، و آهسته نتواند رفت، و چون بنحسب چشم او باز کرده بود .

و اندرو خاصیتهاست .

خون: در کتاب نیرنج گفته است که خون خر گوش به گرم با روغن گل در چراغدان کنند و بیفروزند هر چه اندر آن خانه بود سیاه نماید.

و اگر خون خر گوش به چشم در کشند آب دويدن باز دارد.

و خون خر گوش بر کودک اندایند تب ببرد.

و اگر خون او به سایه خشک کنند و به آب غوره بسایند و به چشم اندر کشند خارش ببرد .

حیض : حکیمان گویند که حیض خر گوش و شش او زنی که آستن بود در

خود مالذ فرزندش فرینه بود، بقوّة الله و قدرته، و زادن بروی آسان بود. و اگر کسی را بیماری دق باشد اورا خون حیض خر گوش دهند با نمك و کافور و معصر درست شود و شفا یابد، ان شاء الله تعالی .

سرگین: سرگین او با بخور در مجلس بر آتش نهند تیز بر مردمان مجلس افتد، و اگر خواهند که نیک شوند ایشان را روغن بادام باید داد. ۵
اگر کسی سرگین او اندک مایه به خورد کسی دهد آن کس خردمند گردد و بدخویی ازو بشود.

و اگر چند درم با شور با به خورد کسی دهند چندان تیز بر وی افتد که باز نتواند داشت .

۱۰ استخوان: استخوان او بر پای کسی بندند که نقرس بود سود دارد.
پستان: اگر پستان او بکوبند و زنی را دهند تا بخورد هرگز آبستن نشود .

موی: موی او چون در زمستان بر موزه نهند سرما به پای نشود.

و اگر موی او دود کنند بر آنجا که سرما رسیده باشد درست شود.

۱۵ اگر اطراف تن را به موی خر گوش دود کنند سرما ببرد.

اگر موی خر گوش بستانند و این حرفها بروی نویسند و در شیب درختی پنهان کنند به نام آن کس که خواهد از صداع [۳۳۳ب] و درد شقیقه يك سال ایمن بود، و هذّه: هلکا حرکا کفایا یا حفا کاملا کبا فابوقا مر کوسا کلحفا کحفرما عسما کعب طلسمها بحسسه اصلهمکم.^۱

دست^۲: چهار دست و پای او بردست و پای چهار گانه کسی بندند که نقرس دارد ۲۰
درست شود .

اگر پاشنه خر گوش بر پای خداوند نقرس بندند درست شود .

۱ - این قسمت در « م » نیست | ۲ - اصل: دست دست و پای چهار |

هرشه : هرشه او بریان کنند و کودک را که در جامه خواب گمیزد دهند تا بخورد زود باز گیرد .

اگر زنی در جامه خواب شاشد از آن بخورد زود باز گیرد و نمیزد .
و اگر بر جایی نهند که در آنجا خاری یا پیکانی مانده بود و بیرون نیاید با
زیت و خطمی ترش بندند بیرون آید . ۵

و اگر به خورد کودکی دهند نترسد و دلیر شود .
زهره : زهره اوسود دارد سیده چشم را ، چون در چشم کند ببرد .
و اگر کسی زهره او به قضیب اندر مالد باهر که مجامعت کند دوستی افزاید ، و
آن زن جز او را نخواهد .

بعد از آن زهره او را آرد کنند و کندر و سداب کوفته و بیخته بر سر کنند و
بر پیشانی اندایند درد بشود . ۱۰

اگر زهره خر گوش با روغن بان خالص بیامیزند زنی که خواهد که آبستن
بشود با پشم پاره ای به خود بر گیرد ، چون با وی نزدیکی کنند آبستن شود .
اگر زهره خر گوش بسایند و به چشم در کشند شب کوری ببرد .

مغز : مغز او کودکی را دهند تا بخورد در جامه نمیزد . ۱۵
و اگر بر جایگاهی کنند که موی از آن بر کنده باشند بعد از آن باز نیاید ،
مغز او درش مالند موی بر آید .

و اگر مغز او بر گزیدگی مالند به شود .
و اگر به خورد کسی دهند که دست و پایش بلرزد سود دارد .
جگر : جگر او خشک کنند و بایک درم سنگ آب شهدانه^۱ به کسی دهند تا
بخورد تب ببرد . ۲۰

دل : دل او بر بازو بندند هر چه از دست بپندازد راست رود .

- پیه : پیه او بر روی کسی مالند که بد مست بود بدمستی ازو بشود.
 و اگر پیه او بخورد فر به شود .
- گوشت : گوشت او بخورند باد گرم بشکند و فایده دهد، اما سودا انگیزد.
- چشم : چشم او به سرما رسیده دود کنند سود دارد .
- شش : شش او خشک کرده نیم درم سنگ در نیند افکنند و به خورد کسی ۵
 دهند که تب ربع می گیرد سود دارد.

سگ

- هیچ جانوری از سگ به حفاظ تر نیست، تا غایتی که وقتی يك تانان به سگی
 دهند و هر گاه که سگ آن کس بیند مطیع و رام او باشد، (والله اعلم بالصواب).^۱
 اگر کنش^۲ بکوبند و بر گوشت پرا کنند و سگ را دهند تا بخورد سگ ۱۰
 بمیرد .
- و اگر نیش سگ بسایند و به گوشت پرا کنند و به سگ دهند تا بخورد جمله
 دنداناش بیفتد .
- و نیز گویند اگر تخم پیدانجیر به خورد سگ دهند بمیرد یا دیوانه شود .
 و در گشن کردن عجب آن است که چون گشن کنند نر از ماده جدا نتوان کرد. ۱۵
 و بچه پنج و شش به یکبار بیاورد.
- و اگر سگ (را) بشویند و آب غنبتعلب برو اندانید گفتار و روباه هیچ با
 سگ نتوانند کرد از بهر این دارو .
 و اندرو خاصیتهاست .
- زبان : زبان سگ خشک کرده خرد کنند و برسگ گزیده نهند سود دارد. ۲۰
 و اگر کسی زبان سگ به زیر موزه دوزد هیچ سگ برو بانگ نکند .

موی : موی قفای سگ ببرند و با روغن گل مرهم کنند و بر گزیدگی سگ
نهند درست شود .

سرگین : [۳۳۴۵] سرگین سگ به آب تر کنند و بر آرخ^۱ نهند درست شود، و
سرگین باید که سپید باشد از خشکی.

۵
و اگر به خورد کود کی دهند خردمند گردد و بد خوئی از بشود .
و حکیمان گفته اند که سرگین سگ به هر دردی که نهند سود دارد.
و اگر دندان نیش سگ و گوش روباه از گوش خود بیاویزند هیچ سگ برو
بانگ نکند .

پوست : اگر بر پوست سگ نشیند خداوند صرع را سود دهد، و سگ
۱۰ سیاه باید .

بول : اگر بول سگ به ران بندند و جماع کنند شهوت بسیار خیزد.
شش : اگر شش سگ به خورد کسی دهند که سگ او را گزیده باشد سود
دارد .

دنب : اگر دنب او بسوزند و خا کسترش بر ریش تر کنند سود دارد.
۱۵ **مغز :** اگر مغز استخوان سگ مرده بر خوک نهند که بر گردن بود سود
دارد .

شیر : شیر سگ به هر کجا مالند موی ببرد .
شیر سگ با انگین زنی را دهند که کودک در شکمش مرده باشد بیرون آید .
جاوشیر^۲ با شیر سگ یا با شیر زن بگذارند و کودک را دهند که صرع دارد
۱۰ سود کند .

ناف : ناف سگ با کودک خرد دارند هر گز درد دندانش نباشد .
ناردی^۳ : هر که ناردی از گوش چپ سگ بردارد و با خود دارد تبها را

۱- بمعنی دانه‌ای سخت که بر بدن روید و بدان زگیل گویند | ۲- م : جواشیر | ۳- اصل : فاردی |

سود دارد .

چشم : اگر چشم سگ ازرق یا سپید بگیرند و بسایند با سنگ مغناطیس و در چشم کشند پس از نماز شام آن کس در شب همچنان بیند که در روز.

و اگر چشم سگ بگیرند و در پوستی کنند و دفن کنند در خانه یا در دیواری از بیرون آن خانه، آن خانه خراب شود و به هیچ گونه آبادانی نپذیرد تا آن باشد. ۵

روباه

هیچ جانوری به حیلت روباه نباشد.

و ازو بوی ناخوش آید پیوسته .

اگر بادام تلخ بکوبند و بر گوشت بر کنند و روباه بخورد بیهوش شود.

و اندرو خاصیتهاست .

۱۰

شکنبه: هر که را درد پشت باشد شکنبه روباه بریان کند و بخورد درد بنشانند.

و هر که يك شکنبه روباه همه بخورد هر گزاز طعام سیر نشود .

پیه : هر که پیه روباه در دست و پای مالد سرما او را زیان نکند.

و اگر بگدازند^۱ و به گوش چکانند درد گوش بنشانند .

پیه او با مغز سر خر گوش بر جایی اندایند که موی نباشد بر آید ، و اگر ۱۵

باشد برد موی را .

هر که پیه روباه بر پیشانی مالد خوابش نبرد .

پیه روباه با روغن سوسن چون بگدازند^۱ و با پارهای پنبه در گوش نهند سود

دارد درد گوش را و درد دندان را .

۲۰

زهره : زهره روباه بینبویند^۲ هم در ساعت خواب بر وی غلبه کند .

و اگر نیکوتر زری بگدازند و در زهره روباه افکنند تباه شود و به کار نیاید.

۱- اصل: بگذارند | ۲- م: بوید ، پ ۱۴۰ : ببوید |

واگر زهره او به شیر پرورند و خشک کنند و کسی را که درد زهار بود قدری ازان طلا کنند شفا یابد.

واگر بخورند با قدری تخم خیارین^۱ درست شود.

مغز : مغز اوهر کجا که بمالند موی بر آرد.

۵ دندان : دندان روباه از كودك بیاویزند دندان او بی درد بر آید، و صرع ببرد.

واگر دندان او (راست) از گوش بیاویزند درد گوش ببرد.

و دندان او ، چون راست (بر راست) و چپ بر چپ خداوند درد دندان بیاویزند سود دارد.

۱۰ گوشت : گوشت او با دوشاب نیک بپزند تا پخته شود ، پس هر که را درد بندها باشد به خویشتن اندر مالند درست شود.

واگر کسی گوشت او بخورد بادها بشکند و معده قوی کند.

قضیب : اگر کسی را درد سر کند قضیب [۳۲۴b] روباه ازو بیاویزند درد ساکن شود.

۱۵ شش : شش روباه خشک کنند و بسایند و با یک درمسنگ چوب رز بر قضیب کنند جماع کردن و شهوت بيفزاید .

سپرز : سپرز روباه خشک کنند و خرد بسایند و با انگین بیاویزند هر که بخورد طپیدن دل بازدارد .

دست : دست و پای روباه هر چهار به خداوند نقرس^۲ بندند سود دارد .

۲۰ گرده : اگر یک تا گرده روباه از گردن خداوند خوک^۱ بیاویزند درست شود. والله اعلم واحکم.

۱ - کذا در اصل ، م و پ ۱۴۰ : تخم خیار و تخم بادرنگ ، پ ۱۶۱ : تخم خیار بادرنگ |

۲ - م : منقرس |

شغال

هیچ جانوری لجوج تر از شغال نبود، تا آن حدّ که در باغی زیانی کرده باشد
 او را دشنام دهند شب دیگر در آن باغ زیان بی قیاس کند.
 و بعضی آن باشد که بانگ به شکلی دیگر کنند.

و بعضی حکیمان گفته اند که چون پیرشوند از آن باشد که بانگ به شکلی
 دیگر کنند.

و بعضی گفته اند آن نر باشد.

والحق بانگی سخت ناهموار (کند، و) به فال بد دارند.

گروهی گویند نیک باشد، و گروهی گویند یا کسی بمیرد از بزرگان، یا

لشکری غریب فرارسد.

۱۰ و در وقت میوه وانگور سخت به نشاط باشند، و از میان رزنشوند^۱ و زیان بسیار
 کنند و بانگ کمتر کنند در وقت میوه، و در وقت آنک میوه نماند بانگ دارند.
 و بیشتر وقتی که بانگ دارند گشنه باشند.

و دروخاصیت است.

پوست: پوست شغال خداوند ناسور را، چون بر نشیند، سود دارد.

۱۵ خون: خون شغال اگر با برگ بید پرورند کسی را که درد سر بود بر
 بنا گوش وی مالند درد بنشانند.

پیه: اگر پیه او بگدازند^۲ و با روغن بیامیزند هر که را باد سرد باشد و آنجا

که درد کند بیندایند سود دارد.

کپی^۱

کپی جانوری باشد که بازی کند .

و آدمی بوده است که صورت^۲ مسخ کرده است ایزد تعالی .

وزود آموز بود، و اندر دریا ازین جنس بسیاریابند .

و شنیدم که مردی به میان این جنس افتاده در جزیره‌ای ویکی ازین جنس

آن مرد را به خود کشید و دست بر همه اعضای او مالید تا دست به ذکر او نهاد. چون

به ذکر رسید محکم بگرفت و خویشتن را در پیش او بنهاد و تا با او مجامعت نکرد

رها نکرد .

و اندرو حکایت بسیارست، اما درخور کتاب یاد توان کرد .

و اندرو خاصیت است .

دل: اگر دل او بگیرند و خشک کنند و یک درم سنگ نیند درو افگند و

بخورند سود دارد دل را ودلیر گردد، و درد سر را نیک بود.

خون: اگر خون او به خورد کسی دهند گنگ گردد، والله اعلم .

گربه

گربه جانوری است سخت غریب دوست، چنانک اگر کسی در خانه‌ای رود و

در آن خانه گربه باشد پیرامن غریب گردد و در کنار او بنشیند و سردرو مالده، به ضد

سگ که سنگ دشمن غریب^۲ بود.

و چشم او به شب عظیم فروغ دهد .

و گویند که گربه دشتی ازبوی سداب بگریزد و انسی نیز همچنین .

اگر بینی گربه به روغن و خاکستر بیالایند دیوانه شود .

۱ - صفت کپی از نسخه «م» افتاده است، پ ۱۴۰: میمون. | ۲ - اصل: غریب دشمن

اگر سر او با آب سداب بیالایند هم چنین.

و اگر خواهند که گربه مهمان را صداع ندهد پشت او به روغن [۳۲۵] چرب کنند تا به لیسیدن آن مشغول گردد و آن را «شگال گربه» گویند. و اندر و خاصیت است.

۵ **رومیان** گویند که گربه فر به به تنور اندر کند تا بریان شود و بخورد دائم تن درست باشند و دیر پیر شوند.

شکنه: یحیی ماسویه گوید هر که شکنه گربه یا شکنه راسو بریان کند و با روغن گاو دیوانه دهند تا بخورد درست شود.

۱۰ **خایه:** هر که خایه گربه بیرون کند و بساید و به قضیب درمالد با هر که مجامعت کند جزا و نخواهد و این مجرب است.

اگر خایه گربه سیاه بکوبند و نمک و کندرو و مَرِّ بدان کنند و بر سر آتش کنند مار از آن خانه بگریزد.

اگر خایه گربه سیاه با پیه بز سرخ بر تا به کنند و بگدازند و روغن آن به ذکر مالند و مجامعت کنند زن عاشق مرد باشد، چنانک بی قرار شود.

۱۵ **دل:** دل گربه هر کس که بخورد به شب دلیر شود. و اگر کسی دل گربه سیاه به پوست اندر گیرد و بر بازوی راست بندد هیچ دشمن بر وی ظفر نیابد.

خون: هر کس که پنج قطره خون گربه سیاه از گوش بر گیرد و بر غایه بیامیزد و با خود دارد هر که بوی او بشنود محبت او گردد.

۲۰ **سرگین:** سرگین گربه سیاه زیر زنی دود کنند کودک مرده از شکم او بیفتد.

اگر سرگین گربه به خورد دیوانه شده دهند سود دارد و به صلاح باز آید.

اگر کسی را تب لرزه آید سرگین گربه با روغن مورد بیامیزند و روز تب^۲

به خود انداید تب ببرد .

اگر سر گین گربه سیاه با نیم مثقال روغن زنبق پیامیزند و در بینی کسی کند که لقوه دارد درست شود .

۵ مغز : اگر مغز استخوان گربه با کیکز^۱ پیامیزد و پیزند و اندر گرما به گرم بخورند سود دارد درد گلو را و تقطیر البول .

پیه : پیه گربه با روغن گل و سداب بر کسی اندایند دیوانه شود .
و اگر پیه او بر سرما زده اندایند و به چوب گز بخور کنند سرما برون کشد و سود دارد .

اگر پیه او بگدازند و حلوا کنند و به خورد کسی دهند آن کس مطیع او شود .

دلق

۱۰ دلق هم جنسی باشد مثال گربه و زیادت نباشد و در زمین روم باشد و مار ازو عظیم ترسد^۲ .

(و اندرو خاصیتهاست) :

گوشت : اگر کسی گوشت او بخورد با دلقوه را سود دارد .

پیه : اگر کسی بخورد فر به شود، و اندامش سفید و پاک گردد .

۱۵ پوست : اگر پوست بر آتش نهند جمنده بگریزد .

خارپشت

این جانور از دو جنس بود : یکی سیاه و یکی سپید .

آن را که هندوئی گویند و شاخها^۳ دارد و سردر نتواند کشیدن، و در

۱- کذا در «ك» و پ ۱۴۰، م، کنگر، (کیکز در کتب لغت و مفردات دیده نشد، کیکر بمعنی خار منیلان و کیکییر (= جرجیر آمده است)، شاید کنگر درست باشد). | ۲- م منهرس باشد |
۳- م : شاخهای دراز |

(کهریز) کهنه‌ها و سوراخها (ی) فراخ باشد و بچه کند، و چون کسی به گرفتن به او رود بدود و خویشتن بدو زند و چند شاخ در وی نشانند.

اما این جنس دیگر که سیاه باشد و سپید و کوچک‌تر از هندی چون کسی را دید سردر کشد و در صحرا باشد، و مار [را] عظیم دشمن باشد و مار بگیرد و سردر خود کشد و می‌خورد تا سرش باز ماند و دنبال، پس زها کند.

۵

خاصیت

اگر خارپشتی بریان کند و سیکی از آن بخورند سیکی (باد) از سپرز او برود، و اگر نیمی بخورد نیمی، و اگر همه بخورد همه باد سپرز او برود، و این را کسی باید که سپرز نیامده [۳۲۵ b] باشد.

۱۰

اگر خار پشت بگیرد و بسوزاند^۱ و بر ریش نهند درست شود. و اگر به روغن بپزند و آن روغن بر جائی مالند که موی از آنجا شده باشد هرگز باز نروید.

و هر که خارپشتی به روغن یاسمن بجوشاند و از آن روغن درموی مالند ازهر که حاجت خواهد بیابد.

شکنجه: اگر کسی را بول گرفته باشد و شکنجه خارپشت بریان کرده بخورد ۱۵ شفا یابد.

زهره: زهره او با کافور در بینی خداوند دردسر افکنند شفا یابد.

و اگر زهره او بسایند و بر سر خفاش بگدازند به شیر سگ، پس بسایند تا مانند عمل شود و طلا کنند که هرگز ازان اعضا موی نروید.

گوشت: گوشت او خوردن سود کند درد جگر را و پهلورا و باد که از سردی باشد. ۲۰ و اگر از گوشت او بریان کرده کودک را دهند در بستر نمیزد، و خوردن

آن سود دارد جذام و پیسی و سپرز را.^۲

۱- کذا در اصل | ۲ - این دو سطر در «م» نیست.

دست و پای : اگر چهار دست و پای او بر چهار دست و پای کسی که نقرس باشد بیندند سود دارد و باید که به زنده ببرند .

و اگر بر خداوند تب لرزه آویزد شفا یابد .

مغز : مغز او بسایند و بر سر آماس رسیده کنند سود دارد، و مغز هندوئی

۵ قوی تر [بود] .

پوست : پوست او بسوزانند و بسایند و با عسل طلا کنند داء الثعلب را سود

دارد و موی بر آورد .

پیه : اگر پیه او بر پارهٔ پشم اندایند و در میان خانه بنهند هر چه در آن خانه

کیک باشد همه گرد آیند ، والله اعلم .

موش

اگر جایگاهی موش بسیار باشد خاکستر بلوط در آن خانه ایشان کنند همه

بگریزند .

و اگر یکی را بگیرند و خصی کنند جمله بگریزند .

و اگر یکی را بگیرند و از میان خانه بیاویزند باقی همه بگریزند .

اگر کسی را داء الثعلب باشد موش بسوزانند و خاکسترش به دود چراغ

۱۵ بسرشد و بر جای داء الثعلب کنند سود دارد .

و اگر کسی را مار بگزد موش زنده به دونیم کنند و به گرم بر آن نهند سود

دارد .

و اگر خون او با زاج سیاه اندر پیسی و بهق مالند سود دارد .

و اگر خون او خشک کرده بر جایگاه زخم کارد نهند و شمشیر، سود کند

و اگر خون او بر زخم کژدم گزیده مالند سود دارد .

سرگین : سرگین او دانگی سنگ به خویشتن بر گیرد و دود کند قولنج

بگشاید، و این مجرب است .

خایه : خایهٔ موش اگر زن بخورد آبستن نشود .

ناخن : اگر ناخن ده انگشت آن کس که ناخن چیده باشد با گلاب در پوست موش کنند و برره گذر آن کس دفن کنند که خواهد، آن کس بروی عاشق شود.

جگر : جگر موش نر به خورد خداوند درد جگر دهند سود دارد. ۵

سر : سر موش و دندان بر مصروع آویزند درست شود.

دنبال : دنبال او اگر به خداوند درد سر بندند درد ببرد، والله اعلم .

موش دشتی

موش دشتی [را] (به تازی یربوع خوانند.)

اگر یکی از آن به چهار پاره کنند و در چهار حد کشت زار بنهند ژاله از آن کشت زار بگردد. ۱۰

[و اندرو خاصیت است:]

خون : خون او بگیرند و آن ساعت که کودک از مادر جدا گردد در چشم او کشند تیزبین گردد، و هر کجا که چیزی پنهان کرده باشند او بیند و بداند. [۳۲۶ ا]

۱۵

سمندر

سمندر جانوری بود آتش دوست و اندر میان آتش رود و درست بیرون آید. و حکیمان گفته اند که از آن است که توگد او از گوهر آتش باشد. و اندرو خاصیت است .

زهره : زهرهٔ او به قدر دانگی سنگ به آب نخود بجوشانند و شیر تازه کنید و

به خورد کسی دهند که زهر قاتل داده باشد شفایابد. ۲۰

واگر در چشم کشند که آب سیاه در آورده باشند درست شود، والله اعلم .

خفاش

خفاش به پاریسی شب پراخوانند.

و به روز هیچ طاقت پریدن ندارد و شب قوت زیادت دارد.

و وطن او جایگاهی تاریک باشد، چنانکه نور خورشید بدانجا نرسد.

بول او بر مار زهر قاتل است .

و عجب آنک نه از جنس طیورست و می پرد، (والله اعلم بالصواب).^۲

(خاصیت او)

اگر شب پر را خشک کنند و بسایند و به روغن یاسمن بر ذکر اندایند

۱۰ مری بسته را بگشاید و قوی گرداند .

واگر شب پر از درختی بیاویزند ملخ از آن نواحی برود .

مغز : حکیمان گفته اند که اندر سر وی دو گونه مغزست: سپید و سبز .

سبزا هر کجا بر اندایند موی بر آرد، و اگر از جایی موی بر کنند یا بتراشند

و آن سپید بر آن مالند بعد از آن باز نروید .

دل : اگر دل او از کسی بیاویزند هر گه که بازن جماع کند آن زن دوستدار

۱۵ او گردد .

زهره : اگر زهره بزگشن با زهره شب پر بیاویزند و بسایند و در چشم کشند

شب کوری ببرد .

زهره او و کرمی که به شب پر مانند شرر آتش یا آنک به شب در آب روشنائی

۲۰ می دهد هر دو را بگیرند و خشک کرده بکوبند و در چشم کشند همچنانک به روز

ببیند به شب ببیند.

سر: سراو ازخویشتن بیاویزند به وقت جماع سود دارد، والله اعلم .

راسو

راسو عدو مرغ خانگی است تا غایتی که اگر صد یابد همه را به قتل آورد و به سوراخی تنگ فرو شود .

۵ واگر او را نیندی که آب درش باشد پیش بنهند هر چه آب باشد از آن بر گیرند و نیند خالص بماند.

(و اندرو خاصیت است.)

استخوان: اگر استخوان او زن با خود دارد آستن نشود .

گوشت: گوشت او باد سرد بشکند و مرد را دلیر کند .

۱۰ در وقت مباشرت، ماده منی از قضیب نر به گوش بستاند، و چون زاید به دهن

بزاید .^۲

شکنه: شکنه او هر که بخورد از دیوانگی ایمن باشد .

پیه: پیه او بردندان نهند بی درد بر آید .

کعب: کعب او بریده بیرون آورند و زن با خود دارد همین فعل کند،

والله اعلم .

مقالات دوم

در منافع طیور و هوام و حشرات دو فصل است

فصل اول

در منافع طیور : سی و دو جنس است

عقاب، باز، کرکس، کلنگ، بوم، زغن، کلاغ، کلاغ پیسه، عقق، هدهد، کبوتر، کبک، طیہوج، قمری، خروس، ماکیان، بط، فاخته، موسیجه، تدر، باشق، کیبو، غواص، سار، خطاف، همای، لقلق، عندلیب، گنجشک، شقراق، طوطی، غوهق. [۳۲۶ b]

عقاب

۵

همه مرغان چون رعیت اند و عقاب چون سلطان، چنانک شیر سلطان همه ددان است .

و به نیرو هر چه تمامتر، چنانچه خرگوش برر باید و کشف و غیره و در هوا ببرد و بر زمین اندازد تا کشته شود و فرود آید و بخورد .

و در طبع او بینایی است، چنانک گویند که چون بر هوا نشیند چهل منزل

۱۰

بیند .

و در هیجان ماده نر را نزد خود نگذارد. پس نر برود و سنگی بیاورد بر

کردار استه خرماى هندی، ولیکن از همه انواع باشد و در آشیانه بنهد و ماده رام گردد و آن را حجر الموثه خوانند و به پارسی «لیفارمنی». و در آشیانه او یابند و هر که بیابد و با خود دارد در زر گرفته قیمت و قدرش بیفزاید به نزد محتشمان، و همه کس او را عزیز دارند. و چون کسی آهنگ آشیانه او کند که آن را بردارد قصدش کند.^۱

۵

و نیز در شکم عقاب سنگی باشد بر مثال چشمی^۲ گاو سیاه و سپید، هر که آن را بیابد و با خود دارد قدرش بیفزاید.

و **عطار** **حاسب** گوید که عقاب از بوی صبر بگریزد، و اگر بوی آن بشنود بیمار گردد.

۱۰

و درو خاصیت است.

پر: اگر پر او در خانه دود کنند مار بگریزد.

مغز: اندرمیان مغز او استخوانی باشد کوچک، هر که با خود دارد بر همه کس عزیز باشد و زورمند.

چنگال: اگر چنگال او بر عنان ستوری بندند نیک تواند دوید، و نیک پوی

۱۵

و تیز بین باشد.

(باز)

جایگاه او) در حدود روم باشد

و در میان طیور همچون استراست که مادرش از جنسی بوده است و پدر از جنسی.

و چون بیمار شود کتان بخورد درست شود، و در آشیانه او البته کتان باشد،

۲۰

والله اعلم.

(اندر و خاصیتهاست.)

۱- اصل: کنند | ۲- (= یعنی چشم گاو سیاه) |

(گوشت: اگر گوشت) باز بپزند در روغن سوسن و از آن روغن طلا کنند
بر چشم فایده دهد ابتدا [ی] آب آمدن را .

خون: خون او به خورد کسی دهند خون خوارو دلیر گردد .

استخوان: استخوان پای او بسوزند و خاکسترش بر جایگاه سوخته کنند

۵ درست شود .

مغز: اگر مغز او با شکر بخورند دل کوبه را سود دارد، و معده قوی کند

درد ببرد .

چنگال: چنگال باز از درخت بیاویزند هیچ مرغ بر آن درخت زیان نکند.

چشم: چشم باز بگیرند و به آب سرد بسایند و در چشم کند شفا یابد .

پر: پر باز در خانه دود کنند مار از آنجا بگریزد .

۱۰

سرگین: سرگین باز با شراب بگذارند و با انگین روشن کنند به زن عاقره^۱

دهند تا بخورد، پس با وی مجامعت کنند در وقت بار گیرد .

و اگر با انگین پیامیزند و بردمّل نهند زود سر کند و بپزد .

و اگر بر چشم طلا کنند چشم روشن شود .

گرگسی

۱۵

گر کس مرغی بود با نیرو و پیوسته طلب مردار کند و صید کم کند .

چون به مردار افتد چندان بخورد که نتواند جنبید، و به چند حیلت بپرد .

و در آشیانه او برگ چناریا بند و سنگی نیز یا بندسپید که هر که بیابد و در

دهان گیرد با هر که سخن گوید [۳۲۷ a] (چیره باشد) .

اندر (خاصیت است) :

۲۰

گوشت: گوشت او بپزند و نمک و زیره کرمانی و انگین بر آن کنند و اندر

۱- عاقر معنی زن نازاست.

خنبره‌ای کنند اگر کسی را نعوذ بالله مار یا کژدم بگزد این دارو به آب بخورد زهر
بنشانند .

زهره : زهره او با انگین بیامیزند و به میل اندر چشم کشند روشنائی چشم
ببفزاید .

۵ واگر زهره او به آب سیسنبرو آب شاسفرهم و آب سپند پخته کنند و به زیر
دیوانه دود کنند شفا یابد .

مغز : اگر مغز او و زهره او به قطران خام بیامیزند و روغن زیت کهن اندرو
کنند و در بینی کسی کنند که کل بود منفعت کند .

۱۰ استخوان : استخوان پای کر کس پاره‌ای بزرگتر پاک کنند از گوشت و بر
ران آن کس بندد که باد دارد شفا یابد .

و هر که استخوان پای کر کس و ساق او برپاشنه خداوند نقرس بندد، راست
به راست و چپ بر چپ، درست شود .

خون : اگر به خون اوسوزنی را آب دهند و هر گوش که بدان سوراخ کنند
باز هم نشود .

کلنگ

۱۵ کلنگ مرغی بود عظیم نادان و بانگی کند عظیم ناخوش، و از سبب آن که
گردن دراز بود و دنبال کوتاه چون پیرد پای باز قفا برد .

و اگر جائی بیند که تخم ریزند استیصال آن تخم بکنند و به مثل گویند :
«تخمی که کلنگ دید نرست»^۱ .

۲۰ و اگر باقلی با گوگرد بپزند و جایی بریزند و کلنگ چون بخورد بیفتد
در حال، چنانک نتواند رفت .

۱- این مثل در «امثال و حکم» دهخدا دیده نشد.

خاصیت:

[خایه]: (اگر خایه کلنگ به سر گین اندر کنند چند روز، آنکه بیرون کنند و به موی سینه اندر مالند سیاه شود .

گوشت: اگر گوشت او بخورند مجامعت را عظیم سود دارد. اما چون که پزند به سر که باید پخت و چون از دیگ بر آرند بپایند کشید و بگسلانیدن تا رگهای او بیرون آید .

و اگر گوشت و پیه او پزند و چربش آن در گوش کنند کبری را ببرد .

زهرة: اگر زهرة او را با روغن زنبق بپایزند و در بینی صاحب لقوه افکنند، سه روز پیایی، چون از گرما به بیرون آید سود دارد .

چشم: اگر چشم راست او را خشک کنند و بسایند و در چشم کنند خواب آورد .

بوم

این بوم مرغی است که به شب قوتی تمام دارد و به روز هیچ قوت ندارد. و با کلاغ عجب مخاصمتی دارد و عداوت سخت. و در خرابه مقام دارد یا در کوه . و آواز او به فال دارند. بعضی گویند بدست .

و او را خاصیت است):

سرگین: سرگین او با خردل بسایند و برجائی کنند که موی بر کنده باشد هر گز باز نروید .

خایه: خایه او در دیگی شکنند و آن دیگ بر سر برف نهند بجوشد و کف بر آرد بی آتش .

مغز: مغز او به نام کسی به خورد آن کس که به نام او داده باشند دشمن گیرد .

مغز او با روغن بنفشه بپایزند و از آن روغن کسی را دهند که درد شقیقه کند

شفا یابد، یا دربینی افگند، آن نیمه که درست بود نیک بود.

استخوان: استخوان پای او جائی که مستان باشند بر آتش نهند^۱ میان ایشان خصومت افتد.

منقار: منقار^۲ او دود کنند مگس بگریزد.

خون: خون او به سایه خشک کنند و با تخم مرو^۳ بکوبند و بردنبل نهند شفا یابد. ۵
اگر خون او با روغن بیامیزند و بر سر مالند همه رشک و شپش بکشد.
و اگر خون او به نام آن کس که خواهد بردارند و به سایه خشک کنند و با شراب بیامیزند و آن کس را دهند که خواهند^۴ آن کس که به نام او کشته باشد بر دل وی فراموش شود و دوستی افزایش دهد.^۵

[گوشت]: گوشت بوم به سایه خشک کنند و بسایند خرد و به طعامی اندر کنند و به کسی دهند تا بخورد به نام کسی، میان ایشان دشمنی افتد. ۱۰
دل: دل او بیرون آرند و بر سینه زنی خفته نهند هر چه کرده باشد در خواب بگوید. و اگر بار دارد کودک از او جدا شود.

زغن

زغن مرغی باشد همچون عقاب، ولیکن موش بر باید، و مردار عظیم دوست دارد. و از سوسن ترسد، و اگر بوی آن بشنود بیمار شود. و اندر گرمسیر بیشتر باشد. [و اندر و خاصیت است:] ۱۵

پوست: اگر پوست او بر چشم خداوند [۳۲۷ b] رمد بندند درست شود.

(زهره): و اگر زهره او زن آستن بخورد کودک از او جدا شود.

اگر بسیار خورد دیوانه شود.

۲۰

۱- «نهند جائی که مستان باشند بر آتش» در اصل مکرر تحریر شده است | ۲: م: چنگال | ۳- م: مرده |

۴- پ و او فرزندش کشته باشد | ۵- در نسخه «ك» عنوان «بوم» بعد از این کلمه تحریر شده است.

چنگال: چنگال او کودکان با خود دارند در خواب نترسند .
خون: خون او خشک و خرد کرده بر جایگاه ریش پراگندد درست شود.

کلاغ

چون بچه آورد تعهد و تیمار داشت نکند و طعمه ندهد، مگر آنک پشه و
 ۵ مگس گرد آیند و بچه کلاغ دهان باز کند و ازان می خورد. و خدای تعالی روزی
 کلاغ بچه این کرده است، سبحان الله الرّازق الحکیم. پس چون قوی گردد خود
 به طلب روزی شود.

و اندر تموز آب نتواند خورد.

و کلاغ سیاه را عمری دراز باشد .

و اندرو خاصیت است :

۱۰

اگر کلاغ را بکشند و بسوزانند و به روغن زیت بسرشند و بر جای ساده
 کنند موی بر آرد .

و اگر بکشند و بنهند تا عفن شود آنگه خشک کنند و بسایند و در موی مالند
 اگر سپید بود سیاه گردد .

و اگر کسی را سپرز از جای بر آمده باشد انجیر بُستی^۱ یک شب اندر آب
 آغارند پس کلاغ اندر آن آب بجوشانند و بخورد درست شود .

۱۵

زهره: زهره کلاغ با زهره گربه سیاه به هم پیامیزند و در بینی هر کس که
 افکنند موی او سپید نشود .

و اگر زهره او با روغن یاسمین به قضیب اندر مالند با هر که جماع کند

دوستی افزاید . ۲۰

و اگر زهره او اندر پاره کرباس بندند^۲ و بر ران بندد هر چند که خواهد

جماع تواند کرد و مجرب است.

و اگر بر ذکر مالند قوی گردد.

خایه: خایه کلاغ و زاغ چهل روز در میان سرگین اسب نهند و بگذارد تا

سیاه شود، آنکه بیرون آورند و بسایند و به موی اندر مالند موی سیاه شود و مدتی

(سیاه) بماند. ۵

گوشت: هر که گوشت او بخورد بادها بشکند، و جادئی^۱ و بند بر آن کس

کار نکند.

خون: خون او خشک کنند و بسایند با شکر سفید و باقلا [ی] خشک بخورند

سرفه کهن ببرد.

مغز: مغز او اندر پست کنند^۲، و با شراب به خورد کسی دهند چنانکه نداند

او را خواب نیاید.

و اگر مغز او با سرمه بیامیزند و اندر چشم کشند تا اثر آن سرمه در چشم

او باشد او را خواب نیاید.

و اگر مغز او بگدازند و با روغن زنبق بیامیزند و جائی که باد گرم بود

بر اندایند سوید دارد. ۱۵

استخوان: استخوان او خشک کنند و به زیر کسی که بروی جادئی کرده

باشند دود کنند با عود خام باطل گردد.

دل: دل او بگیرند و بسایند و با شراب به خورد کسی دهند محبت او گردد.

زبان: زبان او همین کار کند که دل را گفتیم.

۲۰

کلاغ پیسه

همه جانوران از طیور چون بچه بزرگ کرده باشند بازندانند و تعهد نکنند،

۱- کذا در اصل، (= جادوئی) ۲- ۴- م: اگر مغز او را در شراب کنند.

مگر کلاغ پیسه که بچه را به بزرگی تعهد کند و تیمار دارد .
و درو خاصیت است .

خون: خون او بگیرند و خشک کنند آنگه کسی را که باد زشت گیرد بخورد
سود دارد .

۵ **پیه:** پیه او با روغن بگدازند و برپیشانی اندایند در چشم همه کس عزیز
باشد، و آن کلاغ سیاه همین کار کند .

خایه: خایه کلاغ پیسه اندر آهک افکنند پس آنگه با خود دارند هیچ
جادویی بر وی کار نکند .

سرگین: سرگین او خداوند سرفه [۳۲۸ a] با خود دارد سود دارد.

۱۰ **زهره:** زهره او در موی مانند سیاه شود، والله اعلم .

واقعی^۲

این مرغی بود که زینت عظیم دوست دارد، و در خانه او بسیار انگشتری و
عقد یا بند از آنک بر ر بوده باشد .

و اندرو خاصیتها (ست) .

۱۵ **استخوان:** استخوان او چون به غالیه پیامیزند محبت انگیزاند .

مغز: اگر مغز استخوان او کسی را که پیکانی تیر در جایی مانده باشد مغز
او بر پاره پنبه کنند و بر آنجا نهند آن پیکان را بیرون کشد .

و اگر مغز او با روغن گل بگدازند و در جایی مانند که باد گیرد بهتر شود .
و اگر شب کور باشد ازین روغن به وقت خفتن در چشم مالد سود دارد .

۲۰ **گوشت:** اگر گوشت او بخورند حافظ و زیرک شوند .

زهره: زهره او خشک کنند و بسایند و به خورد کسی دهند ابله گردد، و

نیمه تن او سست شود .

هدهد

مرغی به غایت بینا است، و هیچ مرغ ازو بیناتر نباشد، و ازو بوی ناخوش آید. و حکیمان گفته اند که مگس از دهان او خیزد .

۵ اگر کسی در خانه او به سفال پاره بگیرد در آن وقت که بچه دارد و چیزی پاک زیر آن درخت بیفکند هدهد چون بیاید و در آن خانه نتواند رفت برود و سنگی بیاورد یا گل پاره ای و بر آن سفال پاره نهد حالی ازان جدا بشود، یعنی سفال. و هر که آن سنگ بیابد بر هر بند بسته که نهد حالی گشاده شود.

خاصیت هدهد:

۱۰ اگر او را با روغن یاسمین بجوشانند چون در گوش چکاند کری ببرد .
چشم: اگر چشم هدهد بگیرد و بکشد به نام خدای عز و جل، پس هر دو چشم او بر گیرد و در خرقة پاک بندد و بر بازوی چپ بندد دارنده این بر همه کس گرامین^۱ باشد. اما در وقت کشتن او با هیچ کس سخن نباید گفت .
 اگر هر دو چشم او از گوش کسی بیاویزند تا با وی باشد از جذام ایمن باشد.
 اگر چشم او در کرباس بندند و در تختی بندند هیچ کس بر آن تخت نتواند خفت تا آن نگشاید .

۱۵

تاج : تاج او بگیرند و با خود دارند دارنده این نزد همه کس حاجت روا باشد.

زبان : زبان او و چشم بر گردن بد فهم بندند هر چه فراموش کرده باشد باز داند، و بعد ازان هیچ فراموش نکند .
 ۲۰ و اگر زبان او با شکر بخورند حفظ زیادت شود.

- پیه : پیه او در خانه دود کنند هر سحر که دران خانه باشد باطل گردد .
- پر : اگر پری از بال راست او کسی با خود دارد حاجت روا باشد نزد پادشاه و خلق، و بر دشمن ظفر یابد.
- ۵ واگر پیر همد و استخوان مرده و موی خوک و برگ زردالود در کفن مرده بندنند و در زیر بالین کسی نهند هر چه با آن کس کنند بیدار نشود .
- واگر پیر او در کرباس بندنند و کسی را دهند که تب چهارم آید تا با خود دارد تب برود.
- واگر از بال او پری بگیرند و به روغن کنجد بسایند و به دیوانه دهند سود دارد.
- ۱۰ دل: دل او بردارند و خشک کنند و با نیذ صرف در هم کنند و مردی را که برزنان قادر نشود چون بخورد سود کند.
- دل و زبان او با دل و زبان ضفدع^۱ چون در پوست ضفدع نهند و کسی با خود دارد [۳۲۸ b] عجایب بیند.
- واگر دل (او) خشک کنند و خرد کنند و همچون سرمه در شیشه کنند پس برابر آن کس که خواهد یک میل همچون سرمه در چشم کشد و چشم به وی بگشاید آن کس عاشق وی شود، و همچنین همه کس خواهان او باشند.
- دل : دل او بر سر دل خفته نهند هر چه کرده باشد در خواب بگوید و هیچ پنهان نکند بی آنک خبر دارد.
- و دل او خشک کرده به خورد کسی دهند مهربان شود.
- ۲۰ مغز : مغز او حل کرده در چشم تاریک شده یا سیده در آمده چکانند شفا یابد .
- اگر مغز او با غالیه بیامیزند و به نام کسی در چشم کشد آن کس محبت او شود.

۱- ضفدع بمعنی وزغ و قورباغه است.

حوصله: حوصله او اگر زنی با زهره^۱ او بستاند^۱ و خشک کند و خرد کند و با روغن کنجد پیامیزد و بر آشامد حیض او منقطع شود.

پوست: اگر پوست او بر سر خداوند در دسر نهند ساکن شود.

اگر خشک و خرد کرده به آب بخورند هم منفعت بود.

چنگال^۲: چنگال او خشک کنند و بر کسی مالند مطیع او شود.

۵ واگر با سر که و آب پیاز بجوشانند و بر کف مالند به یک هفته پاک شود.

خون: خون او دو قطره سه روز هر روز در چشم چکانند سپیده از چشم ببرد.

خون او خشک کرده باشکر سفید آن کس را دهند که خواهد^۳ که^۴ اندیشه

او در دل وی افتد.

۱۰ و اگر خون او با غالیه پیامیزند و به دماغ کسی رسانند محبت او شود.

لحیه: (اگر لحيه) او و زبان او و بال او، آن که درازتر باشد، بگیرد و همه

در کیسه ادیم نهند پس چون خواهند آن را بر ران چپ بندند چندانکه خواهند جماع تواند کرد.

استخوان: اگر هدهد را به کاردی فولاد بکشند و اندر دیگ نهند و بپزند

۵۱ تا حل شود پس استخوانهای وی بگیرند و پاره پاره در آب روان می افکنند آن پاره که بر سر آب بماند هر که با خود دارد محبوب دلها گردد.

و اگر استخوان پای او بگیرند و بسوزانند و خاکستر آن در طعامی کنند و

کودکی را دهند تا بخورد حافظ و زیرک شود.

اگر استخوان او با گندم بجوشانند و آن گندم در سر که افکنند چند روز

۲۰ پس آن گندم بر جایی مالند که کلفه باشد به یکبار پاک شود.

اگر استخوان او با مشک بسایند و با خود دارند مشفق دارنده آن شوند.

۱- م: اگر زنی حوصله و زهره بستاند | ۲- از اینجا تا نه سطر بعد در نسخه «م» ذیل صفت کراچک (عقیق) آمده است | ۳ اصل: کخواهد | ۴- «که» زائد بنظر می آید

منقار : منقار او بگیرند و خشک کنند و بسایند و بر جایگاه ناسور کند درست شود.

منقار او، با دندان مرده در پاره ر کو بندند که از کفن مرده باشد و زیر بالین کسی نهند هر چه با او کنند او را خبر نباشد.

سر : اگر سر هدهد با خود دارند دارنده را با هیچ کس داوری نباشد، و زبان بدگویان بروی بسته باشد، و گویند هر کجا که رود کس او [را] نبیند و نادیده پندارد.

و اگر سر او کسی با خود دارد خوابش ببرد.

پای : هر که پای چپ هدهد با خود دارد از جمله زور آزمایان گردد، و کس پشت او بر زمین نتواند آورد. اما باید که بر بازو بسته دارد و در زر گرفته. **[گوشت]** : گوشت او هر کس که خورد گر بر آرد.

و هر که اندک مایه قلیه کند و بخورد حفظش نیکو شود.

و اگر گوشت او با برگ خردل بسایند و روغن بلسان قدری اندرو افکنند و زنی بردارد به جماع لذید گردد.

زهره : اگر زهره او با غالیه بیامیزند هر که بوی آن بشنود محبت دارنده گردد.

و اگر زهره او با جگرش بسوزانند و با گمیز کودک بسرشند و شاف سازند و در چشم کشند سپیدی چشم ببرد.

ران : | ۱۳۲۹ | اگر ران راست او در برج کبوتر دود کنند کبوتر ازان برود.^۱
سرگین : اگر سرگین او با سرگین کبوتر و سرگین خروس بجوشانند و رها کنند تا خشک شود پس با روغن بشدانک^۲ طلا کنند بر جائی که دنبل بر آمده

۱- بجای این قسمت در «م» آمده است: «استخوان - اگر استخوان راست او را در برج کبوتر و سرگین کنند کبوتر از آن برج برود.» | ۲- م: خشک دانه، پ ۱۴۰ : خشک دانه.

باشد درست شود و دیگر بر نیاید.

کبوتر

مار از آواز کبوتر بگریزد.

اگر خایه نهاده باشند و رعد آید خایه تباه کند.

و آواز او مغز را سود دارد.

۵

و اگر جوهری رنگ گردانیده باشد، خاصه یاقوت و زمرد، آن را در گلوی

کبوتر بچه نهد و در حال بکشند و بیرون آرند و به آب شور بشویند به حال خود باز آید.

خاصیتها :

۱۰ **بقراط** گوید هر که کبوتر بکشد و شکمش پر از مرزنگوش کند و بریان کند و بخورد بامداد و شبانگاه به مدتی نزدیک فر به شود و قوت گیرد.

خون : خون کبوتر بچه به گرم به چشم اندر چکاند درد ببرد، و اگر پیش از

درد باشد هرگز او را درد چشم نباشد.

اگر خون کبوتر بچه و آرد جو و قطران به هم بیامیزند و بر پیسی و بهق

مالند درست شود.

۱۵

و اگر خون او با موی گربه در موضعی بسوزانند دران جایگاه جنگ و

خصومت افتد.

و اگر خون بگیرند و به سایه خشک کنند پس با شکر بسایند و بخورند معده

قوی کند و درد معده ببرد.

۲۰ و اگر به سایه خشک کنند و بسایند و در چشم کشند تاریکی و شب کوری

ببرد، و ناخن از چشم ببرد.

و اگر خون او به گرم بگیرند و با پاره مداد بیامیزند و کتابت بنویسند

بدان خون خشک شود از کاغذ نرود.

اگر خون او و سر که مرهم کنند و بر ریش نهند درست شود.

اگر خون او خشک کرده قدری به ریشی کنند درست شود.

و اگر در بینی چکانند خون باز گیرد.

و چون بر چشم طلا کنند تاریکی و شب کوری ببرد.

سرگین : سرگین او همه رنگی از جامه ببرد، چون بدو بشویند.

و اگر سرگین او در زمین افکنند قوی گردد و ثمره بی قیاس آورد.

و اگر سرگین او و خولنجان، از هر یکی برابر، بکوبند و بپزند و با انگبین

معجون کنند و یک درم سنگ به خورد کسی دهند که سرد مزاج بود نافع باشد و

۱۰ جمله قوت دهد، و تقطیر البول را سود دارد.

و اگر سرگین او به آب چغندر در موی بندند موی را سیاه گرداند و جعد.

اگر قدری سرگین کبوتر با آرد باقلی بخورند سود دارد گرفتگی بول و

سنگ زهار.

گوشت : اگر کسی گوشت او بخورد بادها [ی] گرم بشکند.

اگر گوشت کبوتر بچه بخورند سردی ببرد و آب پشت بيفزاید.

استخوان : استخوان او بگیرند و به سایه خشک کنند و خرد بسایند و با شکر

سفید به کسی دهند سپرز را سود دارد.

اگر استخوان پای او با باقلی بخورند سرفه کهن ببرد.

استخوان سر او بگیرد و بسوزاند و خاکسترش بر کلفه و بهق کنند به آب سود دارد.

و اگر استخوان او خشک کرده و خرد بر ریشی پرا کنند نیک شود.

خایه : اگر خایه او در سرگین کنند یک هفته و بشکنند و بچه ازان بیرون

آید و آن بچه اگر بگیرند و بر زیر کبوتر اندر نهند و نگه دارند تا بزرگ شود

پیش از آنک موی تمام بر آرد آن را بکشند و خون او بگیرند و با خون خر

۵

۱۰

۱۵

۲۰

بیامیزند و کسی را دهند تا بخورد مفلوج گردد.
چشم: اگر چشم کبوتر را به کسی دهند (شب) کور شده.

کبک

- او مرغی بود نادان، و در بچه کردن حریص بود و خایه بسیار نهد. و به پای نیک تواند دوید و نیک تواند پرید و اگر [۱] خشک [۳۲۹ b] به خورد او دهند مست ۵ شود و بانگ خوش کند.
 و اندرو خاصیتهاست :
- خون:** اگر خون او به شیر بیامیزند هر که را بهق باشد بر آن مالد ببرد.
 و اگر به خورد کسی دهند زراق^۲ شود.
- گوشت:** اگر گوشت او بخورند بادهای [ی] گرم بشکنند. ۱۰
 پر^۳: اگر پری از پشت کبک نر بگیرد و در میان ران زنی مالد و دست باز دارند آن زن محبت آن مرد شود به غایت.
 [خون]: اگر خون او بگیرند و با شکر و شیر بز بیامیزند و در پیسی مالد بهتر گردد.

- ۱۵ **زهره:** زهره او در چشم کنند شب کوری ببرد.
پیه: پیه او در گردن مالد فایده دارد.
 و اگر بگدازند و روغن آن بر سر ما رسیده مالد درست شود، والله اعلم.

تیهو

تیهو در گاه هیجان عظیم رعنا باشد، و از تن خویش خبر ندارد. تا بدان حد

۱- يك کلمه خوانده نمی شود، نسخه « م » فاقد این قسمت است، پ ۱۴۰ : نبیذ کهنه |

۲- م: زراق و منفعل | ۳- م: پای |.

که اگر کسی تیهوی رام بر گیرد و به صحرا رود و دامی دراندازد، و اگر کسی آواز تیهو کند دران از مستی که باشد به دنبال او می رود و اندر دام افتد. و اندرو خاصیت است.

گوشت : گوشت او به غایت گرم بود، و گویند که بخورند جماع را قوت دهد، و نیز آب پشت بیفزاید، و بادها [ی] سرد بشکند. و هر که بسیار خورد قوی گردد. **زهرة :** زهره او در چشم کشند شب کوری ببرد. **پیه :** پیه او در بهق مالند فایده دهد.

قمری

هیچ مرغی از قمری (بیدارتر و) سزاوارتر نباشد، تا حدی که مانند طوطی آموخته باشد. **۱۰**
اگر شبی در خانه کسی بجنبد بانگ کند، و در وقت پنج نماز بانگ کند، و بانگ او مغز را عجب سود دارد، و مار از بانگ او بگریزد. و هیچ مرغی از او مبارکتر نباشد، و دران (خانه) که او باشد تناسل بیفراید. **۱۵**
و هیچ دشمن و دزد و ساحر را دران خانه دستی نباشد، والله اعلم.

خروسی

او نیز همچون قمری به وقت نماز بانگ کند، و در صبح بانگ زیادت کند، و مردم را آگاهی دهد بر آمدن صبح. **۲۰**
در خبرست که در زیر عرش خدای عزوجل خروسی سپیدست، و چون او بانگ کند خروسان دنیا بشنوند و همه بانگ کنند.

و اگر کون خروس چرب کنند بانگ نکند .

و اگر چنگال او به زهره گاو بیالایند بانگ بسیار کند.

و همچنین اگر به روغن گاو و زیت چرب کنند بانگ نکند .

خاصیت :

۵ (چوزه : اگر اسپ میمانده باشد چوزه بکشند و به گرم در دهان اسپ افکنند

کوفته به یک لقمه، پس دورطل سیکی به خورد اسپ دهند، در ساعت درست شود .

و اگر خروس را بسوزانند و خاکسترش را به خورد کسی دهند که در

جامه خواب شامه سود دارد .

اگر خروس سفید در خانه دارند مار از آنجا بگریزد.)

۱۰ مغز : اگر مغز سر خروس سپید و مغز ساقش به سایه خشک کنند و خرد

کنند و به چشم اندر کشند هر کس که او را بیند دوست دارد.

مغز او بر گزیدگی مار و کژدم نهد سود دارد .

و اگر مغز او با روغن یاسمین در قضیب مالند چون مجامعت کنند دوستی

افزاید .

۱۵ خون : اگر خون او بر سیبی یا بهی مالند و به کسی دهند که بینباید محبت

او شود.

و اگر خشک کرده بهطعامی در کنند و کسی را دهند که بسیار گوباشد زبان

او بسته شود .

(ناخن) : اگر ناخن پای خروس با خود دارند با هر که بکوشد ظفر

۲۰ یابد .

اگر خار پس پای خروس با خود دارند و بسوزند و بسایند و به خورد

کسی دهند دران خانه او را خواب نیاید .

استخوان : استخوان پای خروس بریان کنند و با نمک هندی بسایند و بر

جایگاه آزرده کنند و بمالند سود دارد. [۳۳۰ ۵]

بازو: بازوی راست خروس بر بازوی خداوند تب بندند زایل شود.

زهره: اگر زهره خروس سپید به روغن زنبق و آب گرم پیامیزند و به خورد کسی دهند دل کوبه را سود دارد.

۵ اگر زهره خروس خشک کنند و بسایند و به چشم اندر کشند آب دویدن باز دارد.

حوصله: در سنگدان خروس بطلبند سنگی یابند آسمان گون، بر دندان بندند درد دندان بهتر شود.

و اگر مرد باخود دارد شهوت انگیزد.

۱۰ و اگر بر کودکی بندند که در خواب می ترسد نترسد، و مجرب است.^۱
اگر خروسی کوچک بگیرند و کودکی که خواب ندیده باشد^۲ بکشد، پس زهره او بردارد و با روغن رازقی پیامیزند و بر ذکر طلی کنند و زن را بخوابانند چنانک سر او بیرون آستانه در باشد و تن به خانه و با وی مجامعت کند بار گیرد.

۱۵ اگر کسی پیکانی یا چوبی در اندام مانده باشد خروسی به دو نیم کند و در جراحت بندد در حال بیرون آید بی آنکه بکشد، به قدرت رب العالمین.^۳

ماکیان

اورا قاعده است که چون خایه نهاد گاهی به متقار بردارد و ازان سرافگند.
و اگر خمیر با عسل پیامیزند و مرغ را دهند که خایه کند خایه او بزرگ

۲۰ شود.

۱ - از حوصله تا اینجا در «م» نیست. | ۲ - م: که محتمل نباشد، ۴۰ پ: محتمل نشده باشد. |

۳ - این قسمت در «م» نیست. |

و اگر مرغی از خایه باز ایستد او را خمیر باید داد یا شیر تا باز خایه آید.
خاصیت :

اگر مرغی سیاه که هیچ سپیدی ندارد بکشد و هر چه در شکمش بود بسوزاند و هم سنگ آن سوخته پلپل سوده در کنند و سه روز به آب زیره بخورد قولنج را سود دارد.

۵

و اگر منقار او را به سر گین دود کنند درد دندان سود دارد.

(و اگر بخورند با سر که و عسل قولنج را سود دارد .

و اگر) سر گین خروس بهتر و قوی تر .

پیه : اگر پیه او بگدازند و به آب پیاز اندر افکنند تا سبز شود پس در

گوش کود کی افکنند درد بنشانند .

۱۰

و اگر پیه او در موی طر قیده^۱ مالند سود دارد.

اگر پیه او و خایه مرهم کنند و بر آماس نهند درد بنشانند.

و اگر پیه او بگدازند و با روغن بتفشه در بینی چکانند درد سر زایل شود.

اگر پیه ماکیان سرخ یا سیاه که درو هیچ رنگ دیگر نباشد بر قضیب

انداید با هر یک جماع کند بعد ازان با هیچ کس دیگر گرد نیاید، الا با آن کس . ۱۵

خایه : خایه او در سر که نهند نرم گردد . پس چون در آب سرد افکنند

سخت شود .

و اگر خایه مرغ گرم کنند و بیاشامند درد گلورا سود دارد، و شهوت جماع

را هم سود دارد .

۲۰

و زرده خایه چون بخورند معده قوی کند.

کسی را که شکم بر آمده بود خایه مرغ پزند با سر که و بخورند سود دارد.

گوشت : گوشت ماکیان بخورند فر به شوند.

مغز : مغز او بخورند آب پشت بیفزاید .

استخوان : استخوان او را بسوزانند و بسایند و برسوختگی و جراحت کنند

سود دارد .

زهرة : زهرة او با مرداسنگ بیامیزند و به وقت جماع بر قضیب مالند زن

۵ عظیم عاشق مرد شود، و جز آن مرد نخواهد .

و اگر زهرة مرغ سیاه یک رنگ با زبان او بگیرند و سه روز ناشتا باروغن

کنجد بخورند بیش از سپیدی موی هر گز موی او سپید نشود ، والله اعلم .

بط [۳۳۰ b]

مرغی بود به غایت ابله، و از آب نشکاید.

۱۰ و در کتاب نیرنج بسیار خاصیت دروست :

اگر کسی بطی سیاه بکشد و پوست او با پاره پوست گرگ بر بازو بندد به

رشته‌ای که زنان رشته باشند، آن کس هر کجا که رود او را نبینند.

چشم : چشم او در کاسه کنند و برشکم خفته نهند هر چه ازو پرسند در

خواب بگویند، بی آنکه خبر دارد.

۱۵ جالینوس گوید بط گرم است، لیکن گران است. بدان سبب که در آب باشد،

و آن را به سر که باید پخت و سداب و سیر به اضافه باید کرد .

اگر کسی بسیار خورد فر به شود .

و اگر بریان کرده خورند به آبکامه و کرفس و ستر باید خورد تا قوت

گیرد .

۲۰ سرگین : سرگین او بر بهق کنند ببرد .

مغز : مغز او هر کس که بخورد مردان را آب پشت بیفزاید، و ذکر قوی

کند .

زهرة: زهرة او به سایه خشک کنند پس خرد کرده با سرکه کهن بر کلفه کهن کنند یا نو ببرد .

استخوان: استخوان پای او بگیرند و بکوبند و برسوختگی پرا کنند سود کند.

پیه: پیه او بر کلفه مالند ببرد .

و اگر پیه او با روغن یاسمین بگدازند و سه قطره در گوش چکانند هرگز ۵
گر نشود .

فاخته

در هنگام نوروز به نشاط باشد ، و بانگ بسیار کند، و دو خایه نهد، و بچه را عظیم تعهد کند، و تا حد بزرگی از نر و ماده بر سر بچه باشند.

و اندر همه عمر یکبار جفت گیرند، و اگر جفت او بمیرد بعد ازان جفت به ۱۰
هیچ کس دیگر جفت نگیرد .

(واندرو خاصیتهاست:)

خون: خون او یک درم سنگ با همچندان روغن گردکان برپسی مالند سود

دارد

و اگر خشک کرده بسایند و کود کی را دهند که در جامه خواب گمیز کند ۱۵
سود دارد .

گوشت: گوشت او هر کس خورد محتال و دزد و گریز شود.

اگر به روغن گردکان بریان کنند و به خورد کسی دهند باد فتق را و درد

زهار را سود دارد ، و شهوت انگیزد و مجامعت را قوت دهد .

موسیقیچه چون بانگ کند کسی که ندیده باشد تعجب کند که درست آوازش

به آواز آدمی ماند. و وطن او در گر مسیر بود .

(واندرو خاصیتهاست:)

گوشت: گوشت او بخورند باد لقوه ببرد.

و اگر به روغن گردکان بریان کنند و بخورند بادفتق را و درد زهار را سود دارد.

پیه: پیه او با روغن گل یا روغن کوفی بیامیزند و شب بینی را بدان چرب

کنند خشکی مغز ببرد و پاک کند. والله اعلم .

تذرو

(عجیب تر از همه است) که چون تگرگ خواهد آمد پیش ازان تذرو به بانگ

آید، و چون زلزله خواهد بود همچنین کند.

(و چون باد شمال آید فربه شوند و حالشان نیک باشد .

و اندرو خاصیت است:

اگر تذرو در آتش بریان کنند) و نان بدان روغن بیالایند و بخورند

مجامعت را قوت دهد. و اندامها را گرم کند (و گونه روی نیکو کند .

[گوشت]: و گوشت او بهترین همه گوشتهاست)! عجب دارند .

پیه: اگر پیه او بگدازند و به گوش اندر چکانند درد گوش ببرد.

و اگر پیش از درد در چکاند هرگز [درد در] گوش نباشد .

پر: اگر پر او بسوزانند و خاکسترش به گلاب تر کنند و بر سر نهند درد

شقیقه ببرد، والله اعلم .

باشقی [۳۳۱ a]

مثال باز صید کند، لیکن صید مرغان کند، و نیز بیش از اندازه قوت خویش

۱ - در نسخه ك این قسمت به علت پارگی ورقمحو شده است. آن مقدار که در « م » بود نقل شد

و باندازه یکی دو کلمه باز ناقص مانده .

دارد. تا غایتی که به حکایت گویند که در کوهی عقابی آشیانه داشت و باشق به نزدیک آشیانه عقاب آشیان ساخته بود. یک روز اتفاق چنان افتاد که عقاب آهنگ هلاک باشق کرد. بر هوا پرید و عقاب بر عقب او. پس باشق بالاتر از عقاب شد و فرو مالید و منقار بر سر عقاب زد و هر دو در زمین افتادند. پس هر دو را دیدند، بدان صفت هلاک شده بودند.

۵

(و اندرو خاصیت است :)

زهره : اگر زهره او با نیم دانگ آرد جو بخورند دل کوبه را سود دارد .
و باشق و شاهین و چرخ هر سه به طبع یکدیگر باشند .
و زهره ایشان گرم و ترست و سپیده و ناخن چشم ببرد .

مغز : مغز او هر که به ناشتا خورد با زرده خایه مرغ آب پشت بیفزاید و
ذکر قوی کند .

استخوان : استخوان او بگیرند و بسوزانند و خاکسترش بر جراحت
پراگند درست شود .

گوشت : گوشت او با پنبه دانه بجوشانند و زیره درش کنند و زنی بخورد از
حیض باز شود .

۱۵

چنگال : چنگال او حمایل کودک کنند به شب نترسد .

پر : اگر پر او در بالش نهند خواب خوش آرد .

کیبو

این مرغ را به پارسی دو نام گویند : یکی کیبو و یکی «مرغ مبارک»، و
به تازی او را تنوط گویند .

۲۰

و چون بانگ کند در نتوان یافت که از کدام درخت بانگ می کند .
اما آشیانه او در درخت باشد و به قدرت ایزد عز و جل ریشه ای چند از

درخت در آویزد و خایه در میان ریشه نهد .
و مسکن او بیشتر در کوه باشد. و از بهر آن او را تنوّط خواندند که از
رشته‌ها در آویزد .

و اگر کسی خواهد که بداند که بر کدام درخت است باید که طاسی پر آب
کند و بردارد و بر هر درختی ساعتی بنهد و گوش به طاس دارد تا آنکه که آواز
طاس شنود . پس بنگرد که بدان درخت باشد که طاس زیر آن نهاده است .
و اگر آن درخت که این مرغ بدان نشسته است در بر گیرند^۱ هر حاجت
که از خدای عزّ و جلّ بخواهند روا شود .

و اگر خواهند که او را بگیرند بر درخت روند و هر جایی که این مرغ
باشد مرغان بسیار بروی گرد آیند .
و گونه او بر گونه باشق باشد، و همه چیز او بر مثال باشق است. الا که او را
دهن فراخ است .

(واندرو خاصیت است :)

استخوان : استخوان او بگیرند و اند [ر] ران و بر بازو بندند، در دل همه کس
شیرین باشد .

و اگر به نام کسی بسوزانند آن کس مطیع او شود.
گوشت : گوشت او خشک کرده به خورد کسی دهند آن کس مطیع شود.
خون : خون او با شکر سپید دشمنی را دهند تا بخورد زشت گردد .
و اگر خون بر آرد نخد^۲ کنند و به کسی دهند یک درم سنگ تا بخورد گمیز
بسته بگشاید .

مغز : مغز او با غالیه آمیخته به دماغ کسی رسانند محبّ او شود .
و اگر بگدازند و روغن آن به نیت کسی بر روی مالند آن کس چون او را

۱- اصل: برگیرند/۲- کذا در اصل (= نخود)





ببند حالی مطیع او شود.

زهره: زهره او در چشم کشند سپیده ببرد.

چشم: اگر چشم راست او بگیرند و به روغن و شیره بجوشانند و در ظرفی مسین

کنند هر که از آن در چشم کشد شب پیش چشمش چون روز روشن باشد، والله اعلم. [۳۳۱ b]

فواص

۵

مرغی باشد که گردنی و متقار دراز باشد^۱، و از جمله مرغان آبی است، و

اورا ماهی خوار گویند.

و صید او عجب باشد. از آن که هوا گیرد و خویشتن را در آب زند و ماهی بر باید.

و اندرو خاصیتهاست:

خون: خون او خشک و خرد کرده با چیزی شیرین به خورد کسی دهند

آن کس مطیع او شود.

استخوان: استخوان او بگیرند و به نام کسی بسوزانند اندیشه او به دل

آن کس اندر افتد.

گوشت: هر که گوشت او بخورد بادها [ی] زشت بشکند.

مغز: (اگر مغز او) به غایه به دماغ کسی رسانند محبت او شود.

چنگال: (اگر چنگال او) بسوزانند و بر سوختگی^۲ نهند درست شود.

سرگین: اگر سرگین او باشکربسایند و به کود کی بد خوی دهند سود دارد

و منافع او همچنان کبوتر باشد، والله اعلم.

سار

این سار را (به تازی) «زر زور» خوانند، و از دو رنگ بود. بعضی باشند سبز

۱- م: دارد. | ۲- م: سوخته.

بام^۱، بعضی باشد سیاه بام .

و در وقت بهار و خزان او را بسیار یابند، و در وقتها [ی] دیگر کمتر .
و گاه گاه بانگی کند بر مثال هزار دستان .
(واندرو) خاصیت (است):

۵ **گوشت** : اگر گوشت او بخورند (جمله بادها بشکند).
[خون] : اگر خون او در طعام به خورد کسی دهند^۲ آن کس بسیار اندیشه و سیاه دل شود.

خطاف

خطاف را با آدمی مؤانستی باشد. و طاقت سرما ندارد، و به زمستان در گرمسیر
۱۰ باشد و به تابستان به سردسیر .

و دو جنس باشد : جنسی که خانه خود را بن فراخ و در تنگ سازد، و آن
را خطاف گویند و درو جدا گانه فصلی بیاید .
و در خطاف خاصیت است :

هر که هفت خطاف بگیرد و بریان کند و هفت روز هر روز یکی را به کود ک
۱۵ دهد تا بخورد به شب در جامه خواب گمیز نکند، و سنگ مئانه پاک کند .
و اگر یکی را از تختی بیاویزند که بر آن مردم خفته باشد ایشان را خواب نیاید.
خون : خون خطاف بر ذکر مالند هنگام مجامعت، آن زن بعد از آن به جز
آن مرد کس نخواهد.

اگر بچه خطاف پیش از آنکه چشم تر کند^۳ بگیرند و بکشند و خون او به
۲۰ کسی دهند که خواهند تا بخورد طاعتدار^۴ او گردد .

۱- (= فام) | ۲- مأخوذ از نسخه پ ۱۴۰، در «م» هم افتاده است | ۳- کذا، شاید، ترکد(؟)، م: واکند |
۴- م: مطیع |

و اگر همچنین خشک کرده با غالیه پیامیزند و به دماغ کسی رسانند محبت انگیزد .

استخوان : استخوان او درزیر بالین کسی^۱ کنند آن کس را تا روز خواب نیاید .

و اگر استخوان او به بخوری^۲ پیامیزند با سرگین موش و درخانه دفن کنند ۵ که آبادان باشد به زودی خواب شود.

(خایه): و اگر خایه او بردارند و بر روغن بنفش^۳ در کشند و به هم پیامیزند و زن آبتن بردارد زادن او آسان بود .

گوشت : اگر زنی گوشت او بخورد از حیض پاک شود .

گل خانه^۴ : اگر گل خانه^۴ او با شیر گاو پیامیزند و گمیز گرفته را دهند تا ۱۰ بخورد گمیز او گشاده شود .

و اگر بسایند و با روغن بر زهار زن بیندازند زادنش آسان بود.

شکنبه : شکنبه او به سگ گزنده دهند شفا یابد .

زهرة : (اگر) زهرة او دربینی افکنند موی سیاه گردد، و باید که وقت عمل

دهان پر از شیر تازه دارد ، و اگر نه دندان نیز سیاه کند . ۱۵

چشم : اگر چشم او بسایند به شراب^۵ و با شراب به خورد کسی دهند هرگز

او را خواب نیاید . [۳۳۲ a]

همای

همای مرغی باشد مبارک و سایه وی فرخنده دارند . چنانک گویند

هر که این مرغ سایه برو افگند به دولتی رسد و برین اعتمادی هست ۲۰

و آن را به لفظی دیگر «استخوان شکن» گویند، از بهر آنک کعب پای شتر

۱- م: بالش | ۲- م: بهری | ۳- م: بنفشه | ۴- م: خانه | ۵- م: «به شراب» ندارد .

در منقار گیرد و به یک حرکت خرد کند.

و بر فرق سر او موی باشد و به تازی آن را «رَخْمَه» گویند.
و درو خاصیتهاست .

۵ **استخوان:** (اگر) استخوان پای او از راست^۱ بر خداوند نقرس مالند و ببندند
درد بنشانند . و باید که راست به راست و چپ بر چپ بندد تا فایده کند.

زهره: اگر زهره او با زهره^۲ باشه و زهره مرغ آبی به هم بسایند و به ماء الطل
بیامیزند و این آب آن است که بر قضیب افتد . و در چشم (کشد) بخارپاک کند
و آب دویدن باز دارد .

و اگر زهره او از سر فرو آویزند چنانک نزدیک چشم باشد درد چشم ببرد.
۱۰ **مغز:** اگر مغز او و مغز کلاغ سیاه و مغز شقراق و مغز گربه سیاه خشک
کنند و جدا گانه بسایند پس به هم بیامیزند از هر یکی برابر و در سرمه دان کنند
هر که ازان در چشم کشد پریان^۳ بیند، چنین یافتم در **کتاب نیرنج** که مجرب است.
پر: اگر پر او در خانه دود کنند مار و هوام^۴ و کژدم بگریزند.

لقلق

۱۵ اندر^۳ لقلق بسیار متفعت است، و صفت چونی و چگونگی او کردن دراز گردد.
(و اندرو خاصیتهاست):

زهره: زهره لقلق اگر به خورد کسی دهند بیم هلاک باشد، و اگر شکنبه
بخورد شفا یابد .

گوشت: (اگر) گوشت او بریان کرده بخورند معده را قوت دهد.
و گرم و ترست طبع آن. شهوت افزایش دهد. و بچه او از وی بهتر باشد.
۲۰ **شکنبه:** اگر شکنبه او بریان کنند و باروغن گاو و سر که کسی بخورد که زهره

۱-م: «از راست» ندارد | ۲-م: جنیان | ۳-ك: اندر زهره |

لقلق خورده باشد سود کند، و مار گزیده را هم سود کند.
خایه : خایه او چهل روز به زیر سر گین اسپ در کنند و بعد ازان بیرون آرند به موی سپید اندر مالند سیاه شود، والله علم.

عندلیب

عندلیب در وقت بهار آواز بسیار کند و با گل عظیم مؤانست دارد و شب و ۵ روز آوازی خوش دهد، و چون گل نماند آواز کمتر دهد.
 و درو خاصیت است:

عندلیب بریان کرده هر که بخورد تشنگی بنشانند، و جماع را قوت دهد و شهوت افزایش دهد.

گوشت : اگر گوشت او خرد کرده بسایند و با روغن بلسان بیامیزند و ۱۰ زن بر گیرد کودک بیفکند، از گفتار هر مزدا^۱.

و اگر کسی^۲ گوشت او خورد بسیار گوی و سلیطه بود.

خون : اگر خون او به خورد کسی دهند حافظ و زیر ک شود.

و اگر به سایه خشک کنند و گلاب در کنند و در بینی کسی کنند که خون از

۱۵ بینی او (رود) باز دارد.

استخوان : (اگر) استخوان پای او کسی بردارد و مرسله کند و در سر کودک

افکند آن کودک از چشم زدگی^۳ ایمن باشد.

گنجشک

گنجشک را با مردم انسی عظیم باشد، و در خانه که مردم در آن جای

۲۰ نباشند کم وطن گیرد، و عمری دراز [۳۳۲ b] بماند، و مار دشمن او باشد.

و او را گیاهی است که چون ماده با او نسازد بهمنقار شاخی ازان بکند و به ماده نماید مطیع او شود.

و آن گیاهی است که همه جائی باشد. و اگر کسی شاخی ازان بگیرد و کسی را نماید محبت انگیزد. و شناختن آن آن است که بیشتر بر جای پاک روید و پیوسته سبز باشد و در زمین پهن شده باشد و باریک، و پیرامن شاخ برگ بر آورده برگگی خرد! این گیاه بدین صفت باشد.

(واندرو) خاصیت (است):

هر که گنجشک باروغن گاو بریان کند و پوره ارمنی درافکند و یک هفته ازان می خورد فر به و قوی شود.

۱۰ زهره: زهره او چند آنک^۲ خواهد، درهم چند آن عسل کنند و بر عورت انداید پیش از آنکه شراب خورده باشد و با زن صحبت کند آن زن بی آرام شود و یک ساعت نشکاید.

اگر زهره او بر قضیب اندایند و جماع کنند زن آ بستن شود.

۱۵ چنگال: چنگال او بر سر که بجوشانند و به آب پیاز بر کلف مالند به یک هفته پاک شود.

بچه: بچه او پیش از آنک موی بر آرد بستاند و به روغن کنجد بیا میزد و بجوشاند و بخورد آب پشت بسیار شود.

و اگر بچه گنجشک به زنده بال و پَر بکنند و ساده کنند پس در آشیان زنبور بنهند تا آن را بگزند چند آنک بمیرد و بر آماسد پس آن را بردارد و به روغن گاو بجوشاند، در گاه مجامعت اگر یک قطره ازان روغن بر زیر پای مالند چند آنک خواهد جماع توان کرد. و در جماع کردن باید که بر سر پای بنشیند تا قوت بینزاید.

مغز: مغز سر هفت گنجشک با شکر بیا میزد و بخورد آب پشت بینزاید.

و اگر بر قضیب مالند سخت شود، و همچنین مجامعت را قوت دهد.
و هر باد که از سردی بود ببرد.

خایه: (اگر) خایه گنجشک بگیرند و در زیر سر گین کنند سه روز بعد ازان بردارند و به روغن کتان بجوشانند و بر ناسور کنند ناسور ببرد و هرگز باز نیاید.

سرگین: (اگر) سرگین او به آب باران در چشم کشد شب کوری ببرد. ۵
سرگین او به ناشتا به آب دهن به آرخ کشند پاک کند.

گوشت: گوشت او گرم بود و هر که بسیار خورد آب پشت بیفزاید و ذکر قوی کند.

اگر در آب انار و آب غوره بجوشاند چون محرور ازان بخورد زیان نکند.

استخوان: استخوان او با خود دارد چشم بد بگرداند. ۱۰

شقراق

کاسکینه به تازی او را شقراق گویند و دشمن مگس انگبین است.
و درو خاصیت است:

گوشت: گوشت او خوردن قوت افزاید.

و اگر خشک کنند و بسایند و به آب گل اندر کنند و کود کی را دهند که ۵۱
سخن شکسته گوید زبان او راست شود.

زهره: اگر زهره او با نوشادر بر سر کنند موی سیاه شود.

طوطی

این مرغ در هندوستان بسیار باشد، و از آن جایگه آورند، و در سخن

آموختن او چیزی لطیف است. آینه روشن بر باید گرفت و آن کس که سخن ۲۰

آموزد روی خود در پس آینه پنهان کند و آینه برابر طوطی دارد، و از پس آینه با وی سخن گوید و طوطی در آینه نگرد صورت خود بیند، پندارد که طوطی است که سخن [۳۳۳a] می گوید و آن سخنها بیاموزد.
و درو خاصیت است:

پر : اگر پر او در برج کبوتر افکنند کبوتر از آنجا بگریزد.
سرگین : سرگین او بر جراحی نهند سود دارد.

۵

هوهقی

این عوهق جنسی است از خطاف (و او را خطاف) تر کی گویند، و آشیانه خود را بن فراخ سازد و در تنگ، و به شخص کوچک تر از خطاف باشد.
و اندر کوه وطن بیشتر دارد. و در آشیانه او بجویند چیزی یا بند بر مثال توتیا، و اگر بسایند و در چشم کشند سپیدی چشم ببرد.
و درو خاصیت است :

۱۰

استخوان: هر که ساق این مرغ با خود دارد محبوب باشد و همه کس او را دوست دارند و جوینده او باشند، والله اعلم.